بمعرفة الدلائل وجعل الألسن منه ذاكرة بشر
الحمد لله الذي من علينا بفضل القضاء من يصب
وجعلهم نجوما وقبابا من صبير الشاكد بارسال بواسطة النجاح هلالا من والصلوة والسلام على نبيه
محمد المبعوث بأفضل الرسالات وعلى آله المهديين المعصومين الموصوفين بحسن الشمائل
المنزهين عن الزلات والرذائل أجمعين

اللهم وحده

رساله علائیه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

آرایش شواهد سخندانی رنگین نسبانی بلاغت شعار بجواهر حمد و سپاس حضرت قادریست
که به یک اشاره امر کن چندین هزار عالم مختلف الطبایع ملک و ملکوت را از کتم عدم
بفضای وجود جلوه نمود و از ازل الآزال فرموده و پیرایش عرایس افکار نگارین بمصفای
فصاحت و ثنای نظائر نظاهر نگارش سپاس جناب خالقیکه مصدوقه انی جاعل فی الارض
خلیفه حضرت ابوالبشر را از همگی مخلوقات برگزیده مخاطب بخطاب خلافت خویش نمود
ست فاکه طینت انسان را بالجمله خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا
بید قدرت کامله تخمیر کرد و قصر وجود انسان را بمضمون لقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم معماری حکمت بالغه در بهترین شکلی بحلیه تعمیر در آورد و روشن سوادان
کتابات آفرینش را منطوقه من عرف نفسه فقد عرف ربه از مطالعه نسخه جامعه
نفس ناطقه معرفت خویش هدایت فرمود و نظاره کنان شواهد کثرت صفات
بدلالت ان الله خلق آدم علی صورته از شاهد بدایع صنایع خلقت بشر تماشاگاه
وحدت کده ذات دلالت پرتوی از آفتاب جمال بیمثال خویش بموجب المؤمن
مرآت المؤمن ارشاد آمد چنانچه ماه وشان محسن رعنا ظاهر بودن موهد ان بروی
انداخت و مرایای قلوب بندگان خاص را که اصداف لآلی معارف و خزاین
نقود دعوا رفته بموجب لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن خلقت

برده اند

دی

خاص خود ساخت نعم ما قال المولوی فی المثنوی گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست ٭ در زمین و آسمان و عرش نیز ٭ من نگنجم این یقین دان
ای عزیز ٭ در دل مومن بگنجم ای عجب ٭ گر مرا جویی در آن دلها طلب ٭ و در تعریف
جوهر عقل که مدار تکلیف و تحصیل دانش جزئی ای مصداق معنی لفظ روح مجسم
و عقل مصور را مبین مضمون عبارت عزت شمس و رنگ قمر بدانکه از جوهری
حدیث نبوی که فرموده اند و العقل دلیله محقق شد که عقل دلیل و راه نمای
مومن است چه در هر امری او را مشیر و موتمن است و در تعریف این جوهر لطیف
آنچه مسطور او را ذات کامل الصفات مستجمع الحسنات و وجود ذی جود شریف
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله کاینات و توافق با ظاهر … عبارات
محققان … دست شریفه که اول ما خلق الله نوری و اول
ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله القلم رسید
آن اتحاد معنوی و لطف آن معنی لطیف دلیل واضح آمد از محققان … بصاحبین
محققه الظاهر این حدیث شریف را حسن مطابق تاویل فرموده اند که
چون ذات مقدس نبوی صلی الله علیه و آله اول جوهریست که قبول فیض
وجود اولا از حضرت مفیض الجود و تعقل ذات و صفات خود نموده
لهذا او را عقل گفته اند و همچنین چون اول واسطه ایست در علوم و معارف
میانه حق و خلق که از حق استفاضه و استفاده و تحلی ان نمود

افاده نموده لهذا او را خلیفه خوانند و چون ظهور اشیا اثری از وجود ذات
که لولاک لما خلقت الافلاک شد احمد که شد سر لولاک آمد ؛ چه بیت
کز الف لامش تن پاک آمد ؛ بحرف مجموعه هر دو شرفش ؛ لولاک لما خلقت
الافلاک آمد ؛ او را انور فرموده‌اند پس در حقیقت شاهد تکمیل ذات که بلباس
صورت مختلفه جلوه نموده عز زمین و را خبر روا داده است که عقل نوریست
در بدن که بروشنایی آن حق را از باطل فرق میتوان کرد ؛ مثنوی
آفتاب معرفت را نقل نیست ؛ مشرق او غیر جان و عقل نیست ؛ صحبت
عقلت بدان دادست حق ؛ که بدو روشن شود دل را ورق ؛ جهد
کن تا پیر عقل و دین شوی ؛ تا چه عقل کل باطن بین شوی ؛ پس عاقل کسی است
که باشند که این نور نیک را از بد و حق را از باطل تمیز و ملاحظه آلاء
و نعمای نامتناهی و آثار صفات الهی و بوجود خویش بلکه جمیع ممکنات
نیز نموده امر و نواهی شرع شریف را که عقل مستقیم بر منافع و مضار
آن حاکم است مطیع و منقاد باشد که اجر و ثواب افعال و اعمال مفروضه
و سنتیه بقدر عقل صاحب او داده میشود و مصداق این مقال
حکایتی است که در بعضی تالیفات ارباب کمال بنظر رسیده و خلاصه
مضمون آن قریب باین عبارت است که در امم سابقه عابدی گوشه
گیر بود که لحظه از مراسم عبادت فارغ نمی‌شد و در مرغزاری از معمورات
دور بمقامی که سبزه با خلق آمده بود منعم داشت دایم او عبادت

فانی

فانی فرد و مونس تنهایی او سوز و گریه و آه و درد از کثرت صیام در لیالی
و ایام لوای سینه که افراشته و از زیادتی رکوع قامت الف استقامت
را دال آسا شکسته ماه بدر جبینش از افراط سجود کلف بهم رسانیده
و کاسه مدور زانویش از شکنج خود منحصر بکشکول گرده آب زلال
اشکش پیوسته از چشمه چشم جوبانی پذیرفته و شعله جان گداز آتش
از شور سینه بگنبد گردون صعود کرده القصه روزی یکی از ملائکه مقرب
را با مجلی گذر افتاد و بر عذار شاهد عبادت ؛ جا ؛ آن عابد پس نظر باز خویش
اندیشه نمود که این عابد را در درگاه حضرت معبود زیاده
منزلتی خواهد بود چون بعد از استدعا و اجابت دعا بر اجر و ثواب
و مرتبه و مقام او مطلع گردید آن را نظر بر اکثار طاعات و بسیار
کم دید از این معنی تعجبی نمود و زبان مسئلت در درگاه حضرت علام
الغیوب بکشف باعث آن گشود دست دعایش بدامن اجابت
رسید و از جانب جناب مجیب الدعوات مامور بمصاحبت آن عابد
گردید چون نزد او شتافت و صحبتش را دریافت لب بتعریف آن
مکان گشود و عابد را در افتتاح تحسین نمود عابد گفت که اگر چه این
محل صفا و مکان خوب است اما حیف که عیب بزرگ معیوب است
ملک پرسید که آن عیب چیست که از نظر اهز بین من مخفی است گفت که
این همه سبزه و علف خشک و تلف میشود خداوند من خری ندارد

که بمن سپارد تا این علفها را بان خوجوانم و او را خدمت
کرده فربه کردانم ملک چون نقد عقل او را بمحک امتحان سنجید
و بر نقص عیار آن مطلع کردید دانست که سبب کمی قدر و پستی
مرتبه او آن بود پس او را از انکونه هرزه درایها منع کرد و او را
بمقام خویش آورد الحاصل این عقل موهبتی است عظیم از مواهب
همتناهی واهب کریم نقص و زوال را به سیر از ... پس
شیطان و هوا حس نفی باور اه نیست و بر قدر و قدرت
او جز محققان آگاهی را آگاه نه مثنوی پیر پیر عقل باشد ای پسر
نه سپیدی موی اندر ریش و سر ❊ از بلیس او پیرتر خود کی بود
چونکه عقلش نیست او لاشی بود ❊ کم نشین بر اسب توسن بی لکام
عقل و دل را پیشوا کن والسلام ولها عقل خود در بن فکرها آگاه نیست
درد ما عشق جز غم آگه نیست ❊ عقل ایاز چه شحنه عادل است ❊
پاسبان و حاکم شهر دلست ❊ این نقدست عقلها را نیک دان ❊
در مراتب از زمین تا آسمان ولها قایل این گفتها شو گوش دار ❊
تا که از زر سازمت من گوشوار ❊ این سخن شیرست در پستان جان ❊
بی کشنده خوش نمیکردد روان ❊ جذب سمعست ار کسی را خوش
لبی است ❊ گرمی و حدت معلم از صبی است ❊ مستمع چون

تشنه

تشنه جوینده شد ❊ واعظ ار مرده بود گوینده شد ❊ این
سنبلها که از عقل کل است ❊ بوی آن گلزار سرو و سنبل است ❊
بوی گل دیدی که آنجا گل نبود ❊ جوش مل دیدی که آنجا مل نبود ❊
بو قلاوزست و رهبر مر ترا ❊ میبرد تا خلد و کوثر مر ترا ❊ بینی
آن باشد که او بوئی برد ❊ بوی او را جانب کوئی برد ❊ هر که بویش
نیست بی بینی بود ❊ بوی آن بوئیست کو دینی بود ❊ دل بیار آمد
بگفتار صواب ❊ آنچنانکه تشنه آرامد باب ❊ این شناسائی
این معنی وسیله حصول طلب کوهر معرفت و باعث وصول
بمقام قربت که منتهای مقاصد سالکان اهل عرفان ریاضت
آن و منظور حضرت خالق سبحان از خلقت انس و جان
همان است خواهد که نیست روح در قالب آدم زینت
معرفت است ❊ کرده اند این کله در خاک که عشاق
گیرند ❊ بدانکه اول چیزیکه مسلمانان را دانستن آن ضرورت
اصول دین است زیرا که بنای دین چه علمی رحمهم الله دین را

به درخت تشبیه نموده و فرموده اند که چنانکه درخت بی ریشه
بر پای نمیتواند ایستاد دین نیز بدون این اصلها قایم
نمیتواند ماند و ان اگرچه بقول مشهور پنج خبر است لیکن
انچه مولانا و مقتدانا ملا محمد محسن المتخلص بفیض از آیات
کلام ربانی استنباط و نقل نموده اند شش امر است
که دانستن و اعتقاد کردن انها الحق باعث گشودن
ابواب ثمانیه جنت بر روی این کس است
اصل اول در هستی حق سبحانه و تعالی یعنی اعتقاد نمودن
باینکه حق سبحانه و تعالی ازلی و ابدی است هستی خود بوده
و خواهد بود و هستی هر هستی پرتوی از آفتاب بی زوال
هستی او است چه اگر غیر این مستفاد باشد محتاج
بخالق دیگر خواهد بود و خدائی که محتاج بغیر باشد خدائی
را نمیشاید **رباعی** ای آنکه بغیر او مرا یاری نیست
و هستی و وصل او مرا کاری نیست ؛ گر گفت حقیقتش حقایق
دارد ؛ در هستی ذات او خفا باری نیست

وحضر

وحضرت مولوی معنوی در کتاب مستطاب مثنوی اشاره باین معنی
میکویند **مثنوی** ما عدمهائیم هستیها نما ، تو وجود مطلقی فانی نما
باد ما و بود ما از داد تو است ، هستی ما جمله از ایجاد تو است
لذت هستی نمودی نیست را ، عاشق خود کرده بودی نیست را
و گنجور خزائن نقود معنوی شیخ نظامی گنجوی گوهر این مضمون را
چنین برشته عبارت در اورده **شیخ نظامی** ای همه هستی
ز تو پیدا شده ، خاک ضعیف از تو توانا شده ، زیر نشین
علمت کائنات ، ما بتو قائم چو تو قائم بذات ، انکه تغیر نپذیرد
توئی ، و انکه نمرده است و نمیرد توئی ، هستی تو صورت پیوند نی
تو بکس و کس بتو مانند نی **اصل دویم** در توحید ذات سبحانی یعنی
اعتقاد نمودن بیگانگی خدای تعالی چه اگر نستغفر الله خالق موجد متعدد
میبود مفاسد عظیمه لازم می آمد از جمله اینکه ممکن نبود که احکام و تقادیر
ایشان باعتبار ضدیت با هم موافق باشد و با وجود اختلاف احکام
احوال عالم باین نظام کی منتظم میتوانست گردید و بر فرض محال
انتظام احوال کی برقرار خواهد ماند هر چند که تحقیق این معنی از دلیل
و تمثیل مستغنی است لیکن از برای الزام مدعی مثلا نصاری
و دیگر مشرکین که بتعدد معبود قایل شده اند مضمون قد [illegible]

می شود که چون بمضمون الظاهر عنوان الباطن عالم صورت
نمونه از عالم معنی است در احوال یک ملک نظر نمایی و ملاحظه
فرمایی ببینی که اگر دو دسته و زیاده بر آن حاکم در آن مملکت
باشند امور متوطنین آن ملک بر وفق صواب منتظم نمیتواند شد
یا نه بدیهی است که باندک تاملی معلوم خواهی نمود که وجود چند
حاکم در یک ولایت دیگران متصور نمیتواند شد زیرا که هر یک
از ایشان ضد دیگریست و هیچکدام خود را راضی ببودن
دیگری نمیتوانند نمود و همیشه در میان ایشان آتش نزاع
و جدل افروخته و خرمن امنیت و سعادت آن بلد بشراره
شرارت ضدیت ایشان سوخته خواهد بود مثنوی صد خورنده
گنجد اندر گرد خوان ٭ دو ریاست جو نگنجد در جهان ٭ پس یقین
خواهی دانست که جامی کارگاهی چنین ضبط و نسق ٭ کار یک
کارگذار است الحق ٭ و یکتا خداوندانه چنان داند که تعقل ذات
بیچون او توان نمود چه هرچند که طیور جمیع عقول و افهام حکما و علما
و عرفا بلکه همگی مخلوقات علوی و سفلی مجتمع شده ابد الآباد در فضای
بسیطهای معرفت ذات مقدس صفات او طیران نمایند جز
تا سر دیوار عجز و انکسار نخواهند رسید و چنانکه سنائی رحمه

صاحب

صاحب سرّ حق لی زمین و آسمان و حبیب و محبوب ایزد جهان بکلام معجز
بیان ما عرفناک حق معرفتک نطق فرموده باشد دیگران را چه
و یارای آن که از حق شناخت او نفس توانند کشید آری اگر فضل
باری یاری نماید بصفات لازم الذات او جل شانه فراخور استعداد
خویش راهی میتوان برد و خود را از عداد مطیعین امر تفکروا
فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله در آورد حکیم
سنائی عقل در جان هر دو واله صفتش ٭ لیک عاجز کنه معرفتش
آنچه پیش از پیش از آن ره نیست ٭ غایت فهم توست الله نیست ٭ عقل
رهبر و لیک تا در او ٭ فضل او مر ترا برد بر او ٭ اصل سیم از
اصول دین تنزیه و تقدیس است یعنی تحقیق کردن بآنکه حق سبحانه و تعالی
منزه است از آنچه ناشایسته جلال اوست مثلا اشتباه غیری با او در
ذات و صفات یا احتیاج او بغیری در هر امری از امور یا مکانات
یا روا داشتن ظلم و جهل و عجز و نقص و قصور و عیب و صورت و
جسم و ترکیب و کمیت و کیفیت و امثال آن حکیم سنائی منزه ذاتش
از چند و چه و چون ٭ تعالی شانه عما یقولون مثنوی واحد اندر ملک
او را یار نه ٭ بندگانش را جز او سالار نه ٭ صانع بآلت و

بجا رحم واهب این هدیهای گرانمایه خالق افلاک وانجم بر علا
مردم ودیو وپری ومرغ را خالق دریا ودشت وکوه وتیه مملکت
او بیحد واو بی شبیه دامن او گیر ای مرد دلیر کو منزه باش از
بالا وزیر با تو باشد در مکان ولا مکان چون نماند از سرا او
از دکان وی متصف است بصفاتی که سزاوار جلال با کمال اوست
مثلا عدل وعلم وقدرت وارادت وسمع وبصر وتکلم ومشیت
وکمال وفضل ورافت ورحمت وکرم واحسان وعفو ومغفرت
ورحم وبزرگی وحکم وتقدیر وخالقیت ورازقیت وحکمت و
آن مثنوی کل یوم هو فی شان بخوان مر ورا بیکار وبی فعلی مدان
کمترین کاریش هر روز آن بود کو سه لشکر را روانه میکند لشکری
ز اصلاب سوی امهات بهر آن تا در رحم روید نبات لشکری
ز ارحام سوی خاکدان تا ز نر وماده پر گردد جهان لشکری
از خاکدان سوی اجل تا ببیند هر کسی حسن عمل بر عدمها
کان ندارد چشم وگوش چون فسون خواند همی آید بجوش
از فسون او عدمها زود زود خوش معلق میزند سوی وجود
وبا انکه او را مکانی وزمانی نیست همه جا وهمه وقت حاضر است

در وجود

وبر جمله دیگر افعال واعمال واحوال واقوال زودی ودیری رد
ودوری بلندی وپستی آسانی ودشواری همه درگاه او یکی است
برگی از درختی بحکم او میرویده ونمی افتد ونطفه در رحم بعلم او میرود وقرار
نگیرد ولقمه در گلو ودهن بی اذن او درون نرود وفرود از سر
وتن بیرون امر او نرویده مثنوی هیچ برگی نیفتد از درخت
بی قضا وحکم آن سلطان بخت از دهان لقمه نشد سوی گلو
تا نگوید لقمه را حق کادخلوا علم او بر همه چیز شده ومحیط وخواه
شد ان ... اگر بکار خیر مشغول شوی حسب المقدور شکر هدایت
وعطای حق تعالی بجای باید آورد واگر عیاذا بالله امری
خلاف مرادت نمائی لعنت ووجوبات نفس خود را ملامت
باید کرد مثنوی بر قضا کم نه بهانه ای جوان جرم خود را چون
نهی بر دیگران ... چهارم نوبت است پس اعتقاد نمودن بانکه چون
معرفت وعبادت حق تعالی بر هر فردی واجب وضرور است
وحق شناسی وپرستش او از ادراک بشری بمراحل دور زیرا
که مخلوق را چه ویارای آن که برای خود در معرفت وعبادت
حق تعالی تصرف تواند نمود ما للتراب ورب الارباب

منشی فنا کلی و معرفت خالق پاک کلی پس ضرور است که حق تعالی
را شناسانند و طریق بندگی خود را بندگان باز نماید و بعد از
آن ایشان را بتحصیل آن و اقدام بآن مکلف و مامور فرماید
و چون کسی او را نمی تواند دید و چگونگی معرفت و عبادت را
بی واسطه از وی پرسید و جواب شنید پس تعیین واسطه ضرور است
که در روی زمین خلیفه حق بود و جهتین بوده رو بحق و رو با
بخلق داشته باشد تا از او تعلیم گیرد و بآنها تعلیم دهد و نیز
اگر از جنس انس نباشد مردمان بسبب اختلاف جنسیت با وی
انس نگیرند و اگر از معجزات و خوارق عادت که شاهد
است بر صدق ادعای نبوت تا نه بینند فرمان او را
نپذیرند لهذا احباب الهی اول خلیفه و وحی و شرع تعیین
و بعد از آن خلق خلیفه فرمود چنانکه در قران مجید از آن خبر
نمود که اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض
خلیفه و بعد از آن دیگر بندگان را و سلطنت الخلیفه که
حضرت ابو البشر است آفرید مثنوی آدم خاکی زحق آموخت
علم ها تا بهفتم آسمان افروخت علم نام ناموس ملک را
در شکست کوری آنکس که با حق در شکست ابو البشر

کو علم الاسما بگیست   صد هزاران علمش اندر هر رگیست
اسم هر چیزی چنان کان چیز هست   تا بپایان جان او را داد دست
اسم هر چیزی تو از دانا شنو   سر رمز علم الاسما شنو
آدم اسطرلاب اوصاف علوست   وصف آدم مظهر آیات اوست
چون مراد و حکم یزدان غفور   بود در قدمت تجلی و ظهور
بی ز ضدی ضد را نتوان نمود   و آن شه بی مثل را ممکن نبود
پس خلیفه ساخت صاحب سینه   تا بود شاهیش را آیینه

و چون پیغمبر ذات پاک او جل شانه کمر کوذی خود حی و دانا
هر چه استلزم ممات است که کل شیء هالک الا وجهه و حکمه
اقتضای حیات ابو البشر ردی بمنزل حیات می آورد و خلق را
رهنمائی پیغمبر ضرور بود چه ختم نبوت مخصوص حضرت با رفعت
خاتم الانبیاست که ذات مقدس صفات مستجمع لحناس
باعث ایجاد ممکنات است حضرت شیث را که خلف و خلیفه
آنحضرت بود بآن امر مامور فرمود و همچنین جمیع را جهت
تعلیم و تعلم آداب حق شناسی و حق تعیین و دین پیغمبران سابق
دین پیشین نمود تا نوبت نبوت بخاتم النبیین رسید

حکیم سنائی

در اخوت سید الفقرا خاتم   طفیل ذات اوست هر دو عالم

دین مبین او را که زبده است ناسخ جمیع ادیان فرمود
قرآن مجید را که جامع کتب مرسله و خاتم و وحی منزله و هادی
طرق معرفت و عبادت الهی و مسلم احکام اوامر و نواهی و مبین
قدر و منزلت و خاتمیت حضرت رب العالمین پناهی و معین
وصایت و خلافت جناب ولی اللهی و تعظیم و توقیر آل و عترت
حضرت نبوی و مخوف منکرین و مکتسبات و مجزی وعد و وعید
دوزخ و قصص و حکایات دیگر امور لقوله تعالی ولا رطب
ولا یابس الا فی کتاب مبین [illegible] بآن حضرت فرستاد و
و مفاتیح معجزات را بدست او داده که ظاهر و باهر نمود

مثنوی

دست را اندر احد و احمد بزن   ای برادر وا ره از
بوجهل تن   ختمها کانبیا بگذاشتند   آن بدین احمدی برداشتند
چند بت بشکست احمد در جهان   تا که یارب گوی گشتند امتان
گر نبودی کوشش احمد تو هم   می پرستیدی چو اجدادت صنم
این سرت وا رست از سجدهٔ بتان   تا بدانی حق او بر امتان
صد هزاران آفرین بر جان او   بر قدوم او و فرزندان او

ان

ان ضعیف زادگان مقبلش   زاده اند از عنصر جان و دلش
گر ز بغداد و هری یا از ری اند   بی مزاج آب و گل نسل ویند
شاخ گل هر جا که روید هم گل است   خم مل هر جا که جوشد هم مل است
بیخ دولت میر منشش بر دوام   همچنین هر روز الی یوم القیام

امامت است نیز اعتقاد نمودنی است بانیکه هر یک از انبیای
سلف که صاحب دینی جدید بوده اند چون بمقتضای کل نفس
ذائقة الموت شربت مرگ بایست چشید و از منزل فانی دنیا
بمقام باقی عقبی سفر گزید از برای مصلحت حال امت
بامر خدا در حین رحلت ازین عاریت سرا بتعیین اوصیا
و اتقیا و نقبا که در احکام الهی و حفظ دین ما بعد
دانا و توانا بوده مبادرت میفرموده اند که تا بعثت نبی
دیگر حفظ دین و رهنمای تابعین ایشان نمایند و چون
حضرت خاتم المرسلین نیز متلبس بلباس بشری و با وجود
کمال روحانیت مانند جان در جسم عنصری بودند و بنا
بر ضابطه ممهده که هر آینده را رفتنی ضرورت وجود
مقدس آنحضرت نیز در ارتحال ازین دنیای فانی بود و در
به نعیم جاودانی عند ملیک مقتدر مقعد در می نمودند

و ارسال رسل و انزال کتب خود بانحضرت ختم شده که
ولکن رسول الله و خاتم النبیین پس لابد است از تعیین
وصی و جانشین که هرگز سهوی و خطائی از و بعمل نیامده
و هرچه کرده بحکم خدا و رسول خدا کرده و در هدایت و
ارشاد امت دقیقه فرو نگذاشته و بصیقل شریعت
زنگ کفر از آئینه دلها برداشته و هرگز از ذکر خدا و فکر
الهی و الهی حقیقتا غافل نبوده و در جمیع صفات کمال
مگر معنی نبوت مانند ان ستوده خصال بوده باشند
چه اگر چنین وصی و رهنمای و حافظ دین و مقتدائی
تعیین نشود لامحاله روز بروز اختلافات در عقاید امت
بهم میرسد و بآرای مختلفه اجتهادات در معارف
و عبادات و سایر احکام و اعتقادات میکنند و
رفته رفته رخنه های عظیم در دین و دنیا حادث میگردد
چنانکه از منکرین این معنی اعنی خلفای ثلثه و اتباع
ایشان علیهم اللعنه بوضوح رسیده و میرسد و انچنین
کس علی بن ابی طالب حیدر است که بمضمون حدیث
شریف الخلفاء بعدی اثنا عشر اولهم انت یا علی

واخرهم

و اخرهم القائم الذی یفتح الله علی یدیه مشارق الارض
و مغاربها اول ائمه اثنا عشر است و باتفاق جمیع فرق
امت از همگی اصحاب انحضرت تمامی صفات کمال
انبیا را تمام داشت و هرگز تخم خیال ارتکاب صغیره و کبیره
در زمین دل حق منزل نکاشت اگرچه شیعیان و طالبان
ان رهنمای عرفان که قاطبه موالیان و غلامان ان مقتدا که از
نطفه پاک بهم رسیده و خاص بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول
الله گرویده باشند و خصوصیت خلافت حضرت رسول بلافاصله
زوج بتول احمد را بدلیل و برهان ثابت زیرا که اگر این کلمات
گهربار کات از روی صدق دل و اعتقاد درست گفته شود
جذبه محبت ظاهری و باطنی و اتحاد صوری و معنوی آن بیخ
اخلاص را بان جا برانداز که حقه علی ولی الله گویا بیرون
و از انجمله حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که یا علی انت سید فی الدنیا
و سید فی الاخره من احبک فقد احبنی و من احبنی فقد احب
الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و بعد ازین
البعضک از تحریر کنوس نعلم هریک ازاین اذکار شریفه

ادراک نشوهٔ باده معرفت ذکر کلمه دیگر میکنند و از ذوق اقداح
تذکار این کلمات بابرکات مختلف العبارات لذت یک
رحیق تحقیق میپرند لیکن چون از هرچه بگذری سخن دوست
خوشتر است چنانچه بذکر بعضی از آیات و احادیث که در
آن خصوص نازل و وارد شده و متفق علیه شیعه و سنی است
پردازد و امید است که نشاء الله قلادهٔ اطاعت فرمان
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی را گردن جان
انداخته   من کیستم و در چه شمارم چه کسم تا هر کی
نگاهش باشد هوسم   در قافله که اوست دانم نرسم
این بس که رسد بگوشم بانگ جرسم از جمله آیات که مدلول این
مدعا را دلیلیست ظاهر و حجتیست باهر آیه مبارکه انما ولیکم
الله است که بقول اکثر از مفسرین بسبب نزول آن این بود
که روزی آن امیر مومنان و پیشوای عارفان در فضای
دلکشای مسجد را بوجود ذیجود مسعود خود مزین فرموده
باداء نماز ظهر مشغول بودند در این اثنا سائل مستحق
مسجد رسول حق درآمده سوال عطا کرد از آنجا ینابیع جود
کرم بود اشاره کرد انگشتری از انگشت مبارک آن

حضرت

حضرت بیرون آورد و جناب مستطاب سوی او کرد بی الم الحاح
صوری و معنوی خود و کلا احوال و اقوال حضرت مرتضوی
را مقبول بجود صمد الشنید مراجعت دعای سایر و عطای
آن منبع الکرام و معدن فضائل مطبوع بودند لهذا از مقام
عالم با الهام غیبی و وحی لاریبی جهت انکشاف و اظهار قدر و
منزلت آن ولی حق و وصی مطلق بحضرت مسجد و سایر آیات
دست دعا به درگاه مجیب الدعوات برداشته این استدعا
نمودند که اللهم اشرح صدری و یسر امری و اجعل لی وزیرا
من اهلی علیا اخی اشدد به ظهری هنوز دعا تمام نشده آیه
واقع شد که انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون و دیگر
از آیات مبارکات که اصحاب عالیجناب اشنید اثر شرف
نطق انطباع و ملکات روز غدیر بر اثبات آن
برهانیست قاطع آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک

من الناس است که چون حضرت نبوی بنابر بعضی موانع
ظاهری در اظهار وصایت و خلافت جناب مرتضوی
بر بعضی از یاران منافق و باطن مخالفان ظاهر موافق
تامل داشتند این آیه مبارکه نازل شد خلاصه مضمون
بقول مفسرین این است که ای رسول من برسان به
بندگان آنچه از خدای تعالی بتو رسیده و اگر نرسانی
تبلیغ رسالت نکرده باشی و اگر ترا از خوفی که هر اینه
دغدغه باشد خدا حافظ و نگهبان تو است از شر
دشمنان لهذا آنجناب در همان روز همان وقت
که قریب بظهر و هنگام حرارت آفتاب تموز بود
در همانجای که مشهور بغدیر خم است با آنکه نزول قافله
نبود فرود آمده امر کرد که هر که پیش رفته عود نماید
و هر که عقب مانده زود بیاید بعد از آنکه خلایق
جمع گشتند منبری از جهاز شتران بر پا کرده خطبه
بلیغه مشتمل بر حمد و ثنای الهی و شکر نعمای نامتناهی
و مشتمل بر نزول آیه مبارکه در خصوص تعیین

وصایت

وصایت حضرت ولی اللهی و دیگر اوصیا و مواعظه
خوانده فرمودند که ای مسلمانان الست اولی بکم من
انفسکم پس آنحضرت بازوی خیبر گیر امیر مومنان
را بدست مبارک گرفته بقوت نبوت آن معدن وقار
و عرش تمکین را بلند برداشته بهمگان حاضرین نموده
فرمودند که من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی هر
که من مولا و رهنمای او و بتصرف بوده ام در
دین و دنیای او بعد از من علی مولا و رهنمای او و متصرف
در امور او پس آنحضرت را در پهلوی خود جوان دل حق منزل
جا داده دست معجز نما بدعا برداشته گفت اللهم وال
من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله
وادر الحق معه کیف ما دار یعنی الهی دوستی کن با آنکه با علی
دوستی کند و دشمنی کن با آنکه با علی دشمنی کند و یار باش و یاری
کن هر کرا یاری کند با علی و خوار و زبون دار کسی را که علی را
خوار دارد الهی حق و صدق و راستی را بگردان با علی

بهر طریق که بگذرد و بهر راه که برود الحاصل بعد از ذی
سید انام مردمان بیکاشت همراهان و امیر مومنان را بامارت
سلام کردند بانطریق که السلام علیک یا امیر المومنین و عمر بن
خطاب علیه اللعنه والعذاب این عبارت را نیز در تهنیت
آن امر افزوده گفت بخ بخ اصبحت مولائی و مولی کل مومن و مومنة
و آنکه با آنحضرت بیعت نمودند و اول کسی که بیعت کرد آن
ابتر بد اختر بود چنانکه اول کسی که نقض عهد نمود هم آن بی
خبره بود القصه بعد از این آیه وافی هدایه از برای
حاضرین آنروز نیز راسخین در آن بیعت فرو فرستاد

که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دینا ظاهر معنی بقول مفسرین این است که در این
روزگار کامل گردانیدم از برای شما دین شما و تمام کردم
بر شما نعمت خود را و راضی و خوشنود شدم از برای شما
دین اسلام را نیز قبول کردن دین اسلام در آنروز و
الحالت باعث خشنودی جناب الهی شده — ایمان بنجف
باغ دل مرد است — کان باغ مدام سبز و خرم زانست

اصلش

اصلش توحید و فرع آن حب نبی است — اخلاص علی ثمر و صحبت آن است
و حضرت مولوی معنوی با آنکه در ایام استیلای پادشاهان سنی و رواج
آن مذهب باطل شوم و ساکن بلاد روم بودند بمضمون التقیة دینی
و دین آبائی در کمال مبالغه رعایت آن می نمود و متابعت ائمه هدی علیهم نمودند
مع هذا از فرط اخلاص و عقیدت خاص ضبط خود نفرموده در مثنوی
میگویند که — از علی آموز اخلاص عمل — شیر حق را دان مطهر از
دغل — تو بتاریکی علی را دیده — زان سبب غیری بر او بگزیده
راز بگشا ای علی المرتضی — ای پس از سوء القضا حسن القضا
چون تو بابی آن مدینه علم را — چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب — تا رسند از تو قشور اندر لباب
زین سبب پیغمبر با اجتهاد — نام خود و آن علی مولا نهاد
گفت هر کو را منم مولا و دوست — ابن عم من علی مولای اوست
در بشر روپوش آفتاب — فهم کن والله اعلم بالصواب
و مرحوم اسد در منقبت آن امام همام خوب گفته است که
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست — که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری
خوشتر آن باشد که سر دلبران — گفته آید در حدیث دیگران

حسن او جام است عشق دوست می گر خدا ایم صید جز ذوق وی

در توصیف شمه از مناقب آن امام باب الاعزاز شوال گفت

بمضمون صدق مشحون حدیث شریف لو ان الریاض اقلام

والبحر مداد والجن حساب والانس کتاب ما احصی فضایل علی بن

ابی طالب یعنی اگر باشند قلمها و دریا مداد و جن و انس حساب کننده

و نویسنده باشند فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را احصا نتوانند

شمرد و بغیر محرم اسرار الله حضرت باز خفت محمد رسول الله دیگر کسی

از مخلوقات بمراتب عالیه و مدارج متعالیه آن مخزن اسرار

الله الملک المبین واقف نیست و خبر مخبر امین نمی توان برد که علی را

غیر خدا نشناسد که هر کس خویش را بهتر شناسد و این

خود بدیهیست که حضرات ائمه اثنا عشر همه در فضایل و کمالات

مثل یکدیگر بلکه یک روح اند در دوازده پیکر یعنی اند در دوازده

صورت یک نور اند در دوازده برج و منقبت آن برگزیدگان

خدا و محمد و جان مصطفی بمضمون منکه باشم که کنم وصف شان

الحمد از مصطفی مدح کرد و حضرت مولوی معنوی در مثنوی

از جهت غیبت حضرت قائم گفته است درست از دار غیابان

کوتاه بینت ذات او جز قبضه الله نیست نعل او

اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف

گر تو موری بهر دانه میروی این سلیمان جو چه میشوی غوی

دانه جو را دانه اش دامی شود وان سلیمان جوی را هر دو بود

هم سلیمان هست اکنون لیک ما از نشاط دوربینی در عمی

آن سلیمان پیش جمله حاضر است لیک غیرت چشم بند و ساحر است

الی صد هزار چند که تا بهار عشق در بوطه فراق آن زبده انفس

و آفاق بآتش اشتیاق میگدازد اما دل عقیدت منزل

رضا بقضای مولی تعالی داده خود را بر شجره زیر این بمثل واضح

الدلالة تسلی می زد که چون وجود اقدس آن امام معصوم

که الحق بهتر از نور دیده مشتاقانست سبب ادراک خصوصیات

هستی تو ملاحظه حقایق صنایع الهی گردد اگر در حجاب

غیبت مستور باشد چه غم زیرا که مردمک چشم حق بین نیز که

باعث دیدن اشیاء مصنوعات و مطالعه اطوار کائنات

و دیدن خود معذورست و مناظره آن موقوف بمحاذات

مرآت ظهور شرح این هجران و این خون جگر این زمان

بگذار تا وقت دیگر اللهم اوصل الینا نعمت وصاله و نور

عیون سابق حجاله بانبی ولی و در بعضی از تصانیف منظومه محققین
ملاحظه شد چند بیتی از ابیات مثنوی موسوم بمظهر العجائب شیعه
خاص علی بن ابی طالب و غلام با خلاص عقیدت اختصاص
آل اطهار رساله الغالب اعنی واقف رموز و کاشف اسرار
شیخ فرید الدین عطار رود دارد که امام منتظر نیز از انکار
انکار و اشعار در رباعی مولانا جلال الدین محمد رومی قدس سره
روحهما که مشتمل بر ترتیب اسمای شریفه و بعضی از حالات
لطیفه و مشعر بر اختصاص خلافت ظاهریه و باطنیه و بلندی
از مقامات عالیه متعالیه آن خلف بر حق حضرت خیر البشر
و اولیای مطلق جناب خالق اکبر است بنظر صفا منظر میرسد
اما ابیات مظهر العجائب که فی الحقیقه در نظر معنی بین
ارباب طریقه از ابتدای بسمله تا انتهای خاتمه مشتمل است بر
مناقب سرور اولیا علی بن ابی طالب و آداب طریقه
آن مطلوب کل طالب و محتوی بر تولای احبا و تبرای اعدای
آن اسد الله الغالب علیه الصلوة والسلام بعد از توحید
این است که مظهر العجائب بعد از این گویم همه نعت
رسول حضرت حق کرده عرض نشش قبول ار چه گویم

گویم انوار او ... بر یقین دانسته ام اسرار او آن
محمد خاتم خیر المرسلین ... آن محمد نور رب العالمین
آن محمد با ولی همدم شده ... در میان جان و دل محرم شده
و بعد از این چند بیت دیگر از نعت حضرت خیر البشر بنابر رعایت
تقیه در وصف ابوبکر و عمر علیهما اللعنه والعذاب القریب همین قدر
میگوید که از ظهور مصطفی آگاه شو ... با ابابکر و عمر همراه شو
زانکه بعد از مصطفی ایشان بدند ... با همه یکجا چو خویشان بدند
هر گرانرا الجمله شعوری باشد از همین لفظ بدند که مصحف بدند است
تمثیل ایشان بخویشان وصی به که مفسر معنی الاقارب کالعقارب
است معلوم میتوان نمود مظهر بعد از ایشان بو سخن ساز است گو

وین معانی با امام راست گو ... شهسوار لو کشف ستر خدا
از خدا و انبیا شد او رهنما ... آن امام کو بجز اسرار کشف
هم ابا منصور هم باد ارکشف ... مصطفی سر خدا با او بکشف
از حقایق دره رو نا نهفت ... مصطفی اسرار حق از او شنفت
هم از او بشنفت هم با او بگفت ... هم علی دانست سر من لدن

زان همی گوید ز اسرار و سخن | سر اسرار خدا او بود و نور
انوار عطاء او بود | سر اسرار اظهار اوست اوست
خود ندانستی که آخر هم خود اوست | تو مگر قرآن نخواندی ای پسر
یا مگر از حق نداری تو خبر | سالها در جهل و ظلمت رفته
در تعصب رو بدوزخ کرده | ای ترا دنیا و دین لبس نادرست
یا ترا ناپاک از اصل است | ای تو مرد در حقیقی آمده
در صور گوشیده صوری آمده | او در صورت بلند دین را ببین
تا شود این صورتت عین الیقین | حق نخواهی دید الا با علی
رهبر کل مراد آن ولی | باز گویم سر اسرارت تمام
گر تو هستی حافظ سر کلام | ناخدا الکف است با او هی انما
ناخدا الکف است با او انما | ناخدا الکف است بلغ در کلام
گر بدانی علم تو گردد تمام | ناخدا الکف است آدم را گوز
گندم در عالم جان تو مر | حیدر کرار گندم را نخورد
در حقیقت آن امام ما بزد | این سخن را زان زبان بگذار رفت
این چنین درها همه عطار سفت | گر تو مرد حقی این سر گوش کن
از زبان خامشی خاموش کن | کین زبان را خود زبانی دیگر است
وین سخن را خود بیانی دیگر است | این سخن در مدرسه جز دل نیست
در میان عاشقان خود گو بیست | چار عنصر را گذار و فرد باش
در میان اولیا چون گرد باش | اولیا با انبیا هر دو یکند

هر دو نور ذات حق دان یکند | مصطفی ختم رسل شد در جهان
مرتضی ختم ولایت در عیان | جمله فرزندان حیدر زاولیا
جمله یک نورند حق کرد این ندا | پاک معصوم و مطهر چون نبی
این سخن را کس نداند جز ولی | این بدنیا جمله مقصود آمده
هر نبی از نور معبود آمده | ای تو کون یار زکو یا آمده
ای تو نبی از نبیا آمده | ای ز انوار حقیقت نور تو
ای ز اسرار حقیقت سور تو | ای شریعت شرطی از اطوار تو
ربنا الاعلی همه گفتار تو | ای تو در اسما آسمان و هم زمین
رحمت حق نور رب العالمین | ای ز تو دو نور مشتق آمده
وین زمین آسمان روشن شده | این دو نور از نور حق پیدا شده
علم زین نورها شیدا شده | پیشوای خلق ایشانند یقین
رهنمای سالکان راه دین | تو از ایشان جوی سر الیقین
زانکه ایشانند نقد مرسلین | از حسن میپرس سر اولین
در حسین میدان تو سر آخرین | ای تو اول بوده آخر تو ای
هم تو باطن بوده و ظاهر تو ای | ای دو چشم مصطفی و مرتضی
وی دو نور اولیا و انبیا | در حقیقت قرة العین رسول
در معارف زبده نقد بتول | جبرئیل از جان غلام چاکرت

جمله کروبیان خاک درت / ز اول آدم تا بآخر انبیا
از خدا دریوزه دار این دعا / که الهی جرم ما بر ما مگیر
در گناهان که شسته در زیر / یا باولاد علی بخش جرم ما
تا خود آید از این رو شرم ما / تو همیدانی که ایشان کیستند
رهبران آدم خاکیستند / آنکه در زهر مقبول آمده
وان دیگر در تیغ مقتول آمده / آنکه بایشان چنین کرد لعنتی
تا ابد در نار باشد محنتی / چون لطف ابرایشان جبر کرده اند
خویشتن را خود بد و زیج کرده اند / لیک ایشان را چه نقصان کمال
ز حق ایشان کی بود آخر زوال / ای تو نور ذات یزدان آمده
ای تو عین کل عرفان آمده / اول آخر شما بود بدین عین
باطن و ظاهر شما بود بدین / از شما یک نور دیگر شد پدید
زین عباد است ای دریای دید / اوست باب اولیا عین الیقین
اوست اسرار معاذ راحمین / اوست در جانها صدیقان و دین
همچو نوری ز شهادت ای امین / اوست دانا در همه روی زمین
اوست بینا بر همه اسرار دین / اوست عالم بر علوم اولین
اوست ظاهر بر ظهور آخرین / او ز دانش برتر از کروبیان
او ز بینش دیده است قرار جان / او بدیده حق عیانی اندر جهان
او بحق دانا و بینا بر کمال / ای ز تو سر الهی آشکار

درگه

و زمحمد و زعلی تو یادگار / باز لطف اوست شاه اولیا
بوده نام او محمد زان لقب / نام او نام محمد آمده
خلق او چون خلق احمد آمده / باقر صادق دو گوهر بوده اند
در علوم حیدری پی برده اند / جعفر و حیدر ز اسرار [illegible] بسته اند
پی باسرار لدنی برده اند / آنکه حق گفته است ایشان کهف اند
رهنمایان شریعت بوده اند / از تو اندر کوی ایشان [illegible]
از فلک گوی معانی برده / از خدا در جان ایشان راه بود
زین دانای حق آگاه بود / هرکه او از دیده ایشان آگاه
گمرهست او و یقین در راه / همچو کوران چند پوید ره روی
همچو غولان چند تو گمره شوی / راه حق راه علی دان ای پدر
راه این است گر بدانی راه سر / جعفر صادق امام حق امام
چون [illegible] / او جمیع اولیا را راهبر
او معارف گفته [illegible] / ای چو خط رت هزاران [illegible]
رو گرفت راز و لایت خوش چنین / ای ز نور روشن شده اسرار دین
دشمنان خندند با ما کین بکین / ای چو خط رت هزاران بنده حق
لیک مظهر سخنها کو بیت / در عجب بیها عرفان چو بیت
زین سخنها شیخ با دیگر شده / همچو خود خوانا بر [illegible] شده
روی دشمن در دو دنیا شه سیاه / زانکه او راه است [illegible]

جام اسرار معانی نوش کن　　یک سخن در گوش منصورا کشف
هستی منصور را خوار برفت　　کف منصور بر رفت تا پای دار
هر که او اسرار حق را فاش کرد　　از وجود او نماند هیچ فرد
ای تو خاص کبریای ذو الجلال　　از تو گشته روشن گشته نور هلال
هست فرزند تو ماه آسمان　　موسی کاظم امام راستان
شهسوار دین پیغمبر توئی　　در شریعت هادی و رهبر توئی
در طریقت دانش حق بود تو　　در حقیقت کل مقصود تو
ای تو باب مظهر سر کلام　　اسم تو گفت است حق حی سلام
ای تو راه رهبر و ره بین شده　　مومنان را پیشوای دین شده
ای تو عین ذات تیقن آمده　　رهبر و ره دانی ره بین آمده
راه تو راه محمد شد یکی　　از محمد دانی نور دین را یکی
هر که را تو نرفت او کور مرد　　کور رفت و کور دید و کور مرد
هست علی موسی رضا پاک و سلیم　　ملک عالم زو شده جنت نعیم
سعی کرد مامون و آوردش بیو　　خود براو آورد از پیش خوب
آمد او اندر چنین ملک عجیب　　هست در ملک خراسان او غریب
تا کند والا ملک خود ورا　　زانکه حق اوست این هم ملک ما
ملک جبر و جمله عالم زان اوست　　اولین آخرین دیوان اوست
مصطفی گفتا طواف او حج است　　حج اکبر دانم و گفتن حق است
او امام جن و انس و وحش و طیر　　این سخن باور ندارد مرد غیر

عز مرد دوازده آمده است　　تا ابد در عین دلها آمده است
یا محط سر اسرار گوی　　از زبان خود بیا و اسرار گوی
وصف تو هم از زبان تو کنند　　کشف تو هم از زبان تو کنند
ای تو اسرافیل و در صور آمده　　همچو عزرائیل منصور آمده
ای تو جبرئیل امین مومنان　　همچو میکائیل دانی اسرار جان
ای تو خود نور الهی آمده　　واقف سر کماهی آمده
هم نقی دان هم تقی کل بود ذات　　ذات شاه بی خاص آمد از صفات
گر تو حق خواهی از آن شاه بی طلب　　تا بیابی راه آن شاه بی سبب
راه شرع مصطفی آن روند　　نا خوشی تو دنبال مرد و دان روند
راه زن بسیار داری ای پسر　　خویشتن را تو نگهدار از خطر
المحذر از رهزنان کن حذر　　تا نمانی سالها اندر سقر
ابو الحسن العسکری در جهان　　ابو الحکم دان مهر او در جان جان
مهر او در مومنان پاک　　برده ام مهر حب او با خود بخاک
ای محشر و نعمت خواه من　　قرة العین رسول و شاه من
ای زنور روشن جهان خود علم　　اسم ولایت داری هم کان علم
صد هزاران او بسیار در زمین　　از خدا خواهند مهدی را یقین
یا الهی مهدی از غیب برآر　　تا جهان عدل گردد آشکار

جهدی و هادی و تاج اولیا | بهترین خلق و برج اولیا
ای ولای تو معین آمده | بر دل و جان همه روشن شده
ای تو ختم اولیا را این زمان | در همه جا نهان نهان جان جان
ای تو هم پیدا و پنهان آمده | بنده عطارت ثنا خوان آمده
آنچه میدیدم همه دید تو بود | آنچه میگویم همه گفت تو بود
ای بهر قرنی تو پیدا آمده | در میان آل مصطفی آمده
عارفان را جام عرفان داده است | عاشقان را آتش افکنده است
ای تو هم معشوق و هم عاشق است | عشق تو بر دست ما را داده است
دست ما و دامن تو تا امیر | این فقیر دردمند را دستگیر
نسخهٔ خود نتوا آورده ام | حب تو باشد ما در خورده ام
هر که شرک آورد او در دین تو | محو گردش عاقبت تلقین تو
هر کرا حب تو باشد پیشوا | تو یقین میدان که باشد رهنما
بنده را این حب تو هست آتش | لاجرم هر دم بخود سوزانمش
باز آیم بر سر احوال خویش | از کتابهای نهان و قال خویش

وبعد از چند بیت در شرح تصانیف خویش رجوع بتعریف منظهر العجایب که مخزن اسرار الهی و [illegible] صدق آنست دست نموده و بتجدید [illegible] منظهر عجایب

ومظهر

ومظهر غرائب و مطلوب کل طالب اسد الله الغالب علیه السلام کام جان خود و ممکن زالذات بدیر شد که مراد جاودانه فرموده میگوید که مظهر من کتب بسیار دارم و چون کتاب این مظهر عجایب نیک دان

مظهر کل عجایب حیدر است | در میان سالکان او رهبر است
ختم کردم این کتب بر نام او | زانکه دارم مستیی از جام او
هر که او از جام تو یک قطره خورد | کی دولت از میان او ببرد
ای تو از مقصود کیت آمده | مظهر سر هویدا آمده
احمد مرسل چو رویت را بدید | گفت اینک نور حق از حق رسید
نص خدا گفته ثنا در شان او | گر نمیدانی بخوان قرآن او
گر تو از قرآن حق منکر شوی | پس یقین میدان که تو کافر شوی
ای ببینش مقصد و مقصود حق | وی بدانش برده از کل سبق
ای تو در عالم محقق آمده | نور تو در ذات ملحق آمده
بر تو داده [illegible] الهی بود تو | بحرها چون شبنمی از جود تو
گفت پیغمبر که [illegible] زان تو است | مظهر سر الهی جان تو است
در همه روی زمین [illegible] | این همه در شان شاه اولیاست
شاه عشق و شاه موسی شاه طور | شاه سرور شاه اکبر شاه نور
شاه آدم شاه ابراهیم شاه دم | شاه طوفان شاه نوح شاه جم
شاه یوسف شاه یعقوب است و خضر | شاه الیاس است در دریا خضر

شاه چون عیسی است در وقت ختام / زان شده سرّ امین خاص و عام
شاه ذکریا است داود زمان / با سلیمان است او در ملک جان
شاه ادریس است با بانگ شعیب / با چو موسی واقف او در سرّ غیب
شاه عیسی است با روح الله / رفته او بر عرش علیین چو ماه
شاه ابراهیم و اسمعیل دان / با چو اسحق و چو هرون نکته‌دان
شاه بوده با جمیع انبیا / هم امام او بوده بعضی رهنما
شاه بوده با محمد در عیان / هم بهم او دیده همه با هم نهان
شاه دان سرّ کهیعص / لحمک لحمی بدانا خود یکان
شاه انوار همه پیغمبرا / در حقایق سرّ او اسرار جان
شاه بد با جمله کروبیان / شاه بد با جمله روحانیان
شاه جبرائیل و میکائیل هم / شاه عزرائیل و اسرافیل هم
شاه بد با انبیا در هر حال / شاه بد با اولیا در هر حال
هر که او با شاه ما حق بدست / تو یقین میدان که از بد عترت است
هر که او از دین حق آگاه شد / با کسانی همچو همراه شد
هر که او از شاه مردان سر بتافت / در دم مرگ او شهادت نی بیافت
گر تو میخواهی که باشی رستگار / دست از دامان حیدر بر مدار
گر تو میخواهی که ایمانت بری / در نجات رخت خود بیرون بری
رو تو فرمان خدا را گوش کن / جام در دست امام را نوش کن

رو تو

رو تو از حکم خدا گردن مپیچ / مبلغو اما را بخوان نامه صحیح
رو تو اسرار خدا را گوش کن / جام بحر الهی را نوش کن
تا تو از خود گم کنی نشان نیز / در رموز عشق ما آسان نیز
در دریای نبوت مصطفی است / در دریای ولایت مرتضی است
ختم باد این کتب بر نام او / جمله ذرات نقش نام او

اگر چه بجوی که مذکور شده تمامت آن کتاب مستطاب در مدایح جناب ولایت مآب و اصحاب بعضی از ابیات آن منافی رعایت ادب است لیکن چون غرض از تسطیر این تزیین این مختصر و تتبع آن را در یافتن براءت نه انتخاب و جمع بعضی از آن مقصد کو هر امیدوار است که محمول بر ترک ادب نباشد و اما دوازده امام منظوم حضرت ملای روم که در بعضی دواوین آن بزرگوار بنظر قاصر این بیمقدار رسیده و کل سر سید اذکار زبان حق بیان گردیده و مستدعی است که ناسخ الله تعالی آن نور دیده و سرور سینه نیز اگر اوقات خصوصا بعد از ادای صلوات داخل تعقیبات مقرری خود کرده طوطی ناطقه از تذکار آن لذت پذیر شود معاند سر زنده این

که: الّتجی یا شاه اولیاست | آنکه نورش هست از نور خداست
آنکه داری دیده روشن ببین | جسم جانش جسم جان مصطفاست
رهنمای اولین و آخرین | آنکه دایم با خدای کبریاست
هرکه همراهش بود در راه دین | بی تکلف از گروه اتقیاست
از ضیای آفتاب روی او | آفتاب و ماه را نور و ضیاست
تا ببوسد گرد نعل دلدلش | هفت چرخ نیلگون پشتش دوتاست
وصف ذاتش اولیا حیران شده | ذات پاکش فیض بخش انبیاست
از نوای مدحش عشاق را | همچو لف راست صد نوع نواست
قل تعالوا از حقش آمد خطاب | از رسول الله همه با بهاست
اوست سلطان حقیقت بی سبب | بر در قدرش همه شاهان گداست
در شریعت عالمان را او ادیب | در طریقت عارفان را پیشواست
محرم اسرار حی ذوالجلال | نام پاکش مرتضی و ایلیا است
بعد از او شاه حسن میر امام | آنکه در بحر علم هدی اتقاست
بعد از او دیگر امام مومنان | افضل و اکمل شهید کربلاست
من مطیع عابدینم از یقین | باقرم در ره امام و مقتداست
مقتدای مومنان متقی | جعفر صادق امام باصفاست
موسی کاظم شه عالی نسب | آنکه فرزندش علی موسی رضاست
چشم جانم روشن از محمد تقی است | آنکه مهرش درد دلها را دواست

مرتقی

مرتقی را دان امام پاک دین | والا حق رهنمای اولیاست
روز و شب دارم هوای عسکری | در دلم مهر و لای با ولاست
آن محمد مهدی صاحب زمانی | جنت اجابت که با [illegible]
الّتجی وارد بآن شمس دین | آنکه علم را بمعنی رهنماست

از اصول دین معاد است یعنی باور داشتن باینکه حضرت آفریدگار
جمیع بندگان را بعد از ادراک مرگ و موت و رسیدن وقت موعود
که تعیین آن از اسرار است بنحویکه آیات متواتره و احادیث
متکاثره بر آن مشعر و بیان خامه و زبان در جمیع آن اخبار
قاصر است دیگر باره حیات می‌بخشد و در صحرای محشر همه را
بجمع ساخته اعمال و افعال ایشانرا بمیزان عدل می‌سنجد و داد
مظلوم از ظالم میگیرد و مستحق ثواب را بثواب و مستوجب
عقاب را بعقاب میرساند چه اگر این کار نکند صلح بر عدل
آن همه وعد و وعید که در شرع شریف مقرر شده مترتب
نخواهد گردید و فرق میان مومن و کافر و مطیع و عاصی و مظلوم
و ظالم و فقیر و غنی نخواهد بود و جمیع که در دنیا اقرار بیگانگی
و وحدانیت خدا و نبوت و خاتمیت مصطفی صلی الله علیه و آله
و وصایت و خلافت علی مرتضی و ولایت و امامت دیگر
ائمه هدی نموده اوامر و نواهی الهی را معترف و منقاد

بوده در جمخانه عشق و محبت باده شوق و معرفت از سبوی ولای
اهل بیت رسالت بمذاق شکرگزاری رسانیده با حتیاط
خوف خمار مشاق ریاضات و عبادات و تحمل خطر بیم
در وسر شماتت اعدا و مصایب دنیا لاجرعه بذوق
تمام و رغبت مالا کلام نوشیده باشند باک و بیمی که پیروی
هوا و حس لفانه و وسوسه شیطانی و تمنیات شهوانی
گرد آیینه دل را از زنگ کفر تیره و چشمها را به بغض و عناد
اندوستان خاص الهی خیره و چهره دین را بکین و محبت و عناد
ناس بخلفای ثلثه لعنهم الله و دیگر دشمنان خدا و عاصیان حق
ائمه هدی تیره و چشم شواهد آیات و بینات قرآن را
بنقاب انکار پوشیده باشند یکسان خواهند نمود و حاصل
بر خلق بهشت و نعیم و دوزخ و جحیم و قرب و بعد درگاه
خدای عظیم مترتب نخواهد شد تعالی الله عن ذلک

خلق در بازار یکسان میروند   آن یکی در ذوق و دیگر دردمند
همچنان در مرگ یکسان میرویم   نیم در خسران و نیمی خسرویم
ما بمردیم و بکلی کاستیم   بانگ حق آمد همه برخاستیم
بانگ حق اندر حجاب و بی‌حجیب   آن دهد کو داد مریم را ز جیب
ای فنا تان نیست کرده زیر پوست   باز گردید از عدم ز آواز دوست

ازان اصول اشتیاق نه بحقیق و نمودن بجناب

واحادیث

و احادیثی است که در باب موت و احوال میت از حضرت رسالت
تا قیام قیامت بتفاوت اشخاص وارد شده و خلاصه‌اش اینست
که مومن کامل الایمان در وقت احتضار حضرت خیر البشر و ائمه اثنا عشر
را صلوات الله علیهم اجمعین می‌بیند و از بشارات نعیمهای
جنات بهشت می‌شنود و بذوق وافر و شوق متکاثر جان میدهد و حضرت
مولوی معنوی که طوق اطاعت فرمان واجب الاذعان موتوا
قبل ان تموتوا را بگردن جان انداخته بمرگ اختیاری که باعث
حیات ابدی است خود را مرده و ترک لذات جسمانیه که سبب
ادراک مطعومات روحانیه است از خود رخته نموده اند از کمال
وثوق نیت و رسوخ عقیدت بصحت این اخبار و شوق لقای
حضرات ائمه اطهار آرزوی الموت اضطراری نیز نموده
در غزلی بر سبیل قطعه میفرمایند

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی   تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او جانی ستانم جاودان   او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

و چون داخل قبر شد دو فرشته خوش سیرت نزد او آیند
و او را از برزخ در گذار دین و مذهبش سوال نمایند و جواب
صواب اگر شنوند او را بشارت بهشت دهند و قرار

بدو فراخ گردانند و دری از بهشت بروی بگشایند و
و او بهمین نسق باشد تا روز قیامت

مرگ کین جمله از وی در وحشتند   میکنند این قوم بروی ریشخند
ظاهرش مرگ و بباطن زندگی   ظاهرش ابتر نهان پایندگی
رنج نبود پیش ایشان مرگ تن   چون روند از چاه و زندان در چمن

و اگر کسی را نقصی در ایمان باشد مثلا اگر در ایام حیات بد خوی یا
بخل و حسد و آلوده ببعضی از معاصی و اخلاق ذمیمه بوده یا از نجاست
بول اجتناب ننموده و نجاست آنرا سهل شمرده و یا توبه نکرده
باشد او را بفشار قبر و عذاب آن مبتلا سازند تا القدر رقتی
که از آن آلوده گیها پاک شود و کافر کاملی العصیان نیز در
احتضار حضرت خاتم النبیین و ائمه معصومین را ببیند و از
ایشان همه بعذاب دوزخ شنود و شدت بسیار
و صعوبت بیشتر جان دهد و چون او را بقبر کشی کند ازنه
دو فرشته مهیب صورت روی بدو آرند و او را
نیز بهمان سؤال نمایند و او در جواب فرو ماند پس گرزی
عظیم بر سرش زنند چنانکه همه حیوانات روی
زمین صدای آنرا شنوند و از آن خوف نمایند مگر
جن و انس که ایشان بنابر حکمتهای الهی آن صدا را
نشنوند

نشنوند پس او را بعذاب جحیم بیم نمایند و دری از دوزخ
بر قبر او گشایند و از مار و عقرب و حشرات آن بر او مسلط
سازند که او را میگزیده باشند تا روز قیامت

هر که شیرین میزید او تلخ مرد   هر که او تن را پرستد جان نبرد
مرگ هر یک ای پسر همرنگ اوست   پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست

و دیگر آنرا جواب و سؤال و فرح و ملال نباشد تا روز بعث
و سبب نعیم قبر و عذاب آن اعمال و اخلاق آنکس است
که متصور بصور حسنه ملتذه یا قبیحه مولمه میگردد گاه با

لطف او گاه بلا میرسد   صورت اعمال ماست آنچه بما میرسد

و چون مدت توقف در قبر سپری گردید و قیام قیامت
رسید حضرت اسرافیل بامر ملک جلیل دم در صور دمد تحت
کی الی روح مقدس بجسد مطهرش عود نماید حضرت خاتم النبیین
است خیزد و در دم تو بصور سهمناک   تا هزاران
مرده برخیزد ز خاک   چونکه اسرافیل وحی رحمت خبر
رستخیزی ساز پیش از رستخیز   هر که گوید کو قیامت ای صنم
خویش بنما که قیامت نک منم   پس خلایق سر از گورها بر آورند
با هول و وحشتی عظیم و خدا وحشی جسیم هر یک را صورتی

وهیأتها در خور اخلاق و اعمال او باشد مومنان و صلحا و معترفان
بحق ائمه هدی بصورت نورانی و سیمای روحانی و کفار و عصات
بعضی بصورت خوک و بعضی بصورت سگ و امثال آن باشند
کما قال المولوی المعنوی فی المثنوی   سیرتی کان در وجودت
غالبست   هم بدان تصویر حشرت واجبست   روز محشر هر
نهان پیدا شود   هم ز خود هر مجرمی رسوا شود   و در جمع
اخبار ظاهر این مضمون را دیگر تا چنین موزون [illegible]
بهای حشر نیکو خواهد پس از هم جدا کردن [illegible] که ایشان
مینماید در دی دنیا   پس خلایق همه روی موقف
حساب آورند و آن پنجاه موقف و مدت توقف در هر
یک از آن هزار سال دنیاست پس از راه وحشت
و اضطرار بر سر یکدیگر افتند و جای بر یکدیگر تنگ کنند
و حرارت گرما بر ایشان مستولی گردد و از شدت آن
عرق بر ایشان افتد چنانکه بعضی در عرق غرق شوند و بعضی
تا گردن و بعضی تا سینه و همچنین هر کس بقدر آلودگی
معاصی در عرق باشد و هر که در دنیا مشقت طاعتی
بخود راه داده و دل برضای خدا و سر بطاعت حکم
حکم او نهاده در راه محبت ائمه و جهاد [illegible]

و زیارت

و زیارت مطهر مرقد ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین و زیارات
مزارات اکابر دین و قضای حاجت برادران مومن و امثال
آن مراقع و مواطن عرق ریخته باشد در آن روز کمتر عرق کند یا
پاک کنند پس ندا آید که طلب مظالم از یکدیگر کنند و هر کرا حقی
بر ذمه کسی باشد باز خواست نمایند اگر خلق در یکدیگر آویزند
و خصمی نمایند تا حال بر ایشان پریشان شود و دیگر دود آوازها
بلند کنند و آرزوی مرگ نمایند تا از آن شدت خلاص
شوند خطاب حضرت ارحم الراحمین در رسد که اگر خواهید
یکدیگر را ببخشید و ثواب بخشیدن را از دور یابید پس نمایند
بعضی بخشند و بعضی طلب حق خود نمایند پس از حسنات ظالم
بقدر ظلم او بمظلوم دهند و اگر ظالم را حسنه نباشد یا کمتر
باشد از سیئات بقدر آن بر سیئات ظالم افزایند پس
نامهای اعمال پران شود و دیدها بالا کنند تا ببینند
که بکدام دست میدهند هر کرا نامه بدست راست دهند
خود را از اهل نجات داند امیدوار و خوشحال گردد
و هر کرا بدست چپ دهند خویش را از اهل دوزخ دانسته
غمناک گردد و بعضی را بحساب بهشت برند و بعضی را بی
حساب بدوزخ فرستند و دیگر نزدا ایستادند تا حساب

دهند هرکه در دنیا حساب خود کرده باشد او را حساب
نباشد پس ناحیهای اعمال در ترازو نهند و بسنجند و معیار
ترازوی اعمال حضرات ائمه هدی علیهم السلام باشند هرکرا
کفه ترازوی اعمال صالحه به بیرویشان گران آید به بهشت
برند و هرکرا کفه میزان اعمال ناپسند بمخالفت ایشان گران
باشد بدوزخ فرستند و هرکس از مؤمنان گناه کارها
که رحمت الهیش ملحق گردد و حضرات ائمه هدی علیهم السلام
و شیعیان خاص ایشان شفاعت کنند آمرزیده شود
و هرکرا آن سعادت یاری نکند مغضوب گردد پس
بر روی جهنم پلی ظاهر سازند باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر
که یک سر آن در محشر باشد و یکسر در بهشت و خلایق را
امر شود تا از آن پل بگذرند و هرکس را نوری باشد
که بمقدار تواند گذشت و چون در حدیث شریف نبوی
صلی الله علیه و آله بمضمون وارد شده که حضرت امیر ابرار
و سرور اخیار و قسیم جنت و نار خطاب نموده فرمودند که یا علی
در قیامت من و تو و جبرئیل بر صراط می نشینیم پس نمیگذرد
بر صراط مگر کسی که با او براتی باشد بولایت تو و دیگر احادیث
نزدیک باینمعنی نیز در شان ائمه هدی دین و ائمه معصومین

مروی است ظاهر آنست که آن نور باعث عبور از صراط است اشاره
بمعرفت و محبت رهنمای عرفا علی مرتضی و دیگر ائمه هدی است پس آنها
که در دنیا براه انبیا و اوصیا رفته و حسب الواقع اطاعت ایشان
نموده اند که خدا اگر ده در کمال سهولت چون برق بگذرند و آنها
که اعتراف به نبوت و ولایت ایشان نموده لیکن در اعمال
و اخلاق میانه روی کرده باختلاف مراتب بعضی چون اسب
رونده و بعضی هموارتر و بعضی دشوارتر بگذرند و بعضی در
کمال صعوبت چنانکه نزدیک بافتادن شوند پس دستها بند کنند
و بگذرند و داخل بهشت شده باختلاف درجاتهم مقام گزینند
و هرکرا آن نور نباشد یعنی برات ولایت حضرات ائمه معصومین
نداشته باشند آنها بند که در دنیا کفر ورزیده و بانبیا نگرویده
و حقه متابعت ائمه هدی را نکوشیده نکشیده و طریق مخالفت
ایشان را پیموده اند در زیر نور دیده و سرنگون بدوزخ

هرکرا خوی نکو باشد برست
هرکسی کو شیشه دل باشد شکست

اعتقاد نمودن بصحت اخباریست که در وجود جنت و سقر و وقوع
شفاعت و خستن از حوض کوثر وارد شده و خلاصه این است که متقین
باید دانست که بهشت و دوزخ هر دو الحال موجودند و هیچکس از دنیا
بیرون نرود مگر آنکه جای خود را در یکی از آن دو ببیند اما بهشت

محل هستی دائمی و سعادت موفور و جای عیش و سرور ابد الآباد
و صحبت و خطا و حظوظ و مقام کرامت و خوشی و کامرانی و مکان
حصول مقاصد و آمال و امانیست مرگ و آفت و بیماری و محنت
و عیب و بیم و هم و غم و انتظار و آزار و هجران و فقدان و افلاس
و احتیاج و رنج و تعب و ملال و امثال آن از آن مهجور است هر
چه اراده کنند در حال حاضر گردد و هر کرا خواهند در دم
با او ناظر شوند چون شرح نعم و غلمان و حور و لؤلؤ و مرجان و قصور
و سایر لذات و تنعمات بهشت و احوال بهشتیان مشهور است
و ذکر آن بتفصیل از سیاق این مختصر بلکه از حوصله طاقت تحریر
این احقر دور بهمین اکتفا نموده امید که جناب ارحم الراحمین با
رحمت شامله و فضل کامله آن برادر کامگار و این گنه کار رتبه
کردار و دیگر موالیان امیر ابرار قسیم جنت و نار حیدر کرار
با دراک شفاعت حضرات ائمه معصومین و سعادت دخول
بهشت و دریافت لذت آن فیض سرشت بهره ور گردانیده
محرم حریم آنست رضا و متنعم بنعیم قرب و لقا فرماید بالنبی و آله
و اما دوزخ جای خواری و انتقام و مقام اهل کفر و عصیانست
هرگز نمیرند تا خلاص شوند و ساعتی عذاب ایشان تخفیف نیابد
تا بیاسایند و چون بالحاح آب طلبند از حمیم و غساق بایشان
چشانند و حمیم آبیست که چون نزدیک روی آورند

گوشتهای

گوشتهای روی ایشان همه پاشیده در آن ریزد و چون بیاشامند
رودها و احشای ایشان پاره پاره گردد و غساق آبیست
که از زخمهای دوزخیان سیلان کند یا اشک حسرتی که از چشمهای
ایشان بیرون آید و چون طعام طلبند ایشان را از زقوم دهند
و آن چیزی است مثل مس و روی گداخته که چون بخورند در
اندرون ایشان بجوشد و احشای ایشان را متلاشی سازد و
شرح مار و عقرب و آتش ملتهب و زبانیه غلاظ و شداد و
سایر آلام دوزخ که زهره شیر از شنیدن وصف آن آب
و جگر مردان مرد از حرارت تذکر و یاد آن اضطراب و
کباب است از غایت اشتهار احتیاج باظهار ندارد
و بعضی از مومنان که گناه کبیره کرده و بی توبه مرده باشند
و در محل شفاعت شافعین یا رحمت ارحم الراحمین شامل حال
ایشان نشده بشبه بقدر گناه یا کمتر از آن عقوبت خواهند
کشید پس بشفاعت سید انبیا و ائمه هدی یا شفاعت علما
و صلحا و اتقیا رحمت خدا قرین آمال ایشان گشته از
دوزخ خلاص گردند و در بهشت قرار گیرند

گر همی خواهی تو دفع شر نار   آب رحمت بر دل آتش گذار

چشمه آن آب رحمت مورد است | آب حیوان روح پاک محسن است
زانکه میفرمود آن بحر کرم | بر شما من از شما مشفق ترم
تشنه بر کنار آتشی | با فروغ و شعلهٔ بس ناخوشی
گر شما پروانه وار از جهل خویش | میکشید آتش سکینه این جمله خویش
من همی رانم شما را همچو مست | از در افتادن در آتشها دو دست
همچو پروانه شما آن سو کشان | هر دو دست من شده پروانه ران
زان محمد شافع هر داغ بود | که ز سو در چشم او مازاغ بود
ای که چون تو در زمانه یک کس | الله الله خلق را فریاد رس

واما حوض کوثر نیز حضرت پیغمبر است و آن حوضی است در بهشت که وسعتش مقدار مسافت عدن است تا عمان آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر و جامهای سفید به عدد ستاره ها در کنار آن چیده و والی و ساقی آن حوض سید اوصیا علی مرتضی است هر که یک جام از آن شراب طهور کرامت فرماید چنان سیراب کرد که هرگز تشنه نشود و چندان لذت برد که شرح شمه از آن در حوصله تحریر و بیان نگنجد اللهم ارزقنا

وارزق

وارزق جمیع اخوانناالمومنین بحرمة سید المرسلین واله الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین امیدوارم که نفس الله تعالی تفضل جناب ارحم الراحمین و توجه حضرات ائمه معصومین و محبت اهل الله آن برادر آگاه و این خیرخواه خلق الله و دیگر غلامان و موالیان علی و آله را توفیق معرفت و عبادت کرامت فرموده از عقبات مذکوره برحمت خویش و شفاعت دوستان خویش درگذارند و بهشت رضا رسانیده از سعادت لقای مولا تعالی بهره مند گردانند بالنبی و آله ای ثمره شجره محبت و ای نور دیده بصیرت بدانکه بعد از دانستن لوازم اصول مذکوره که خلاصه از آن بدستیاری زبان عجز ترجمان بر صفحه بیان مسطور شده دانستن فروع دین و بعمل آوردن آن بطریقیکه علمای دین از قرآن مبین و احادیث شریفه حضرات ائمه معصومین استنباط نموده و چندین کتاب در آن باب قلمی فرموده اند واجب است و حضرت سبحانی در اوامر فرقان جمیع بندگان را بان مامور گردانیده که وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا

ظاهر معنی این آیه وافی هدایه بقول مفسرین چنین است که
آنچه بشما آورده و فرموده باشد رسول بگیرید و بعمل
آورید آنرا و آنچه از آن نهی کرده باشد باز آیید
و دست بدارید از آن لهذا بیقین باید دانست که
چنانکه غرض از اصل شجره وصل ثمره است حاصل معرفت
اصول دین نیز رعایت آداب و اعمال فرعیت
چه بر هر عاقل خطی واضح و روشن است که معرفت خدا
و دانستن قدر ائمه هدی و اطلاع بر کیفیت معاد و اقرار
بچگونگی موت و احوال میت در قبر تا روز عرض اکبر
و اعتراف بوجود بهشت و دوزخ و تصدیق خصوصیت
نعمای جنان باهل ایمان و در یافتن شفاعت و
رحمت و تخصیص آلام نیران بارباب کفر و حرمان
از ادراک سعادت مغفرت با عدم عبادت خدا
و محبت ائمه هدی و نداشتن بیم و امید از پاداش
اعمال در روز جزا و نا کردن معالجه اهوال موت
و قبر و قیامت و عذاب جحیم و داشتن یاس مطلق
از رحمت و شفاعت و دخول روضات جنات

نعیم

نعیم و مصر بودن در صغایر مناهی باز گشت نمودن از کبایر
معاصی جمع نمیشود و حاجب بر آن مترتب نمیگردد و احوال
آنچنان کسی بعینه شبیه حال مریضی بد نفس است که حکیم را
شناسد و بحذاقت و تدبیرات و معالجات او اعتراف
نماید بلکه خود نیز بر چگونگی آثار خود و خواص اغذیه و
ادویه عارف بوده نفع ملاحظه و ضرر عدم آثار آزموده
باشد و یقین داند که اگر بفرموده حکیم عمل نماید زود
صحت می یابد و الا مدت آزار او بطول می انجامد
بلکه باعث هلاکتش نیز میگردد و مع هذا هر دوائی و
غذائی که آن حکیم باو تجویز فرماید اعتنائی بشأن آن
ننموده بعمل نیاورد بلکه هر چه حکیم در منع آن و احتما
از آن تاکید و مبالغه نموده و مضرت آن برو نیز
محقق بوده باشد بیشتر رغبت نماید پس باید که شناسا
الی تعالی بوجوب و حقیقت مسائل فروع دین و احکام شرع
مبین و بدستیاری حبل المتین متابعت شریعت
خود را از حضیض جهالت و کلالت و ذلت

باوج معرفت و عبادت و عزت رسند و بقدر طاقت
و امکان از روی عرفان و ایقان با خلوص عقیدت و
نیت قربت جانب طاعت و امتثال و تضرع و ابتهال
را که اکسیر طینت و کیمیای سعادت است بهیچ وجه فرو
نگذارید تا انشاء الله تعالی در ملازمت طریقت حضرت
مرتضوی با علو درجه مقربان درگاه و خاصان بارگاه
حضرت اله صعود نماید کما قال المولوی المعنوی

کشف این نه کار عقل افزا شود   بندگی کن تا ترا پیدا شود

و چون اعظم قربات و اولی عبادات نماز است
چنانکه در احادیث ائمه اطهار وارد شده که شخصی
از ابا عبدالله ع سوال نمود که چه چیز عبد را بمعبود
نزدیکتر کند و در درگاه حضرت اله پسندیده تر باشد
کدام است آنحضرت خلاصه این مضمون ادا فرمودند
که نمیدانم چیزی را بعد از معرفت بهتر ازین نماز
پس حقیقت مقام و مقتضی خیرخواهی چنان است که آداب
نماز و ضروریات آن مبسوطاً نوشته شود ای یار
دلخواه و ای برادر آگاه میباید که انشاء الله بجمیع

در نماز روی ظاهر از هر طرف برتافته بسوی کعبه صورت
می آوری درون نیز در هر حال خصوص در آن حال که بموجب
حدیث الصلوة معراج المؤمن وقت عروج
ارباب راز و محل عرض نیاز بکریم کارساز بنده نواز
است و از تاثیر آن عبادات مقبوله بمعرفت خود
و خالق خود خواهی برد کما قال المولوی المعنوی

روی ناشسته نبیند روی حور   لا صلوة کفت الا بالحضور
مر هوا را تو وزیر خود مساز   که برآید جان پاکت از نماز
گرچه نعمت دادنش بی علت است   طاعت آمد کار صاحب دولت است
چون چنین رفت است سنت کار کن   کار کن جان پدر بسیار کن
اهل معرفت را ز رفتار روان کند   رو بعد واری بطاعت جان کند
کف … رکوعت و سجود   برد حق کو فتق حلقه وجود
حلقه آن در هر آنکو میزند   بهر او دولت سری بیرون کند
چون سجودی یا رکوعی مرد کشت   شد در آن عالم سجود او بهشت
چونکه پردازد دهانش حمد حق   مرغ جنت سازدش رب الفلق
مالک ملک است هر کش سر نهند   بیجهان خاک صد ملکش دهد
لیک ذوق سجده پیش خدا   خوشتر آید از دو صد دولت ترا

در سفارش رعایت مسجد و عبادت در آن که نمونه
ایست از استرضای خاطر مومنان چون نماز فریضه
در مساجد به مراتب افضل از دیگر معابد است خصوص
در وقتی که پیشنمازی باشد و نماز بجماعت گذارده
شود پس باید که است اهم تا ممکن باشد اهتمام نمائی
که نمازهای پنجگانه را در مساجد و با جماعت گذاری
و در تعظیم مساجد که نمونهٔ دلهای مومنان است نهایت
سعی لازم شماری و از جمله مراتب ادای آن توقیر
مسجد بجای باید آورد این است که بی وضو داخل
آن مکان شریف نشوی و تا در مسجد توقف داری
بنماز و دعا و ذکر حق تعالی مشغول باشی و حرف
دنیا و امثال آن بر زبان نیاوری و اگر گرد
و غباری در مسجد باشد پاک نمائی و آب
دهن بر در و دیوار و زمین حریم مسجد نیندازی
و هرگاه ممکن باشد چراغ و فرش و ابریق و
جاروب حاجت مسجد سرانجام کنی و اگر تعمیری
خواهد و دست رس باشد خود را در آن معاف
نداری و برغبت تمام در مسجد بعبادت اوقات

گذارانی و مدت توقف را تا ممکن باشد طول دهی که بموجب
حدیث شریف المومن فی المسجد کالسمک فی الماء
مومن در مسجد چون ماهیست در آب و چنانکه ماهی را
به آب زندگانی حاصل است مومنان را در مساجد تعیش
و راحت و اهل و کامل است که لهذا این معنی باعث
آن میشود که بتوفیق الله حسب الواقع رعایت قلوب روشن
آگاه نمائی و از برکت توجه باطن آن مقربان درگاه اله
ساحت سینه را از گرد و غبار شبهات و شهوات
پاک فرمائی و رخنهای و خرابیها که در مسجد دل از تقلب
آرزوهای نفسانی و زلزله خواهشهای لازمه طبع افتاده
ابهم رسیده بتعمیر تخلق باخلاق حسنه فرو بندی و شمع
و چراغ رضا و تسلیم در آن افروزی و حصیر ترک
و تجرید بگستری و بعبادت مراقبت احوال خویش
و اوراد معرفت معبود خویش و سجده شکر توکل
بمنعم حقیقی بجای آوری تا تو لذت دخول ملکات
ملکوت برای خروج از صفات عنصریت چون

و درود و صلوات حضرات ائمه معصومین و لعن بر غاصب
خلفای ثلاثه و دیگر مخربان بنیان دین مقبول بارگاه
کبریا و مقرب درگاه خالق البرایا گرداد آمین یا رب
العالمین عزیز من بدانکه مقصود اصلی و منظور کلی از رعایت
آداب مذکوره و امثال آن این است که سالکان مسلک
طریقت و طالبان کوی معرفت از رعایت محض
رعایت آداب ظاهری احکام شریعت مقدسه
که جزوی و کلی آنرا چون اعمال مفروضه بر خود
لازم دانسته دقیقه از مستحبات را فوت و فرو
گذاشت ننمایند انس به ادراک معانی باطنی
فرمایند مثلا از حیث تعظیم مسجد که خانه عام حق تعالی
است توفیق زیارت قلوب اهل الله که خانه خاص خدا
است دریافته بتوجه بواطن خفیه مواطن ایشان
دلهای خویش را نیز شایسته اختصاص خلوت
خاص معشوق ازل کرداشتند نه آنکه مانند عوام
کالانعام بهمان رعایت آداب ظاهری اکتفا

نموده خود را از دریافت آن سعادت عظمی باطنی محروم دارند
و در بیک جمعی مسلک شمارند که مولوی معنوی در شان
ایشان میگوید
ابلهان تعظیم مسجد میکنند / در جفای اهل دل جد میکنند
آن مجاز است این حقیقت ای خران / نیست مسجد جز درون سروران

حج زیارت کردن خانه بود / حج رب البیت مردانه بود
کعبه مردان نه از آب و گلست / طالب دل شو که بیت الله دلست
مسجدی کو در درون اولیاست / سجده گاه جمله است آنجا خداست
گرچه کعبه نیز خانه تر اوست / این دل من نیز خانه تر اوست
تا بکرد آنجا نه را در وی نرفت / وندرین خانه بجز آن حی نرفت

بعضی از محققین در تالیفات خود نقل نموده اند که مجوسی
مسجد الحرام در آمده تفرجی میکرد ناگاه نگاهش بقدری آب
دهن که بادیه بر دیوار کعبه انداخته بود افتاد آنرا از دیوار
محو کرد و چون از مسجد بیرون آمد با دیده اتی از عجب عنایت
در زیده و کلاه کبری که در سر او بود در ربود هرچند از پی آن
کلاه دوید باو نرسید ناگاه هاتفی این سروش شوق
نیوشش بگوش هوشش رسانید که تو آب دهنی را بر دیوار

خانهٔ ما نپسندیدی ما کلاه کفر را بر سر تو چون پسندیم با
هشیار آهی از دل آگاه کشید زنار ببرید و بشرف
اسلام مشرف گردید ای عزیز هرگاه بیگانه را بمحض
اینقدر رعایت مسجد آشنا شد درگاه معبود یگانه گردانند
بدین هیئت که تو اهل آشنا را برکت رعایت آداب
مسجد گل که خانهٔ عام خدا است توفیق پاک کردن مسجد دل
که دار الملک خاص حق تعالی است از خس و خاشاک علایق
دنیه و عوایق بدنیه بجاروب ریاضات ارزانی نمایند
دوستان را کی کنی محروم   تو که با دشمنان نظر داری
در ترغیب نماز جماعت که سبب قبول عبادت و طاعت
است و باعث انتظام عقد محبت و مودت ای سر حلقهٔ
جمعیت حواس و قوی و ای شیرازهٔ مجموعهٔ صحبت ارباب
وفا بدانکه از احادیث نبوی ظاهر میگردد که نماز جماعت
را بر نمازهای تنها بیست و هفت درجه افزونیت و از کلام
بلاغت انتظام حضرت مرتضوی که اطاعت آن بر دروش
چون فرمان برداری اوامر الهی واجب است کمال تاکید
در رعایت آن مستفاد میشود چه در مقام امر فرموده اند
تعاهدوا على الصلوات الخمس في الجماعة
الى آخر الحديث ظاهر معنى اين كلام لطف اين است

لم

که تعاهد کنید و تعهد نمائید بر نمازهای پنجگانه در جماعت
و معنی تتمه این حدیث شریف که چون اصل عبارت آن
در غایت طول بود در ترجمه اکتفا نمود چنین که بدرستی که ترک
نکند جماعت را الا بدبخت و بر آن مداومت نماید الا
نیک بخت و نیز در احادیث وارد شده که هر که پنج نماز
بجماعت گذارد و همچنان باشد که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
را دریافته باشد و با هر یک از ایشان هزار سال عبادت
کرده   راه سنت با جماعت خوشتر بود   اسب با اسبان
یقین خوشتر رود   پس باید که تا ممکن شود الا بسعی
تمام آنکه نمازهای مفروضه را با جماعت گذاری که در آن
فواید عظیمه مندرج و منافع کثیره منضم است از جمله یکی آنکه چون
بتقرر است که نماز گذار را بقدر نماز مقبوله او از مبدا
فیض فیضی میرسد هرگاه جمعی کثیر دامن همت بر میان جان
بسته از روی اعتقاد و کمال اتحاد بمراسم ادای عبادات
و وظایف مستدعی قبول دعوات اشتغال نمایند
یقین است که بفضل حضرت اکرم الاکرمین شامل حال
نیکان گشته طاعات ایشان نیز بموقف قبول و مسئولی
ایشان نیز بدرجه حصول میرساند و فیضی که حضرت معطی
[illegible] یقین از برکت آن عبادت بعبده عابد عاید میگرداند

هر چند که جمعیت بشر و ارباب مسئول زیاد تر باشند البته
افزون تر خواهد بود چه اجتماع را اثرهای عظیمه بی شبهه
همت از آنجا که نظرها کنند   خوار مدارش که اثرها کنند
دیگر از منافع آن اینکه هر دو چند بار بسبب ملاقات پیوستن
و وسیله استحکام بنای محبت ایشان با یکدیگر که الحق بهین
ثمر نخل زندگی و بهین شجر باغ پایندگی انسانست میگردد
زندگانی اگر حاصلی بود این است   که دمی با همدمی بسر برد است
و در اخبار وارد شده که چون دو مسلمان با هم ملاقات نمایند
و از راه محبت دینی و محض رضای الهی بی مطلبهای دنیوی
و غرضهای نفسانی با هم مصافحه و معانقه فرمایند
خطاب حضرت عزت بملائکه مقرب در رسد که ببینید آن
دو بنده مرا که از برای رضای من با هم چگونه دوستی
میکنند شاهد باشید که ایشان را بفضل خود آمرزیدم
اگر چه این مقام مقتضی آن است که بذکر فواید ملاقات
برادران ایمانی و خصایص صحبتهای دوستان روحانی
پردازد و طوطی قلم را شیرین بیان شکرخا در توصیف
دوستان صدق آئین سازد لیکن چون اساس این
چند کلمه در آداب صحبت برادران دینی و ترغیب

لمباشرت

لمباشرت تحصیل یقینی و تحذیر از مصاحبت ناکس صورتان
نسناس معنی نوشته خواهد شد حال بمرحمتی برلب اظهار
آن مدعا انشاء ساخت در سفارش تعظیم و توقیر و قرائت قرآن
مجید ربانی و ترغیب استماع تلاوت و اطاعت اوامر و
نواهی فرقانی ای سرلوح کتاب محبت و رفع وای دیباچه
مجموعه صلت و ولد بدانکه آیات و احادیث وارده در
شان قرآن مجید از حد و حصر افزون و تذکر بلکه تتبع تمامی
آن از حوصله طاقت امثال این روستایان شهرستان
معرفت بیرون است نهایت الامضمون ما لا یدرک
کله لا یترک کله عمل نموده اشاره فراخور دریافت قاصر
بی هوش بتشریف ذکر بعضی از آن از مراسم ادای حقوق
برادری و رای دولت بعید نخواهد بود از جمله اینکه در احادیث
شریفه حضرت خاتم الانبیا این مضمون وارد شده که قرآن
افضلترین همه چیزها است نزد خدا پس هر که حرمت قرآن
دارد بدرستی که حرمت خدای تعالی داشته باشد و هر که
استخفاف کند بحرمت قرآن هر آینه استخفاف کرده

باشد بحرمت حق تعالی نمود باید که بر ذلک و از اعاظم قرآن و حرمت
که در صورت که شد در حین شنیدن آن با طهارت بوده باشد و
همه تن گوش گشته در کمال ادب متوجه استماع آن کلام معجز نظام
گردد چنانکه منقولست که یکی از مریدان حضرت سلطان المحققین شیخ
صفی الدین انار الله برهانه را روزی غسل ضرور شده عازم حمام
گردید و در عرض راه او را اتفاق ضرور بهم رسیده که لابد بخدمت
شیخ آمد اتفاقا حضرت شیخ با جمعی از مخلصان مشغول تلاوت
قرآن بوده اند آن مرد با خود اندیشه کرد که اگرچه جای نیست
تلاوت نمیتوانم نمود اما چون از چنین روی بر تافتن ناخوش است
و شغل ضرور نیز دارم قدری توقف و استماع کلام ملک علام باید نمود
و بعد از ختم قرات لب بعرض مطلب [illegible] لهذا داخل مجلس شد
حضرت شیخ ولایت بر آن حالت وی [illegible] مطلع گشته
فرمودند که هر چند تلاوت نکنی آخر نه استماع قرآن میکنی برو
و غسل نموده بیا که با این حال در چنین مجلسی بودن منافی رعایت
ادبست آن مرد نادم گشته رفت و غسل کرده باز گشت و همچنین
در وقت تلاوت قرآن رعایت مخارج حروف و دیگر قواعد
تجویدی علاوه آن نموده در حال بقدر دریافت خود دستت بر
دست حل ادراک معانی آن باشد و بموضوعات بر کلام

نگذارد

نگذارد و در رسم عوام که اوراق کلام ملک علام را گشوده در پیش
خود گذاشته بجز اضای دنیوی و اختلاطهای بیجا مشغول شود
و مانند اطفال اوراق کتاب الله متعال را بر زبر روست و پا انداخته
پا بر بر آن نگذارد و قدم از بالای آن بر زبر آورده و دست بطرف
آن نهشند بلکه در کمال ادب لب را از بوسه و سر را از سجده
آن مشرف ساخته بر رسم مقرر تلاوت نماید و بعد از تلاوت
بر زبر رسیده بر سر نهد و در مقام رفیع و جای پاکیزه گذارد و دیگر
در معنی اوامر و نواهی قرآن را حسب الواقع مطیع و منقاد بوده
از مدلول احکام آن تجاوز ننماید که هرگاه بتوفیق احترام این
دو حرمت آن اله موفق گردی در دنیا فیوضات عظمه بتو
روی خواهد نمود و در آخرت قرآن مجید ترا شفاعت
خواهد کرد

خوش شفاعتهای کردگار کو ز سر تا پای
باشد اسکوار چون بود قرآن حق بر کی بادوان انبیا معجز

است قرآن حالهای انبیا ماهیان بحر پاک کبریا
گر بخوانی نه قرآن پذیر انبیا و اولیا را دیده گیر
ور پذیرائی چو برخوانی قصص مرغ جانت تنگ آید در قفص
معنی قرآن ز قرآن پرس و بس در کسی کاتش زدست اندر هوس

در تفکر یعنی فکر کردن در کماهی صنایع قدرت اسمای
وصفات الهی و اندیشه نمودن در بدایع حکمت تعالی و الا
نامتناهی چون در تعریف این مقام عالی و توصیف این منزل
متعالی ناعی زبان حضرت سرور انس و جان و باعث
تکوین عالم امکان باین خبر صادق و حدیث لایق ناطق
گردیده که تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه
دیگر در وصف آن چه میتوان گفت و در تعریف تشریف آن را
بمنقبت زبان قال و قیل که میتوان سفت کما قال المولوی
المعنوی فکر کن تا وارهی از فکر خود فکر کن تا فرد گردی
از خرد چون در معنی زنی بازت کنند پر ز فکرت زنگ
شبهازت کنند فکر آن باشد که بگشاید رهی راه آن
باشد که پیش آید شهی بعضی از عارفان صاحب تفکر از روی تامل
و تدبیر در تبیین این معنی نشستن و نکته فی نقاب حجاب از عذار
این شاهد خلوت گزین چنین گفته اند که فکر بر دو نوع است
یکی در نسخه آفاق از امارات صنعت و دیگر در صحیفه
انفسی از دلالت حکمت و تطبیق کردن علامات آفاق
با دلالت انفس کما قال الله تبارک و تقدس

برهم

سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم و ظاهر تفسیر این
آیه واضح است بقول مفسرین چنین است که زود باشد به بینند
نشانها و علامات صنعت ما را در اجسام علوی و سفلی و در
نفسهای شما و حال خود و اگر عجایب تجزیه مثنوی موسوم بآفاق و انفس
شاه فضل نعیم که از اکابر محققین و علما عالی فهم امیر ابو الحسن
و ناخلیفه محمد صدیقت نافع و اکثر مراتب معرفت را جامع بر دارد
و آن دلیل راه فکرت و ثمره شجر خطرات را که باعث انشاء
این مقاله و اضافه و انشاء این رساله شده گشته و اهتدا داده ام
کم است الرحمن دو سه اوراق هدایت کافیه برکه
تفکر شخص داشت مستجمع الحسنات خود که آینه جمال نمای
شاهد وحدت است اندازد موقع خواهد بود و آن این است

هرچه در آفاق بود جز آن / هست در انفس صفتی زان عیان
در سخن و گوش صدف سینه بحر / سرمه ما قطب زمین چشم مهر
چشمه رگ کوه بود استخوان / باد نفس آتش تو خور دان
موی نباتات تن کوکب است / دانش تو روز و زند اندیشه شب است
عقل و خیال تو قضا و قدر / جنت و دوزخ تو بود خیر و شر
لوح که محفوظ بود نام او / نطق تو باشد چه بینی نکو

هستی تو آب حیات است و بس
جسم تو خاک است و هوا است هوس

قامت تو طوبا و کوثر دهان
تیر نخن ناشه دلها نگان

عشق بود زلف و کرش عقرب
بسته ورین چاه شده بوالعجب

هم ده و دو روزنه دارد وجود
چون ده و دو برج برافلاک بود

دیده و گوش است و دماغ و دهان
ناف و دو پستان و دو زنخدان

رعد بود خنده و لطف بهار
وقت جوانی است تموز ای نگار

موی تو چون رو بسفیدی نهاد
وقت خزان است همه دار یاد

موسم پیری زمستان بود
عقل در وعاء تو چو جان بود

برف ترا موی سفید آمده
برگ خزان است پدید آمده

ابر بود گریه و باران سرشک
ریخته بر روی گلستان سرشک

نفس تو مار است و حسن گنج
داری از آن بس درد و رنج

هست سلیمان تو عمر عزیز
خاتم او عدل تو احسان تمیز

حرص تو غول است صباح تو کلب
اشتیت کشتی و خشم نهنگ

کفر تو ظلمت بود ایمان چو نور
حلم تو رحمان و شیطان غرور

معرفت مرد بود ای کاردان
قدرت تو ساحر جبروت جان

نفس او جهل و محمد دل است
روح علی جمله از او فاضل است

شوره زمین بخل و حسد آن تجور
در تو مگوئی نداری شعور

صبر بود ایوب و قلب حرکم
صدق تو صالح بود کذب جرم

شیوهٔ مرحمت ای اهل ومن
شه ملک الموت تو خود دان یقین

برق بود جستن آدم زجای
گریش گیتی از این تخم ای بیکزار

علم تو جبریل امین آمده
در طلبش بینش به علی آمده

هم سر او اوج جهشت قدم
است ترا همچو دهان هفت بم

شاخ لعاب دو دریا گریش
آمده از چشمه زهره بکیش

زرش لعاب است و ماخت مدام
معدن آن آتش بود ای نکنام

آب دولت موج زند از دهان
مبدء او از چشمه حیوان

هم نخن خرب تو شه ناشکر
بد بخت داد ز رحمی صبر

سینه بود جام جم و جسم تو
سنگ نظر کن که مکر ما تو

طلب سکندر بود آواز تو
زانکه ز دل داده بر از ازل

عطسه تو صور سر اقبال دان
مید مدار بود جان زنان

هم فلک است سیاهی چشم
نور در او داده گواهی چشم

از حیات که تو بشنیده
نور دو چشم است اگر دیده

جان ز تو مهدی لبه و چاه خشم
از سبب آن شده گویا طلسم

هفت کواکب که بود بر ملا
هست ترا در خصائل بنگر را

چشم تو را شمس و قمر باهشم
راس و ذنب گرده بود دانشر

زهره چو مریخ و زحل

زهره زبان است چو لب مشتری | شمس چو عطارد چو گوش بنگری
کوکب ... که نحس است آن | زر و ده بود و گوش کمان ای نکته دان
نیز ... است ای پسر | گنبد سبز است چو داند خبر
قد تو باشد الف مستوی | دال دیگر ذال بود دو دستها
نسبت بدان تو سین است شین | گوش کهف است ... دو هن
جیم بود صاد و ضاد دلبر | واو دیگر ... بود و قاف سر
میم دهان است و دو لب ... | طاق دو ابرو ... ری
ناف تو زن است و دماغ ... | شین طی و طی بود ...
ذوقی و گوش بود عین و غین | باو گفتم اگر ... عین
نقطه خط و خال سر و سینه جی | هم دو سر دوش بود جیم جی
کاف رگ و پی بود و با شکم | هم زیر و زیر لب است و قدم
از سر تا پای درست تمام | صورت الله است و الف و لام
النفس و آفاق چو عکس هم است | هر چه ... طلب آدم است
سر نعیمی چو در نفس قید | جمله آفاق دو گرده باد
دیده در نفس هم آفاق فرا | مست ... شفق و مشتاق ترا
چون همه در تو است ای ... | هر چه طلب میکنی از خود بخواه
عاشق اگر در ره صادق است | یار ... نفس عاشق است

[illegible]

صدق کلید در مقصود ... | عاشق صادق ...
بگذر ... اطراف جهان تا ... | ظاهر و باطن همه حق یافتم
شره خود ... | ورنه ز خود ...
بار که باشد احول دو بین | بگذر از این احوال ...
از تو جدا ... | ما و منت کرد چنین ...

فی تعریف النفس

[illegible]

باید او را بے طلب راز این سخن رہنمائے راہ صدق و صفا

چون بیابد طریق روشن بکشند از راه اقدس وی

فصل [illegible]

[illegible]

محمد مصطفی صلی الله علیه [illegible]

[illegible]

الارباب

[illegible]

الاوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

فيذرها قاعا صفصفا لا ترى فيها عوجا ولا امتا اولم ير الذين كفروا ان السموات والارض كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شيء حي افلا يؤمنون وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين [illegible] فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم [illegible] فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى [illegible] وتقول اللهم انك [illegible] عليك [illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم [illegible]

كتب اسم الرجل والمرأة [illegible] فلان بن فلانة وبين فلانة بنت فلانة [illegible]

قال ابن وحشية [illegible] الدجاج [illegible] وقال غيره [illegible] اذا طبخت الدجاجة [illegible] واذا علق [illegible] الانسان [illegible] الدجاجة [illegible]

[illegible] اذا الصق [illegible] دجاج [illegible] رجل [illegible] بعضهن [illegible] الدجاج [illegible]

[illegible]

در خطبهٔ [illegible]

[illegible]

... از شعاع خورشید [illegible] مقام [illegible]

[illegible] قضا [illegible]

در کاه نجم [illegible]

زیرا که [illegible] عالم [illegible]

[illegible]

[illegible] سبب ترتیب قواعد [illegible]

جنس علوی [illegible]

وخلاصه کائنات [illegible]

فضیلت [illegible]

عقل و زینت نطق [illegible]

جایگاه اتفاق [illegible]

شعاعات و انوار [illegible]

[illegible]

دانش [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

نگارد و تاریخ [illegible]

در دروس ساعت [illegible]

[illegible] سپهر افلاک [illegible]
[illegible] برج شرف [illegible]
ماه طلوع [illegible] نور [illegible]
و حدوث [illegible] قطب [illegible] معدل [illegible] حقیقت [illegible] منصوص [illegible]
روز شمار [illegible] عالم [illegible] طلعه [illegible] ابو القاسم محمد
و نقطه محاذاه خط استوا [illegible] حدیقه [illegible] لولاک لما خلقت الافلاک
تعدیل آفتاب وجود انور [illegible] عبد [illegible]
حاکی [illegible] بن عبد المطلب [illegible] بن هاشم بن عبد مناف [illegible]
عبد الله بن عبد المطلب [illegible] اسم [illegible]
قرآن [illegible] ادم [illegible]
و منشور [illegible] اعداد قطرات [illegible]
نعمت [illegible] صلی الله علیه و اله و سلم [illegible] علم [illegible]
نور نعمت [illegible] اصحاب [illegible]
سمی الناس [illegible]
نصرت [illegible]

و در [illegible]
حیث گفته [illegible] وعده [illegible]
کرده بمضمون [illegible] فطرت [illegible] کلام
و افضل [illegible] قدرت [illegible] فصیح [illegible] زبان
خاتم و صحبه و [illegible] کرم [illegible]
و ان [illegible] احوال او [illegible]
و [illegible] ترکیب قالب [illegible]
و اطوار قطرات او [illegible] نشو [illegible]
که نقطه نطفه [illegible] اصل [illegible]
[illegible] ماه [illegible] زحل [illegible]
[illegible] ان قطره [illegible]
مخصوص گرداند و اوراق رطوبت ان ماده [illegible]
بکمال اعتدال رساند انگاه در ماه دوم
از دوران فلک اصل مشتری رسید تا [illegible]
شش [illegible] بتدریج ان [illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

[illegible]

وزن دارو ما یقابلیهم هر که مثقالی خورد یابد شفا   اسم این معجون جاویدان بود
نه زیادت ساز ایشانه کم زود گردد از همه علت رها   زانکه حکیم درد را درمان بود

معجون زینة العروس از خفیات یاد شده است برای جمیع امراض بارده رحم شد القوة و فالج و باه و نسیان
و بواسیر و قولنج و مفاصل و تفریح دماغ و خوشبو شدن دهن و این معجون را قرص کوکب هم گفته‌اند و از این

[illegible]

سنبل الطیب ۴ مثقال فرنج مشک کندر رومی درونج عقرب

شقاقل مصری ۳ قاقله کبار ۳ قاقله صغار ۴ تنبول کبابه

قفر الیهود ۳ مایه شترا عرابی ۴ زعفران ۳ بادکوبه ۳ قرنفل ۳

جوز بویا ۳ فوفل عود سلیخ بزوباد ۳ ریشه مرجان ۳ غاریقون تخم شفتالو ۳

۳ دانه ۳ عدد از هریک ۲ ۴

قسط هندی مصطکی رومی ۸ اقلیمیای ذهب اقلیمیا فضه

طباشیر ۳ قلم شکر سفید بقوام آورده اجزا را

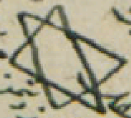
وسلاده نموده صبح نیم مثقال عصر نیم مثقال ...

بهمن سرخ ۱۰ مثقال بهمن سفید ۱۰ مثقال بعد مرتبه میان آب ...

بجوا باشد بدا بعد کف گرفته معجون کرده از نیم نخود

تا شش نخود میل نماید در خاصیت سبقت دارد با آب ...

[illegible]



[illegible]

م	۱۰ه	۱۱ل	۱
ط	ه	ح	۱۰م
ه	۱۰	۱۰۱	۷
۱۰ج	ل	د	۱۱م

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

منقول از کتاب دعائیکه روایت شده است از
پیغمبر صلی الله علیه و آله که نازل است با آن جبرئیل
تعویذ کرد با آن حسن و حسین رضی الله عنهما که بود با ایشان
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا ذا السلطان العظیم
والمن القدیم والوجه الکریم و ذا الکلمات
التامات والدعوات المستجابات عاف
فلانا ابن فلان از الحسن من انفس الجن واعین
الانس

۱۱	۱۰۱	۱۰۲۰۴	۱
۱۲۳۵۱	۳	۷	۱۲
۳	۱۰۳۶۲	۹	ع
۱۰	۴	۵	۱۰۳۶۱

ح ا ف ظ شی عل ی

۸ ۱ ۸۰ ۹ ۱۰ ۱ ۱۰

جمع هزار و سیصد و بیست در خانه نویسد و زیر
تا خانه دوازدهم در خانه سیزدهم
بنویسد هزار و سیصد و پنجاه و دو در خانه چهاردهم
هزار و سیصد و شصت و یک در خانه پانزدهم
هزار و سیصد و شصت و

رسالة اللمعات فی طالع المسئول من تصانیف ابو الخیر محمد بن محمد

بسم الله الرحمن الرحیم

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو غیب گفتن نبود در خور کس
عالم الغیب خدا باشد و بس لهذا حمد و ثنا و صلوات و دعا چنین گوید فقیر غنی
ابو الخیر محمد بن محمد الفارسی که چون فراغت از تالیف کتاب حل مطالع دست داد
شد خواستیم که در برج طالع مسئله و احکام آن چند کلمه نویسیم و چون نظر کردیم کتابها
که در این زمانه در این باب مشهور بود برهان الکفایه از الکتب مسائل صور فن
التقاط نمودیم و از تصانیف عظیم بطلمیوس آنچه مناسب این فن
یافتیم با آن ضم ساخته مجموع آن بعبارتی واضح در سلک تحریر در آوردم از خدا تعالی
توفیق اتمام خواستیم **مقدمه** بباید دانست که احکام نجوم که غرض از آن خبر
دادن است از چیزهای قبل از وقوع مدار آن بر ظن و گمان است و هر کس را
گمان آن است که چیزی از آن بیقین حاصل توان کرد ظن او فاسد و فکر او خطا
باشد دیگر بباید که وقت طالع گرفتن آن زمان باشد که سائل نزدیک منجم رسد
و اگر … و در خیال آن مسئله باشد بهتر باشد و بباید که آنچه که
ارتفاع بان بگیرند و طالع از آن دانند صحیح باشد و نیت درست دارد
و چند نیت در سهم نکند بلکه کل احوال خود … بدهند و بامتحان نزد منجم نیاید

و باید

و باید که در فضیلت … و راست … آفتاب … باشد چه در وقت مرتبه دانستن
خطها و سعادت کواکب و ضعف و نحوست ایشان از ضروریات است و چون
و چون در رساله شرح تقویم ضعف و قوای کواکب مجملا بیان کرده ایم اینجا حاجت
بشرح آن نداریم چه دانستن این رساله موقوفست بر دانستن علم هیئات
و ما رساله در هیئات بزبان فارسی نوشته ایم اول از مطالعه باید کرد و دیگر رساله
حل التقویم که در شرح تقویم تالیف کرده ایم بخوانند و بعد از آن رساله حل …
مطالعه کنند رساله که در عمل طالع مولود تالیف کرده ایم در این باب نیز دانستن آن
از ضروریات است **لمعه** در دلیل سائل و دلیل مسئول عنه بعد از آنکه طالع
معلوم کرده باشد و خداوند طالع را است دانسته باشد و کواکب را در محل خود دانسته
باشد و سهم السعاده و سهم الغیب و سهم حاجت که سوال از آن باشد معلوم
کرده باشد و جزو اجتماع مقدم یا جزو استقبال بدست آورده باشد و ستوله
بر برج طالع و بر دیگر برجهای دیگر خداوند دانسته باشد و کواکب … مسئول را بر سر
آن است که در آن … حظی داشته باشد و بر آن درجه ناظر باشد
و کواکب بد و ناظر باشد … نظر کن که قمر از کدام کوکب منصرف شده
و بکدام کوکب متصل گشته آن کوکب که قمر از او منصرف شده دلیل سائل
و آن کوکب که قمر بوی متصل گشته دلیل مسئول عنه است غیر آنچه از و سوال
کنند و خداوند طالع اگر در طالع باشد یا بطالع نظری داشته باشد
دلیل مسئول باشد و ستوله برج طالع دلیل سائل باشد و …
کوکبی که در طالع باشد دلیل سائل است و صاحب ساعت نیز

دلیل راست وخداوند هفتم والکوکب که در هفتم بود دست و بر ...
هشتم دلیل مسئول عنه است وهمچنین خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه
وخداوند صاحب برج ساعت دلیل مسئول عنه است پس ازان دلایل
هرکدام که قوی تر باشند بقوتهای ذاتی وعرضی آنرا اختیار باید کرد
لمعه حکما گفته اند که اگر سائلان جمع شوند ومنجم ارتفاع گیرند و...
راست دارد وحاجت یک تن را احکام گوید وارتفاع ...
درجه باشد صاحب سائل دوم از بیت دوم گوید وحاجت سائل
سیم از بیت سیم وبرین ترتیب وبعضی گفته اند که حاجت سائل
اول از طالع گوید وحاجت دوم از عاشر وحاجت سیم از سابع
وحاجت چهارم از بیت پنجم وحاجت پنجم از بیت رابع وحاجت ششم از
بیت سیم وحاجت هفتم از بیت چهارم وحاجت هشتم از بیت نهم وچهار
دیگر که بطالع نظر ندارند ازان حکم نتوان گفت **لمعه** دلیل ابتدای
کار طالع وصاحب اوست وقمر نیز دلیل ابتدای کار است وسهم السعاده
هم دلیل ابتدای کار است وخداوند ساعت چون بطالع ناظر بود هم
دلیل است ودلیل عاقبت کار است والکوکب که قمر ازوی منصرف است
هم دلیل وصاحب برج سهم السعاده است هم دلیل است **لمعه**
در ضمیر گفتن گفته اند که باید که در صورت وسیرت سائل نیکو
تامل کنند که بکدام کوکب وکدام برج مشابهت دارد وضمیر سائل

ازانک

ازانکوکب وازان برج است وبعضی گفته اند که ضمیر از محل سهم السعاده باشد وبعضی
گویند که از سهم الضمیر طلب باید کرد وآن چنان است که از خداوند برج سهم السعاده
بگیرند تا بکوکب صاحب ساعت وازطالع طرح کنند انجا که برسد سهم الضمیر آنجا
باشد **لمعه** احکام خانهٔ اول خانهٔ اول طالع را گویند اگر سائل از
ابتداء کار پرسد بطالع وصاحب وی وقمر وسهم السعاده نگاه کنیم هرکدام
را که قوت بیشتر باشد دلیل باشد وبخانهٔ چهارم وخداوندش وخداوند
خانهٔ سهم السعاده وخداوند خانهٔ قمر نظر کنند هرکدام که حظ بیشتر داشته
باشد دلیل عاقبت کار باشد اگر در وقت ابتدای کار دلیل در وتد باشد
ودلیل عاقبت در زایل آغاز کار نیک بود وعاقبت بد واگر
دلیل عاقبت در وتد باشد ودلیل ابتداء در زایل عاقبت
کار نیک باشد وابتدای کار بد واگر قمر در برج منقلب بود گاهی
بان کار مشغول گردد وگاهی ترک کنند واگر برج ثابت باشد آغاز
کار قوی باشد واگر برج ذو جسدین باشد آن کار روی دو بار
آغاز کنند وازان کار [illegible] دیگر نقل کنند واگر قمر با دلیل ابتدای
بسعدی متصل باشد آغاز کار شادی بود واگر از عمر سوال کنند اگر قمر
از نحسی باز گردد وبسعدی پیوندد عمر گذشته در سختی ومحنت بود وباقی در
سعادت واقبال واگر حال قمر بعکس بود حکم بعکس باشد واگر از سعدی
بسعدی پیوندد تمام عمر بدولت باشد واگر سختی بنحسی پیوندد بخلاف
این بود اگر خداوند طالع تحت الشعاع ومحترق وقمر منحوس باشد
یا ساقط یا در هشتم یا بعضی نحسان اندر طالع یا در هفتم باشند

بد باشد علم. برج دوم را از طالع خانهٔ دوم گویند پس
اگر سؤال از مال باشد اگر قمر متصل شود بسعدی و صاعد بود در طالع
و ناظر بود بطالع مال یابد و دلیل دولت باشد اگر قمر منحوس باشد
قوت روز بروز زیاد بود و اگر کوکب دلیل مال یا خفی باشد مثل صاحب
دوم و سهم السعاده و قمر اگر در طالع بود بجهد خویش مال یابد و اگر
در سیم باشد از اقربا یا برادران و خویشان مال یابد و همچنین
با دوازده خانه و اگر صاحب طالع بود دلیل کسری باشد خاصه که منحوس
بود بر طالع چنانکه بنگری که در کدام از خانه است مال از آنجا یابد
و باید که از قمر و سهم السعاده خالی نشود که آن نزد درویشی و توانگر
شدن تمام است و اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس و مشتری
از نحس ساقط باشد یا بعضی از اینها در شرف باشند و مسعود و
سهم السعاده در وتد باشد دلیل است بر بقای دولت و جمع
مال بسیار و از وی بفرزندان رسد. ابو معشر بلخی گوید اگر
صاحب دوم یا صاحب سهم السعاده صاعد باشند در تحصیل مال
بسیار رنج کشد از خداوندان دولت و بزرگان یا خود توانگر
شود و ماشاء الله گوید اگر خداوند دوم از طالع باشد قوی
حال مال از بسیار رنج گرد کند و اگر خداوند طالع در دوم
بود مال برنج و تعب بدست آرد و بجهانی که دلیل

نی دولت

سلطان یا [illegible]
حد او [illegible]
دو سبب این چون [illegible]
طالع در این برج [illegible]
دلیل است بر آنکه صاحب طالع [illegible] که مال [illegible]
اگر پرسند
نور است و سنبله و جدی [illegible]
باشد و [illegible]
برج [illegible]
وحظ [illegible]
عدو و اگر [illegible]
فایس [illegible]
بستر [illegible]
اگر سؤال کنند
و اگر [illegible]
و مال و نظر [illegible]

... [illegible] ستاره ... [illegible]
... ثابت بود ... [illegible] ... طلع و دلکه ...
... دلیل ... درجه ... دوم و درجه ...
... نقصان بود ... متصل ... [illegible]
اگر بیند ... [illegible] ... دلیل زیان و نقصان بود ...
... دلیل ... [illegible] ... اگر بیند ... [illegible]
... طالع ... [illegible] ... متصل باشد ... [illegible]
والعدد و سعد ان نوی نظر ... [illegible]
دلیل ... [illegible] ... اگر بیند ... [illegible]
... صلاح ... [illegible] ... دلیل ... [illegible]

... [illegible] ... دلیل ... [illegible]
... اگر ... [illegible] ... دلیل ... [illegible]
... فایده ... [illegible] ... موضع ... [illegible]
... دلیل ... [illegible] ... اگر بیند ... [illegible]
... [illegible] ... منفعت ... [illegible]

لعاجب

بنعمت [illegible] باشد و اگر صاحب [illegible]
نحس [illegible] و ولد ابتدا [illegible] فرزند [illegible]
که فرزند بید [illegible] سعود و نحوس دلیل [illegible] طالع [illegible]
پنجم در طالع سعود [illegible] فرزند بود [illegible]
و اگر مشتری در خانه پنجم بود [illegible] طالع [illegible] باشد
باشد دلیل فرزند بود [illegible] و اگر [illegible] در طالع باشد [illegible]
بود و اگر سعدی در خانه پنجم باشد و اگر [illegible] از طالع [illegible]
[illegible] که دلیل [illegible] فرزندان باشد و مشتری [illegible]
دلیل [illegible] طالع در خانه [illegible] بدبان و انجه باشند [illegible]
و مقابله و صاحب [illegible] دلیل [illegible] پنجم [illegible] و اگر صاحب [illegible] دلیل
باشد یا دیگر [illegible] بود [illegible] ساقط باشد [illegible] و اگر قمر
که زن با علم است [illegible] دلیل [illegible] باشد [illegible] زن [illegible]
نبود و در [illegible] باشد [illegible] عداوت و دلیل [illegible]
خانه [illegible] که ضعیف [illegible] قمر [illegible] ناظر [illegible] مریخ [illegible]
در خانه فرزند [illegible] باشد و ناظر [illegible] زن و [illegible]
مثلی النور [illegible] باشد و [illegible] باشند [illegible]

دیگر سهم السعاده و صاحبش اگر مقبول و مسعود باشند و طالع ناظر
متفقها باشند **در اجازه گرفتن** اگر سائل اجازه خواهند باشد طالع و برا
بود و سهم اجازه گیرنده را و فرد و بدل اجازه از عاشر و از صاحب
وی باید گفت و عاقبت کار از چهارم حال بشر بد بر برج چهارم و صاحبش
و شمس و زحل و مشتری دلیل است بر بدی حال بد را زمین دلایل و از
سهم الآباء در باب مثلثات برج چهارم هر کدام که قویتر باشند باید
گفت **مسئله** در احکام خانه پنجم اگر پرسند خبر راست است یا دروغ
اگر قمر و صاحب طالع در طالع بود از نحسین دور باشند و طالع این دو
کوکب بکوکبی که در زائل بود متصل نبود آن خبر حق بود و اگر قمر یا
طالع از وتد بکوکب ساقط متصل باشند و غیر مقبول بود آن خبر دروغ
باشد ابو معشر گوید دلیل خبر چهارم است قمر و درجه طالع و صاحب
طالع و سهم الاخبار هر کدام از اینها که قویتر باشند دلیل خبر باشد
و بباید دانست که زحل صادق است و مریخ کاذب و مشتری صادق
و زهره کاذب و شمس و قمر صادقند و عطارد بر مزاج کواکب گیرد
و بعضی او را در اصل کاذب می نهند دیگر اگر دلیل خبر منصرف
باشد از کواکب راجع یا از کوکبی که در برج معوج الطلوع یا در
برج منقلب یا زائل ساقط باشند خاصه که کوکب نحس باشد خبر
دروغ باشد و اگر قمر هم بدین صفت باشد خبر کاذب بود
اگر پرسند که مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع در پنجم بود یا

لعاجب

دلیل است بر افتادن فرزند و اگر طالع برج ذوجسدین باشد
یا دو کوکب سعد در وی بود دلیل است که دو فرزند در شکم بود
اگر پرسند که فرزند چند ماهه است از صاحب پنجم و قمر و صاحب ساعات
هرکدام که از کوکبی منصرف باشند وی دلیل بود اگر انصراف
از مقارنه بود دو ماهه بود و از تسدیس سه ماهه باشد یا شش ماهه و
تربیع و تثلیث چهار ماهه و مقابله هفت ماهه **اگر پرسند** که نر است
یا ماده بنگر که پنجم و صاحب پنجم و صاحب ساعت و قمر هرکدام که قوی‌تر
باشند دلیل است اگر در برج مذکر باشند نر باشد و اگر در برج
مؤنث باشد بنگر بقمر که بکدام دلیل ناظر است حکم از وی کنند
اگر پرسند که شب زاید یا بروز بنگر بطالع و صاحب چهارم و قمر و کوکبی که
در طالع بود اگر اینها همه یا بعضی یا یکی که اقوی باشند در برج
نهاری باشند ولادت بروز باشد و اگر در برج لیلی ولادت
بشب بود و اگر بعضی در بروج نهاری باشند و بعضی در بروج
لیلی هرکدام که قوی‌تر باشند حکم از آن باشد **اگر پرسند** که بچه تا کی
زاید هرگاه که قمر یا شمس بصاحب پنجم نظر کنند یا با صاحب ساعت
یا بصاحب پنجم مقارن شوند وقت ولادت بود و هر وقت که سعد
با هم ولد اتصال کنند وقت ولادت باشد یا وقتی که
سهم بدرجه سهم الولد رسد **اگر پرسند** از رسول قمر و پنجم

دلیل است بر [illegible] پنجم [illegible]
وی دلیل است اگر [illegible] صاحب پنجم [illegible] منصرف [illegible]
رسول اگر [illegible] و صاحب [illegible] رسول [illegible]
طالع منصرف شود دلیل است [illegible] رسول [illegible] منصرف
و اگر در [illegible] باشد دلیل [illegible] و صاحب [illegible]
اگر پرسند که [illegible] طالع [illegible] و صاحب [illegible]
[illegible] صاحب طالع و قمر دلیل [illegible] است و [illegible]
[illegible] طالع و صاحب [illegible] دلیل [illegible]
[illegible]
اگر پرسند [illegible] طالع و صاحب [illegible]
[illegible] طالع [illegible]

باشد هم سعد ان نور از نکند
واگر سعدان باشد اگر پرسند که ... دادهم
بماینچه ابتداء ... باید دانست که دلیل النوم شرح ... داده ام
که علت کدام اندام است ... علت بر اول اندام ... طالع
بحمل و ثور و کردن ... اول بیج ... اگر پرسند ... دلیل است ... کدام اندام
سنبله دلیل بیماری ... آخر اندام ... شعاع ... الارض ...
اندام ... و در آخر ... طالع ناظر بود ... دلیل ...
وقد باشد ... طالع ناظر ... دلیل است که ... متصل ...
سعدان متصل شوند ... دلیل ... منفصل باشد ... دلیل ...
سعدان ... وسط السماء باشد ... الارض منفصل ... والعدد دلیل ...
... که در وسط السماء ... النور والعدد ...
تحت الارض باشد ... ناظر بود ... متصل شود ...
... الارض ... صاحب طالع ... خداوند هشتم ...
بود و اگر صاحب طالع ... صاحب طالع ... سعد ان ...
از آن مرض و اگر صاحب هشتم در طالع بود ... صاحب طالع ...
بمیرد و اگر صاحب ... طالع ... و اگر صاحب ...
دلیل صحت بود و در ... ناظر بود ... نیکو ...
باشد و ... نیکو بود ... نظر ... طالع ...
تباه ... سعد ... از طالع و صاحب طالع ... سعد ...

از طالع و دلیل صحت ... سختی
ناظر بود دلیل باشد ... بحران مریض ... سختی ...
با ... زود تر ... دیگران ... سعدی ...
و موافقت ... سعدی ...
نحس ... که ... باشد ... و اول ...
باشد و بیماری ... زایل ... سختی ...
سعادت و عافیت ... پدید آید ...
... و چهارم ... آن ... سعد ...
... سعدان ... اسد ... آن ... موضع ...
شعاع ... باشد ... وقت سوال ... مرتبع ...
اگر ... چون بود ...
بر شدید الیه ... مثلث ... الیه ... و چون ...
صد و بیست درجه ... اسد و چون دو ...
درجه ... اسد ...
بر مثلث ایمن اسد و چون ... اسد ...
ایمن اسد و چون ... زیاد ... وقت سوال ...
و چون ... نصف ... مرض ... وقت ... حفظ
... کند

[illegible]

طالع و قمر متصل شوند بصاحب وسط السما یا بشمس یا صاحب خانه قمر بر گریخته
ظفر یابد و اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد و اگر صاحب هفتم
منحوس بود و قمر نیز نحس باشد بر گریخته ظفر یابند خاصه که آن نحس در وتد رابع
باشد و اگر قمر بسعدی متصل باشد گریخته یافت نشود و اگر آن سعد بالاحتراق
رود دلیل هلاک گریخته باشد و اگر کوکب متصل بقمر راجع باشد یا دلیل
گریخته راجع باشد گریخته باز گردد و اگر سریع السیر بود زودی باز آید
و اگر بطی السیر باشد دیر باز آید و آن نحس که بر قمر باقیه باشد
اگر در وتد بود این گریخته از سرای و از نزدیک اهل دولت شده باشد
و هم بدان حوالی باشد و یافت شود بطلمیوس گوید اگر قمر بصاحب برج
خویش متصل باشد از وتد یا مایل وتد ظفر یابد بر گریخته و اگر عزایم ب
ظفر نیابد و اگر قمر منصرف شود از صاحب برج خویش یا از صاحب شرف
یا از مثلثه خویش یا از طالع منصرف باشد گریخته خود در رفته باشد و اگر
کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی برده باشد **در دزدی**
طالع و صاحب او کوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل صاحب کالاست و
کوکبی که قمر بوی متصل است با صاحب سابع و کوکب غریب که در طالع
یا در وسط السما بود یا در هفتم یا چهارم دلیل دزد است و اگر این
دلیل نبود هر کوکبی که در وتد یا در دوازدهم یا در نهم باشد دلیل
دزد است **اگر پرسند** که دزد آشنا است یا بیگانه اگر هر دو
نیر بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند یا صاحب طالع ناظر باشد
دزد از اهل بیت سائل بود اگر دلیل دزد در طالع بود یا صاحب
طالع الکوکب باشد که خود دلیل دزد است این سایل خود دزد است

و اگر

متصل

صاحب

و اگر دلیل در برج [illegible] باشد
دلیل در برج [illegible] باشد و اگر در برج [illegible] باشد
باشد [illegible] و اگر در برج [illegible] باشد
اگر ذو جسدین [illegible] رابع [illegible] متصل بعطارد [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] باشد و سعد [illegible] دلیل [illegible] اگر دلیل [illegible]
و اگر دلیل دزد [illegible] **اگر پرسند** که [illegible] دلیل [illegible]
و اگر [illegible] باشد [illegible] در برج [illegible]
دزد [illegible] باشد که [illegible] اگر دلیل دزد [illegible]
یا بکوکبی متصل [illegible] باشد اگر دلیل [illegible]
[illegible] و قصد [illegible] واگر در برج [illegible]
در [illegible] باشد [illegible] اتصال قمر [illegible]
و تدبیر [illegible] **اگر پرسند** که [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] وسط السما [illegible] دلیل [illegible]
که در طالع باشد [illegible]
اتصال قمر [illegible] **اگر پرسند** که مال [illegible] صاحب [illegible] در طالع باشد
نبوده [illegible] صاحب [illegible] اگر دلیل مال [illegible] صاحب برج
و سهم السعاده و صاحب [illegible] صاحب برج [illegible] مال خاصه که از اتصال
قوی تر باشد دلیل مال [illegible] و اگر [illegible] دلیل مال از نظر
نوری متصل بود [illegible] دلیل است [illegible] اگر دلیل مال از طالع
شمس متصل شود [illegible] از وتد یا مایل وتد یا از طالع صاحب طالع
باشد

باز گریخته

[illegible]

اگر پرسند

[illegible]

اگر پرسند

[illegible]

احوال ...

[illegible]

احوال صید

[illegible]

احوال کشتی

[illegible]

اگر پرسند

[illegible]

اگر پرسند

[illegible]

[illegible]

باز آمدن [illegible]

[illegible]

احوال غایب

[illegible]

[illegible]

اگر پرسند

[illegible]

وقت دولت یافتن

عزل سلطان

[illegible]

حال رسول و پیغامبر

حال مریض

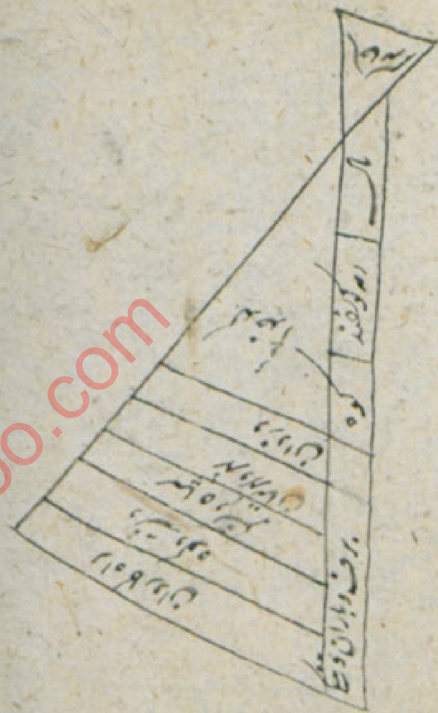
غائب

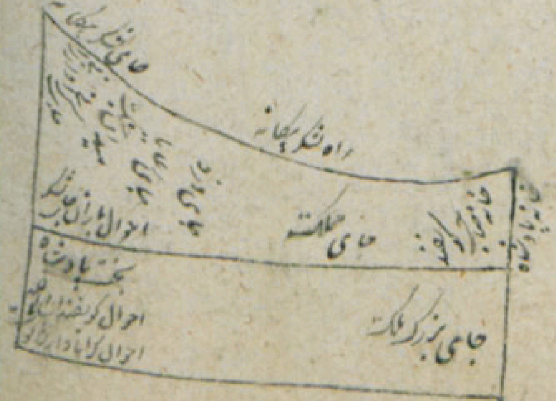
نکاح

زندانیان

بیان اکتشاف و علم او

علم زایچه نو داری
اگر جای ... باشد و میان ... راضی ابد ...
دانشمند باشد و ولایت به یاری ... و اگر سیاه رنگ باشد ...
کرده باشد ... صاحب ... و اگر زرد رنگ باشد ... یاری صاحب ...
دلیل است بر دولت ... و دلالت کند به یاری ...
باشد دلیل است ... میان سوراخی و اگر ... والله اعلم جای ...
باشد و دلیل است ... و اگر ... باشد خوف ... باشد و سیاه ...
از زن و حال او و اگر ... سوراخ ... دلیل ...
باشد ... از بیماری بود و اگر نقطه ... باشد و دلیل ...
کرده باشد خوف ... اخراج و برجا ... نقطه ... سیاه باشد
شود ضعیف ... کند به جای مملکت و اگر خال ...
... باشد جای ... بود و اگر ... و اگر زرد ...
و اگر زرد باشد ... سیاه ... دلیل است ...
بزرگ حال اگر ... و برق ... جای که خدا ...
احوال یاران اگر ... و اگر نقطه سیاه باشد دلیل است
یاری باشد و دلیل ... و اگر خطهای ... باشد لشکر ...
دلیل است ... راه لشکر بیگانه ... صاف ...
حال ... جای ...





گوشت و اگر باریک باشد دلیل است بر آنکه جای احوال
گوسفند و مال آنکه اگر سیاهی بالا رفته باشد و سفیدی و نشیب پیدا شده
دلیل است که مال رم خورده باشد و اگر در میان خط سفیدی باشد
البته از آن مال چیزی را تالان کرده اند جای بخت پادشاه اگر سیاه
رنگ باشد و قوی دلیل است بر قوت پادشاه و اگر زرد و ضعیف
باشد دلیل است بر ضعف مال پادشاه حال [illegible] و [illegible] از هر جا
که رخنه سفید پیدا شده شکست آنجا است جای [illegible] و [illegible] اگر
بلند باشد ارزانی است و اگر پست باشد و فرو رفته دلیل [illegible] گرانی
والله اعلم بحقایق الامور والیه ترجعون اگر کسی خواهد که طفلی که در شکم
مادر است پسر است یا دختر اول یک مرتبه صلوات بفرستد و لیکن چشم
را ببندد که انگشت نهاده دست خود را بر این خانه ها بگذارد اگر در
خانه شمس و مریخ و مشتری [illegible] پسر زاید انشاء الله و اگر در خانه قمر
عطارد و زهره که است دختر زاید بعون الله اگر در خانه زحل
نهاد بچه سقط گشته اعوذ بالله من غضب الله و شکل این است

	شمس	مریخ	مشتری
قمر	عطارد	زهره	زحل

[illegible] برحمة الله [illegible]
بکلمات [illegible] اللهم بحق [illegible]
[illegible] فصلت [illegible] بحق [illegible] علی [illegible]
وردت [illegible] اللطیفه وبحق [illegible] والملائکة [illegible] خوف [illegible]
الطاهرة وبحق [illegible] الائمة [illegible] قال [illegible]
واله وذریته والملائکة [illegible]
نعمه وصلت علیهم [illegible]
واوسع به علیّ [illegible] خوف [illegible]
شفاء [illegible] اللهم بحق هذه [illegible]
[illegible] ولده وبحق الملائکة الحافین [illegible]
والائمة [illegible]
[illegible]

ومن طلب العلوم بغير فهم
سيبقى كما اذا شاب الغراب

ومن طلب النكاح بغير مال
كصياد الغزال بلا كلاب

العمر ينقضي يوم فيوم
اذا انقضى لم وليس يعود

العلم زين والسكوت سلامة
فاذا نطقت فلا تكن مكثارا

العلم غرس والعبادة ماؤه
فاذا انجفت بمائه لم يثمر

العلم كنز ليس ... راحة
الا بدرس او سؤال دائم

العلم صيد والكتابة قيده
اوثق صيودك بالقيود الموثقة

فمن الحماقة ان تصيد غزالة
وتتركها بين الخلائق طالقة

العلم زين وجمال المقتبس
صاحبه مكرم حيث جلس

من ترك العلم عمي وانتكس
لا فرق عليه بين الحمار والفرس

وكم لله من لطف خفي ... يدق خفاه عن فهم الذكي
خدا راهست با بنده بسی الطاف پنهانی ... نبود فهم آن الطاف کار ذهن انسانی

وكم يسر اتى من بعد عسر ... وفرج كربة القلب الشجي
بسا کاری که بعید دشوار روا سازد ... دل غمناک را فارغ ز اندوه بر

وكم امر تساء به صباحا ... وتأتيك المسرة في العشي
بسا کاری که باشی بامداد اندوهناک از وی ... در شبانگه کند شادی

اذا ضاقت بك الاحوال يوما ... فثق بالواحد الفرد العلي
چو تنگ و تیره گردد بر تو احوال جهان روزی ... توکل کن بیکتایی که همتایش نبود باقی

توسل بالنبي في كل خطب ... يهون اذا توسل بالنبي
وسیله ساز دائم پیغمبر بهر کاری ... که باشد تا ترا گردد میسر آن

ولا تجزع اذا ما ناب خطب ... فكم لله من لطف خفي
بنخیها که پیش آید جزع منما بدان ... که حق را هست با بنده بسی الطاف

نکته هر مطلبی را خواننده تا یک قبل ازحوائج بعد ... [illegible]
... تقدم ... و قرات آل عمران هر ...
... از زبان ... امیر المؤمنین ... در ارشاد ...
جد و کاکل ... از علما ... در روض الریاحین ...
... خود ... [illegible] اضطراب عظیم

خطبة

الحمد لله الواحد الوحيد ...

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي … رب العالمين الذي …

المصطفى رب العالمين الذي … الرحمن الرحيم الذي …

وليه ورسوله … الرحمن الرحيم … مالك يوم الدين الذي …

الحسن النسب … بمالك يوم الدين …

الحسن النسب ومودته … نعبد … نستعين …

من العابدين اياك نعبد واياك نستعين … الحسن …

بالاتباع … اهدنا الصراط المستقيم الذي … الضالين المنكسرين …

والتقوى اهدنا … صراط الذين انعمت عليهم ولا الضالين … الذي له الدين …

عليهم غير المغضوب عليهم … لا شريك له الذي له … ونشهد ان …

ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له … ونشهد ان … اما بعد فان …

ورسوله الذي نزل في شأنه … والنكاح … النكاح

نزل في شأنه … سنتي …

الا بقضائه ولكل قضاء قدر ولكل قدر اجل ولكل اجل كتاب

يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب ثم الحمد

لله المتفرد بالازل والابد المتوحد بالدوام والسرمد …

الذي … بقدرته … خلق …

… واحل لنا النكاح …

… وجعل لنا …

… الحلق وغذانا بالطيبات من الرزق …

فاكهة كثيرة وشرابا … قاصرات

الطرف اترابا … يهب لمن يشاء اناثا ويهب

لمن يشاء الذكور او يزوجهم ذكرانا واناثا والصلاة والسلام على الشجرة

الطيبة المباركة شجرة النبوة … محمد الذي حمد … وبلغ رسالته

وانار … جل جلاله وعم نواله والذي …

[illegible]

الحکم لله ... السلطان لله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب دهم [illegible] احوال حضرت [illegible]

[illegible] احوال حضرت امام [illegible] علیهم السلام [illegible]

[illegible] مجلد [illegible] نصف کتاب صلوة [illegible]

[illegible] و آن تخمینا صد هزار بیت میشود [illegible] کتاب [illegible]

[illegible] شرح تهذیب [illegible] و آن نیز ناتمام است زیرا که [illegible]

[illegible] شرح اربعین است و آن [illegible] هزار بیت است [illegible]

[illegible] و آن نیز ناتمام است [illegible] فوائد الطریفه [illegible] در شرح صحیفه [illegible]

[illegible] آن مرحوم [illegible] ناتمام [illegible]

و آن [illegible] هزار بیت است [illegible] که خدا توفیق [illegible]

هفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

قال الحافظ ابو زرعة الرازي فيما اخبرنا
ثم حرف فيها تسعة الالف بتة وحدة
فيها تسعة الالف مصحف هو حرف
... لم تحرق فيه مصحف ...
ذلك تقدير العزيز العليم وعلى الله فليتوكل
المتوكلون ولا تحسبن الله غافلا عما
يعمل الظالمون وان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها ...
الا لله تنزيلا ممن خلق الارض والسموات
العلى الرحمن على العرش استوى له ما في
السموات وما في الارض وما بينهما
وما تحت الثرى يوم لا ينفع مال ولا
بنون الا من اتى الله بقلب سليم ائتيا
طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين
وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
ما اريد منهم من رزق وما اريد ان
يطعمون ان الله هو الرزاق ذو
القوة المتين وفي السماء رزقكم
وما توعدون فورب السماء والارض

[illegible]

جميع العقود في صيغة الاجارة [illegible]

يقول الموجب في صيغة الايجاب [illegible] ويقول القابل قبلت [illegible]

بكذا فيقول القابل قبلت [illegible]

بكذا فيقول القابل قبلت [illegible] دينار [illegible] وقبلت [illegible]

ثلث بكذا فيقول القابل [illegible] بعتك [illegible]

اعطيتك بكذا [illegible] القرض [illegible]

في عقد البيع بعتك بكذا [illegible] فيقول القابل [illegible]

[illegible]

فقلت الوكالة او فقلت [illegible]

او فقلت [illegible] الانقطاع [illegible]

عقد الا الانقطاع [illegible]

[illegible]

[illegible] قبلت النكاح لموكلي على الصداق [illegible]

بموكلت على الصداق [illegible]

ولكن زن مبلوبه [illegible] المحبت [illegible]

ولكن مرد [illegible] ان که مذکور شد [illegible]

موكلت [illegible] على الصداق [illegible] على الصداق [illegible]

[illegible] على الصداق [illegible]

فصل

[illegible]

مروی است که هر کس در چهار شنبه آخر صفر المظفر [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على محمد وآل محمد كما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم وبارك عليهم كما باركت على ابراهيم وترحم عليهم كما ترحمت عليه انك حميد مجيد بارت

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني [illegible] وبارك لي وهب لي رزقا واسعا بفضلك وجودك وكرمك وسنا طويلا حين رضاك وعلا صالحا يقربني على طاعتك وبعدني عن معصيتك بحق النبي وآله الطاهرين يا معين

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الخلاق العلیم الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله السمیع العلیم الذی لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الذی لیس کمثله شیء وهو [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

بسم الله الفتاح [illegible] الذی لیس کمثله شیء وهو [illegible]

[illegible]

یا عظیم [illegible] یا علیم [illegible] یا ملک [illegible] یا جلیل [illegible] یا جبار [illegible] یا متکبر [illegible] یا قدوس [illegible] یا رزاق [illegible] یا فتاح [illegible] یا کریم [illegible] یا ذا الجلال والاکرام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دوا اجزا از قرص ... مجرب دار چینی ... مصطکی

جوز ... دانه الچی کلان ... زرنباد ... بهمن ... کبابه چینی ... تخم مرو

زرنباد ... زعفران ... خولنجان ... زرنباد ... دارفلفل ... تخم ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهت رفع قولنج بسم الله المبارک العظیم یا طعسعطا یا کیاعیطا

طلطعطا وحیلا یا عجیطا العطا لحطیا یا حیطا

یا شطیطا یا برهیطا یا شمیطا یا لحنا طا عهطیطا

یا لفا کهیطا وصلی الله علی محمد و آله الطیبین بنویسد و [illegible]

جهت تب لرزه عدد [illegible] هر دفعه یکرا بلع کند

اول بسم الله هاسوسا الرحمن طاسوسا الرحیم [illegible]

[illegible] جهت تب لرز بنویسد [illegible] بلع کند

بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف نجوت من القوم الظالمین

[illegible] لا تخف انک الاعلی و [illegible] الا له الخلق

والامر تبارک الله رب العالمین [illegible]

[illegible] بنویسد اول بسم الله [illegible]

بسم الله [illegible] جهت تب بنویسد [illegible]

[illegible] جهت [illegible] اعطینا [illegible]

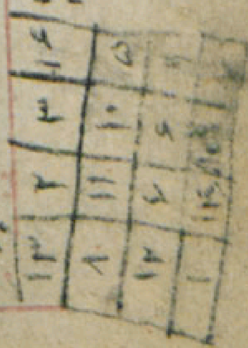
[illegible] بنویسد و هر روز [illegible] باید اول بسم الله [illegible]

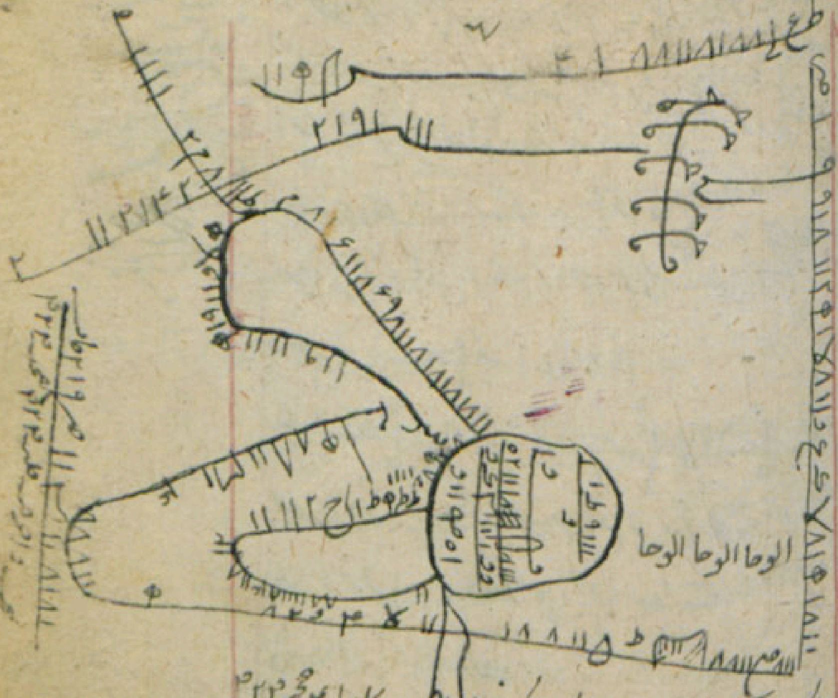
قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا [illegible] وعلی الله فلیتوکل المتوکلون [illegible]

[illegible]

لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون [illegible]







[illegible]

[illegible]

معل منه	صم طم	سمع	سح
اجلبت	طمسه	عسه	طلله

[illegible]

[illegible]

در عمل السوم ... [illegible]

را معصود ... [illegible]

وسکر وافیون ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

عمل ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

انذار دو اول ... [illegible]

... [illegible]

دارد ... [illegible]

[illegible]

باب معرفة ... [illegible] ... كتب ... وهو صحيح مجرب ...

حسد بر	ال بلوحل	[illegible]

باب ... [illegible] ... تصدق ... تجربة

ثم اكتب الكتاب يوم الاحد فتعلقه ... باذن الله ...

[illegible]

احد صمد ... [illegible]

باب ... [illegible] ... الكتاب ... [illegible]

[illegible]

... احد ... [illegible]

... [illegible]

... صلى الله ... [illegible]

باب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

الوحا ... ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

باب فتح عظیم بکتب فی ورقه بعصا ویجعله تحت رکبی المنکو ر ادیک
محموله فانه لا ینام ولا یصبر عنک ساعه فانی المه فانه اسم الله الاعظم
وهو کا ۱۲ الاسم بسملا ویکردی معی معی و ود
ذوکه که الاالاه و ری ص ص ی وصو ر ماقلطه
م اسما الله تعالی ۱۱۱ ۱۲ ۳ ۵ ۵ ۲
باب قطع اللسان تکتبه و تدفن فی الجیب وما تکتب عن مرض لغضب
الاته السکت وس اللسان جمیع الناس علیه علی وعلیه الکتاب
و علی فلان بن فلان خاصه صم بکم عمی فهم لا یعقلون لا یسمعون
ولا یبصرون ولا یتکلمون لامرانه باب الجبه تکتب تدفن فی
بیت فالمطلوب باته سریعا باذن الله اللهم انی اسئلک بحق هذه
الاسما الجز سطرات اهیا شرا اهیا اعطف قلب فلانه بنت
فلان العلیین بن فلان کـ سـ ۱۱۱ ۲ ۱۱ط الا ی و
اهیا شرا اهیا اعطف قلب فلانه بنت فلانه الی فلان
فقط س اهیا بد ۵ ه در بجه زنشه دام مطلوب
کرفتار برسد و در حوالی آتش دفن نماید بطلب رسد ثابت
اللّهم یا حیلتوا میموں اذا قش داد علیون

اگر شخصی سرد شده باشد با زن حلال خود دلیر گنید چنانکه آن زن
از دست ناجوانمردی شوهر یا شوهر از نامردی زن عاجز باشد این
را از جهت ثواب بنویسید این مربع را بکاغذ و در بالش کذارد کشم
چنان محبتی در میان ایشان پیدا شود که با رضای هم اتیبه بغرز دادما
در ساعت مشتری بنویسد مجرب است

ح ۱۲ ۱۲ ۱۱ ۲ ۱ بیع بحی اسو ما الهه ۸

د۴	و۶	د۴	عو
و۶	د۴	و۶	۵۴
دن	وی	دد	وع

ولو لو عل ما عادی سی و مول لما اوای

[illegible]

[illegible]

اللهم يا رازق المقلين ويا راحم المساكين ويا ذا القوة المتين ويا غياث المستغيثين

ويا خير الناصرين الا ما تعبد ... ان كان رزقي في السماء فانزله

وان كان في الارض فاخرجه وان كان بعيدا فقربه وان كان قريبا فيسره وان كان قليلا فكثره

وان كان كثيرا فبارك لي فيه ... يا ارحم الراحمين

وان كان ... وجعلت ... يا ادم ...

وكرمك ... لاسباب ... وان كان بعيدا

الا ... ان كان في السماء فانزله وان كان في الارض فاخرجه وان كان

رزقي في السماء فانزله ... وان كان قليلا فكثره وان كان

فضة ... وان كان ... طيبا ... انك على كل شيء قدير

وجعلت يا ارحم الراحمين

اللهم ... الاعظم ... كل

اسئلك بعقد ... على كل ...

يا احد يا صمد يا حي يا قيوم ان تصلي على محمد ...

... العليم الذي ... عن كل ... الملك ... ومقالي ...

... من سوء القضاء ... وعلى ... السمو ...

على كل شيء قدير ... رب ... اجابة ...

ودفع البلاء ...

شرح خواص چهل اسم بسم الله الرحمن الرحیم شرح خواص چهل اسم اعظم حضرت حق سبحانه و تعالی در اجمال
دعوت منقول است در شرح صغیر فاما آنچه در شرح کبیر مسطور است البته با شرایط را
بکار آورده آنچه از آن بر کیفیت در شرح صغیر داشته بخود عمل کند مداومت عمل مفید افتد
انشاء الله تعالی و بالله التوفیق اما بعد بدان ای رود سالک دارای بود صادق در شرح
خواص این چهل اسم اعظم بسیار و بی شمار است و ما شمه از آنچه در شرح کبیر بود تقریر
افتاد بطریق ایجاز و اختصار بیان کنیم صاحب دعوت را بصیرت باشد و این شرایط بسیار
و بی شمار است خواننده را باید که اولا شرایط را بکار آورد تا آثار و خواص آن آورد
عمل هر کرده و نیک احتیاط کند و شرایط را رعایت کند ... از آن بخواند لا مشغول گشته
و اولا در جوانی خود دعا نکند اولا باید که خواننده این اسما را ... و تفرد از
جمیع ذنوب محترز باشد و دایما بر طهارت باشد و جامه پاک بپوشد و ...
در وقت خواندن ... ظلم و بیداد و خون مسلمانان و ضرر ...
نکند و کمترین خاصیت است و تصفیه و نور در دل او پیدا شود باید که به هر کسی ...
و این سخن را عزیز دارد که بعد از آنچه اصلاح حال و خیال و بعد از قبول شرایط
عهد و ... عمل کند در دعوت سید حکیم ... آورده است و این دعا
را ادریس پیغمبر خوانده است ... در کتاب قوة القلوب ... حسن بصری روایت
کرده است چون ... ادریس ... پیغمبر ... و را این نامها ...
و بدو دعا کرد و این نامها را ... برکت این نامها و این دعا ...
... علیا ... این نامها را ... آخر ...

این نامها را او و قوم او را از رود نیل نجات داد و این چهل نام است بعد ...
از پیغمبران و بعد از آن محمد صلعم را بیاموخت و او را این نامها بخواند و در روز
احزاب حسن بصری گفت از حجاج لعین منهزم بودم ... این نامها بخواندم
کشتی ... در آمدم و امید دارم هر که این نامها را بخواند حاجات
او بر آید و دنیا و آخرت او را بر آورده گرداند و همه گناهان او عفو کرده شود
و فضیلت این اسما ... است ... اسم اول سُبْحَانَکَ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اَنْتَ یَا رَبَّ کُلِّ شَیْءٍ وَ وَارِثَهُ وَ رَازِقَهُ ... اگر چون نزدیک پادشاه
بار یابد ... بار ... این اسم را بخواند ... و بعد در
دل پادشاه و ... بزرگ مهر و محبت ... اگر ...
اگر بسیار خواند در دل او روشنائی پیدا شود ... کند
... از دل ببرد و اگر امید ... دنیا و ...
... بر نیت ... ۲۰۴ بار بخواند ... مراد ... اگر محبوب
... بعد از آنکه غسل کرده باشد ... بخواند
... مطیع و ... گردد ...
... و ... نمودن ...
... از ... روشن گرداند دل
در وقت سحر ... یکبار ... تا ... مطیع ... اگر ...
الم ... خواند و ... مغلوب گردد اگر یارب را در این اسم

بتضرع بخواند هفته و سرور کرده و اگر بر پارسی بنگشت ابش خواطر آرد ملک از دست
نرود و دور بر از ظهر رفتن روح بن لیث تین صد و یکبار بخواند اگر دو ارش را
کمر کرده اند در دو از غیب فتح حاصل و بر رسد این نام اول جامع نعوت کلال الاحکام
خوانند سبب آنک نعت قهار و رود از نه نعت جبار در الهاشیم مصر این اسم را تقلیل
الخطار خوانده این خطا الشیخ تخطاب نامیده است ابو الفتح و صاحب بحر التوحید خوانده است
حضرت مولف این شرح کنز للقصص الفقها ما یاد بیاد دام و این اسم را این طریق
و کیفیت در شرح کبیر آورده است بخوانند شرایط را که در اینجا تحریر کرده اند
رعایت کنند تا مراد و مقصود حاصل شود هر اسم را که خواهد دعوت کنند بدین طریق
بر او خوانند تا مقصود حاصل شود اسم دوم یا لا اله الا انت الرفیع
جلاله خاصیتش آن است که اگر بر تنگ دست و ذلیل باشد و در نظر مردم حقیر
و بی اعتبار است روز هر روز پانزده بار این اسم را بخواند در نظر مردم بزرگ
شود و فراخ روزی گردد و جلالت هر چه تمامتر در وی پدید آید چنانکه هر که او را
ببیند دوست دارد و بزرگ یابد و دیگر در وی خیر و برکات شود بفرمان خدا تعالی
اسم سیم یا الله المحمود فی کل فعاله خاصیتش آن است که روز جمعه وقت
نماز و خوب تر زده و جامه پاک در پوشد و بمسجد جامع رود و بعد از نماز جمعه دو
بار این اسم را بخواند با اخلاص دل اگر خواهد آفتاب را از آسمان بر زمین آرد
و باد و برق اگر زد و در زمین فرود آید اما اعتقاد درست باید و دل از غیر
خالی کرده باشد و کیمیا هم بر او در سلطان ... دل نیارد و اگر سیم آن باشد
که در حال بمیرد بفرمان خدا تعالی اسم چهارم یا دائم یا دخی کل شیء

شیء قدیر احمد خاصیتش آن است که اگر فقیر باشد و شنید خوش و مردم از او متکبر
و عجب بخواهد که آن حقارت و نخوت از وی برود و در مردم رحیم باشد و شفقت جهان
گردد این اسم را بر حریر سفید تحریر کند بمشک و زعفران بنام وی و ماده و در مقام
انگشتری کند در جای پاک اگر همه هلاکت باشد آن قهر و عجب و خشم نشود اگر او را دوست
دارد و محبوب وی التفات نکند و با وی در نیاید و مراد نشود او را دوست
ندارد سه روز روزه بگیرد و هر روز با قصد یاد این اسم را بخواند بعد از سه روز
بحمام رود که در خشی و در و بر آب ظاهر باشد و غسل کند چون بیرون آید این اسم را بر کف
دست راست بنویسد و برابر وی رود و بیم بود که محبوب از محبت وی دیوانه شود و بغیر
از رود دل او هیچ کس نبوده اگر از کف دست نشوید بیم آن باشد که از عشق هلاک گردد
اسم پنجم یا حی حین لا حی فی دیمومیة ملکه و بقائه خاصیتش آن است
که اگر بیمار مریض باشد و ناتوان و رنج او ظاهر باشد که صحت و اطبا از معالجت
او درمانده باشند و نا امید گردند این اسم را بر کاسه چینی بنویسد بمشک و زعفران و به آب باران
بشوید و بدو دهد تا بخورد شفا یابد باذن الله تعالی و اگر در حال صحت بخورد هرگز
رنجور نگردد و اگر بصدق دل خواند برکت پیدا شود در عمر و رزق اطفال وی
اسم ششم یا حی یا قیوم فلا یفوت شیء من علمه و لا یؤده خاصیتش آن است
که اگر دل کدر باشد چنانکه هر چه خواهد یاد نگیرد و آنچه یاد داشته باشد فراموش
کند هر روز بعد از نماز ... این اسم را بخواند بعد از نماز صبح خواند دلش
بیدار گردد و منور شود هر چه کو شنید یاد گیرد و فراموش نکند و چند ... دیگر ...

ابلیخا مکلینا [illegible]

[illegible] ابلیخا مکلینا علیخا [illegible] مکلینا [illegible]

[illegible]

[illegible]	جبیب	سح
[illegible]	سح	[illegible]
جبیب	[illegible]	[illegible]

[illegible]	محیط	ا ا ل
[illegible]	ا ا ل	قال
[illegible]	قال	[illegible]

حول طرد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

لا حول	ولا قوة	الا بالله
ولا قوة	الا بالله	العلی
الا بالله	العلی	

[illegible] احتراز کند [illegible]

فقطع	دابر	القوم
دابر	القوم	الذین
القوم	الذین	

[illegible]

اول ... ... کنند در ... آرش ...

... را دهند ... و دیدا ... و ...

... ... نادی ... خوردن

دهرکنند هر صبح یک ... تا ...

نوز شده اورد تا دوازده ساعت آرش ... تا بار

... دنگ ... ارام ... افضا ...

... کویده از حریر بیرون ...

... فندق ... تا لار او شراب با شیره ...

[illegible]

از خواجه احمد شیث بدر منقول است که فرمود پیر دستگیر من حضرت رسول را در خواب
دیدم این نماز را بمن تعلیم فرمود حکیم ابو القاسم گفته که از خواجه احمد تعلیم گرفتم و عمل
کردم فرمود او را شد و بمقصد حاجتم روا شد و خواجه فخر الدین گفت که این
نماز کرد فرمود او را شد و چندان جمعیت روداد که باندک روزی نیز هزار شتر
بزیر بار کشیده و بهر کس تعلیم نمودم بامان رسید باید پیش از صبح دو رکعت چهار شنبه دو
رکعت نماز کند و در رکعت اول بعد از سوره حمد هفت مرتبه سوره قل یا ایها
الکافرون و در رکعت دویم بعد از سوره حمد هفت مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند
و بعد از سلام بسجده رفته ده بار بگوید استغفر الله الذی لا اله الا
هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه و ده بار
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ده بار بگوید
اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم و ده بار بگوید یا غیاث المستغیثین
و ده بار بگوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا
عذاب النار و عذاب الفقر بفضلک و رحمتک یا ارحم الراحمین
... هر کس را مطبع خود کردن ... نفس ...
و هر ... مواقف حروف اسما ... و اسم آن شخص را
... هر روز ...
یا الله یا رحمن یا رحیم یا ملک یا قدوس یا سلام یا مؤمن
یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا باری یا مصور
یا غفار یا قهار یا وهاب یا رزاق یا فتاح یا علیم
یا قابض یا باسط یا خافض یا رافع یا معز یا مذل یا سمیع یا بصیر

اینها را در هر نماز در هر دو وقت بر دشمن این آیه را بخواند ... کند
و اذا جاءتهم آیة قالوا لن نؤمن حتی نؤتی مثل ما اوتی
وقف رسول صلعم استجابت دعا است
رسل الله الله اعلم حیث یجعل رسالته سیصیب الذین
اجرموا صغار عند الله و عذاب شدید بما کانوا یمکرون
جهت دفع اعدا ۷ یوم هر روز ۱۴ مرتبه بخواند انشاء الله دفع شوند اعدا از برکت
این دعا اللهم ارم اعدائنا بسهمک الصائب و احرقهم بشهابک
الثاقب و مزقهم بجندک الغالب و بدد شملهم فی جمیع المسالک
و المذاهب و لا ترفع لهم رایة و اجعلهم لمن خلفهم آیة اللهم
فتت عضد اعدائنا و اکسر ارکانهم و اخذل اعوانهم
و زلزل اقدامهم و نکس اعلامهم و اردد مکرهم فی نحورهم
و استدرجهم من حیث لا یعلمون کلما اوقدوا نارا
للحرب اطفأها الله ... یا ...
کند ... هر رکعت ... و هر رکعت ...
... شرط ...

[illegible] عظیم البرکات [illegible]

دارد [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم فالله خیر حافظا وهو ارحم

الراحمین له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر

الله ان ربی علی کل شیء حفیظ انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون

وحفظناها من کل شیطان رجیم وحفظا من کل شیطان مارد

ان کل نفس لما علیها حافظ ان بطش ربک لشدید انه هو یبدئ

ویعید وهو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما

یرید هل اتیک حدیث الجنود فرعون وثمود بل الذین کفروا

فی تکذیب والله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح

محفوظ وان یکاد الذین الی اخر وصلی الله علی خیر خلقه

محمد وآله اجمعین [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] تجربه کرده

[illegible] یا من یکفی من کل شیء ولا یکفی منه شیء یا من

کفی شر اعدائی کیف شئت وما شئت برحمتک یا ارحم الراحمین

نقل است از حضرت امام [illegible] علی بن موسی الرضا [illegible]

[illegible] مرتبه بخواند [illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم انی اسألک [illegible]

از حضرت امام حسن عسکری [illegible] منقول است [illegible]

[illegible] اللهم اقذف فی قلبی رجائک واقطع رجائی عمن سواک

حتی لا ارجو غیرک ولا اثق بسواک [illegible] از حضرت امام جعفر صادق

[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم انی اسألک باسمک العظیم الاعظم الاجل

الاکرم المخزون المکنون النور الحق البرهان المبین الذی

هو نور مع نور ونور من نور ونور فی نور ونور علی نور ونور

فوق کل نور ونور [illegible] دو رکعت نماز [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسألک

یا فارج الفتح والفرج یا رب الفتح والفرج یا فتاح الفتح

والفرج یا فتاح الفتح والفرج یا فتاح الفتح والفرج

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسم الله حسبی الله ربی الله توکلت علی الله

اعتصمت بالله فوضت امری الی الله ما شاء الله لا حول ولا قوة

الا بالله وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین

و برای خواندن و دعا در جشن صغیر باید ابتدا از روز سه شنبه ۲ دفعه از بعد از نماز عصر و بعد از آن صد مرتبه

يَا اللّٰهُ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِ حَوَائِجِي وَ اَعِزَّنِي بِعِزَّةٍ كَامِلَةٍ فِي

الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ و بعد از آن روز سه شنبه و چهارشنبه و دو شنبه نیز آورده و روز جمعه

عصر سوره فاتحه و سوره الم نشرح و سوره اذا جاء نصر الله بخواند و صد مرتبه بگوید و دعا بخواند

و صلوات بفرستد و بگوید اَللّٰهُمَّ اقْضِ حَوَائِجِي وَ اَعِزَّنِي بِعِزَّةٍ كَامِلَةٍ فِي الدُّنْيَا

وَ الْآخِرَةِ اَللّٰهُمَّ انْصُرْنَا نَصْرًا عَزِيزًا وَ افْتَحْ لَنَا فَتْحًا قَرِيبًا وَ اَجْمِعْ لَنَا خَيْرَ

الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ خَيْرًا كَامِلًا وَ اصْرِفْ عَنِّي شَرَّهُمَا و بعد از آن دعا بگوید

و دعا برای حاجت بطریق دیگر روز یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه ... تسبیحات اربعه بگوید

هر صد مرتبه يَا اللّٰهُ بگوید و صلوات بفرستد و مطلب عرض نماید ان شاء الله ...

و عزت دنیا و عقبی کرامت و مستجاب است ان شاء الله تعالی و ...

دعا برای زبان بند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ شَهِدَ اللّٰهُ بِسْمِ اللّٰهِ

بِسْمِ اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ

عَلِيٌّ وَلِيُّ اللّٰهِ بِسْمِ اللّٰهِ عَقَدْتُ بِكٓهٰيٰعٓصٓ وَ حٰمٓ عٓسٓقٓ لِسَانَ

كُلِّ عَدُوٍّ مِنَ الْاِنْسِ وَ الشَّيَاطِيْنِ وَ الْجَبَابِرَةِ حضرت امام ... فرمودند

که در جهت دعا بعد ... احزاب ... يَا صَرِيْخَ الْمَكْرُوْبِيْنَ وَ يَا مُجِيْبَ

الْمُضْطَرِّيْنَ وَ يَا كَاشِفَ غَمِّي اِكْشِفْ غَمِّي وَ هَمِّي وَ كَرْبِي فَاِنَّكَ

تَعْلَمُ حَالِي وَ حَالَ اَصْحَابِي فَاكْفِنِي هَوْلَ عَدُوِّي هر کس ... مبارک

دفع ... که چهار ... و آن ... بر طرف ... [illegible]

اثر عوذه ... که در ... حضرت امام ... را هر کس ... خواند ...

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الْقَيُّوْمِ ...

جهت مقاصد ... ترتیب ... كبير وسط صغير

۸۲۷ ۵۱۶ ۱۳۲

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي فِي اَعْيُنِ خَلْقِكَ عَزِيْزًا مَحْبُوْبًا مُشْفِقًا فَجَمَعْنَا هُمْ جَمْعًا

اَجْمِعْ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ يَا جَامِعَ الْمُتَفَرِّقِيْنَ بِحَقِّ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ مِنْ

اَنْفُسِكُمْ عَزِيْزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيْصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رَءُوْفٌ رَحِيْمٌ

وَ بِحَقِّ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيْسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيْقًا نَبِيًّا وَ رَفَعْنَاهُ

مَكَانًا عَلِيًّا ... ترتیب ... سبعه عشر مرات ...

... الله احد ... و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

... مره ... بعضد ... دعا ... عضد

بِسْمِ اللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ

۱۰ ۳ ۳ ۳ ۳

و الله اکبر ... آخر حضرت ... منقول است که حضرت ...

در خواندن اسم اعظم ... اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ

بِاسْمِكَ اللّٰهُ اللّٰهُ اللّٰهُ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ

... این کلمات ... حضرت ... والله اعلم

... جهت حصول مراد ... و ...

... ۳ ۳ ۳ ۲ ...

... وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَ كَفٰى بِاللّٰهِ نَصِيْرًا وَ كَفٰى بِاللّٰهِ

حَسِيْبًا وَ كَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيْمًا وَ كَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا وَ كَفٰى بِاللّٰهِ شَهِيْدًا فَخَرَجَ

مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ

اللهم قلبنا لک وقدره تعلقه عجب الصالحین و ارحم الراحمین

خواهد ... بانشد ... الطوسی ... الدین محمد ... از اهل ... ببرد ... [illegible]

[illegible]

جهت ... کاست که این ... اعداد را در ده پاره آنجه ... پر نماید ... باشد اول ...

اول ... اول را ... جهارم ... یازدهم را ... شم را ... دوازدهم را ... هفتم را

... دوم را ... سیزدهم را ... شم ... نهم را ... شانزدهم را ... سیم را ... پانزدهم را

... جهارم را ... پنجم را ... دهم را و عدد ... هر ... و مقصود ... را بعد

ریک ... آتش ... جاضر نموده ... اگر ... این ... را خواند

در آتش اندازد تا بعد ... رسیده ... در آتش اندازد تا باتمام رسید

فارغ شده آتش ... و ... کار ... بعد ... که ... کرده

... خواهد ... شود ...

جون ... بعد ... پنجم ... والله اعلم

۲۹۹	۳۰۲	۳۰۵	۲۹۱
۳۰۴	۲۹۲	۲۹۸	۳۰۳
۲۹۳	۳۰۷	۳۰	۲۹۷
۳۰۱	۲۹۶	۲۹۴	۳۰۶

اللهم العن عمر ثم ابا بکر و عمر ثم عثمان و عمر ثم عمر عمر عمر

... طالب ... شروع کند ... جمعه ...

... بشنبه ... در جمعه ...

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

... صادق ... کبر ...

... اعوذ بالله الذی سکن

لما فی البر والبحر وما فی السموات والارض وهو السمیع العلیم

رموز و وقف قرآن عبید این است

یا الله صمدی و بحق محمد العربی
و عجل فرجی یا ابا ...
معتمدی یا ابا الحسن ... و آله
مددی وعلیک بعنایتک معتمدی و فوق
یا معین بعنایتک و بحق محمد صلی الله علیه و آله
نستعین بکفایتک و بحق علی بولایتک و بحق ...
۳ دفعه
ناد علیا مظهر العجائب تجده عونا لک فی النوائب
و علیه معولی ... کل هم و غم سینجلی
و بک ... یا الله ۳
یا ذا ... بعظمتک بولایتک یا علی
یا محمد یا ابا القاسم ۳
۳ دفعه

اغثنی ادرکنی
۳ یا علی ادرکنی یا الله
۳ و یا ابا الحسنین ادرکنی ۳ یا ولی الله اغثنی
۳ یا قرة العین ادرکنی بلطفک یا
۳ یا حجة الله ادرکنی و قهرک قهری
ادرکنی ۳ بالقهر و القهار قهرت ... یا راحم المساکین
الله اکبر انا ... المستغیثین ... اعدائی
و قهار یا غیاث ادرکنی ۳ انی من ... لا یخلوق
انی ... یا علی ادرکنی بحول الله و قوته
انی بریء ۳ بحول الله ... علینا و عین
و اعدائنا ... العرش مستوی ... و حفظنا
فادر علینا و ... و الله محیط بل هو قرآن
الله یا ناظر الینا و الله من ورائهم محیط مجید
و حافظنا و الله ... فی لوح محفوظ و صلی الله
علی نبینا و سیدنا محمد و آله اجمعین

و از بعض جمعی منقول است که در راز ...

هر روز یاد دعا را بخواند و ...

مناجات امیر المؤمنین علیه السلام

یا ذا الجلال ...

یا سامع یا نوفل

... یا بعثت یا سامع ...

بسم الله الرحمن الرحیم ناد علیا

مظهر العجائب تجده عونا لك في النوائب الی الله حاجتی

وعلیه معولی کلما رمیت ورجیت ... یا الله بنبوتك یا محمد بولایتك یا علی

وکل هم وغم سینجلی ... ادرکنی بحق لطفك الخفی

یا علی یا علی یا علی ادرکنی ... محمد ... یا علی

علیك معتمدی ... ادرکنی یا علی

یا راحم المساکین ادرکنی

لا سیف الا ذو الفقار ولا فتی الا علی

نقاص حجم الجبال

خواند از هجده قرینه ... دلیلند

ولقد

وان یمسسک بخیر فهو علی کل شی قدیر

وهو القاهر فوق عباده وهو الحکیم الخبیر

انما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون

فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا ولکن قست قلوبهم

فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شی حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون

فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها

ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین

وهو الذی یتوفاکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی

وهو القاهر فوق عباده ویرسل علیکم حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم لا یفرطون

ثم ردوا الی الله مولاهم الحق الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین

یا عون کل ضعیف یا مبتدئ بالنعم قبل

قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفیة لئن انجانا من هذه لنکونن من الشاکرین

قل الله ینجیکم منها ومن کل کرب ثم انتم تشرکون

قل اندعوا من دون الله ما لا ینفعنا ولا یضرنا ونرد علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله

کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران له اصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا

قل ان هدی الله هو الهدی وامرنا لنسلم لرب العالمین

وله الملک یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب والشهادة وهو الحکیم الخبیر

واذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما آلهة انی اراک وقومک فی ضلال مبین

وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل

رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن

لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین فلما رای الشمس بازغة

قال هذا ربی

یا سید ... با ...

ده قرینه بگوید

یا شیث ... ای غنیاه

آنگاه ده قرینه بگوید

... بحق ... آنگاه

... محمد و آله الطاهرین الائمه علیهم السلام

... و اصلحت حاله ...

... آنگاه ... صد مرتبه

[illegible]

ز انصار چه دفع
ز کلک رنگ
چو ما مرتبه اداری
ز اهل
عن الکتاب نقل
ز کف
جعفر
بجو
دفتر قم در جهان باشد ابن علی را بکار آید که بر سر الدین

یا ورد و کرد درمان آن آنرا اند رو جمعه پیش از صبح این آیات را بمشک و زعفران در
چینی یا سفید رو بنویسد و با آب باران یا گلاب بشوید و بیاشامد بخورد دلی
مرض صحت یابد و هر که ورد کند هر روز ... [illegible]

[illegible]

لا اله الا هو الرحمن الرحیم

هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا هو العزیز الحکیم

الله لا اله الا هو الحی القیوم

شهد الله انه لا اله الا هو ... العزیز الحکیم

الله لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه ومن اصدق من الله حدیثا

ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه وهو علی کل شیء وکیل

اتبع ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو واعرض عن المشرکین

قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات والارض لا اله الا هو یحیی ویمیت فامنوا بالله ورسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون

[illegible]

وما امروا الا ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما يشركون فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه
توكلت وهو رب العرش العظيم حتى اذا
ادركه الغرق قال امنت انه لا اله الا الذي امنت به بنوا
اسرائيل وانا من المسلمين فان لم يستجيبوا لكم فاعلموا انما
انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون وهم يكفرون بالرحمن قل هو
ربي لا اله الا هو عليه توكلت واليه متاب ينزل الملائكة بالروح
من امره على من يشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون
الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى وانا اخترتك فاستمع لما يوحى
انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني واقم الصلوة لذكري انما
الهكم الله الذي لا اله الا هو وسع كل شيء علما وذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى في الظلمات ان
لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين وما ارسلنا
من قبلك من رسول الا نوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون
فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم الله
لا اله الا هو رب العرش العظيم وهو الله الذي لا اله الا هو له
الحمد في الاخرة والاولى وله الحكم واليه ترجعون ولا تدع
مع الله الها اخر لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه له الحكم
واليه ترجعون يا ايها الناس اذكروا نعمت الله عليكم هل من خالق
غير الله يرزقكم من السماء والارض لا اله الا هو فانى تؤفكون

وان لا اله الا هو

تؤفكون انهم كانوا اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون ذلكم الله ربكم له الملك
خالق كل شيء لا اله الا هو فادعوه مخلصين له الدين الحمد لله
رب العالمين لا اله الا هو يحيي ويميت ربكم ورب ابائكم الاولين
فانى لهم اذا جاءتهم ذكريهم فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر
لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات هو الله الذي لا اله الا هو عالم
الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله الذي لا اله الا
هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر
سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق البارئ المصور له
الاسماء الحسنى يسبح له ما في السموات والارض وهو العزيز
الحكيم الله لا اله الا هو وعلى الله فليتوكل المؤمنون رب
المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا

لا اله الا انا فاتقون ذي الطول لا اله الا هو اليه المصير ذلكم الله ربكم خالق كل شيء لا اله الا هو فانى تؤفكون هو الحي

لعن خواجه نصير الملة والدين طوسی رحمه الله

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وال محمد وغصب
حقهم وهو الزنديق الاكبر والاحمق الابتر الكافر
المردود ثاني اثنين النمرود الظالم الفاسق والمشرك
المنافق عدو الله وعدو الرسول الذي انكر حق
البتول غاصب ارض الفدك المدفون بقعر الدرك
راس اهل الضلالة والشقاق خسر الدنيا والآخرة
الملقب بكلب وادي التهامة قاطع حق الخلافة
ابي بكر ابن ابي قحافة لعنة الله عليه لعن دوم
اللهم العن على شقي الاعظم والملحد المشرك اهل
الظلم عدو الله وعدو الرسول وعدو الولي الملعون
بالنص الجلي غاصب حق ابوتراب باعث ايجاد
النار والعذاب خارب المسجد والمحراب فرعون

فرعون امته شافع يوم الحساب محروم
في الحسنات والثواب ومردود الاعمال
والاداب الظالم عند اولي الالباب الكافر
في جميع الكتاب الى يوم الحساب الكذاب الجاهل
بكلب السقر الكذاب المرتاب المخلد على غضب
الملك الوهاب عمر ابن الخطاب لعنة الله
الى يوم الحساب لعن سيم اللهم العن على
الاسكل الاعرج الاحمق خليفة بغير حق
الفاسق الفاجر والمنافق ولد اكبر الشيطان
سارق كلام الله الملك المنان دجال الاخر
الزمان وشارب الزقوم والقطران امام
اهل النيران ثالث قارون وهامان وبطل
الآيات والاحكام القران المسمى بكلب

النهروان الواصل الى عقاب الرحمن
عثمان ابن عفان لعنة الله عليه
لعن چهارم اللهم العن على حارب خليفة
الرحمان مجوس امة رسول الثقلان سيد
اهل بيت الامين عدو الله وعدو امير
المؤمنين المكنى بخال الكافرين امير الفاسقين
والمنافقين والقاسطين سبب تفضيح
مذهب سيد المرسلين الملعون
بالادلة والبراهين رئيس الاشقياء
من الاولين والاخرين لعنة الله عليه
من الان الى يوم الدين مؤسس مباني
البدعة والطغيان والظلم والعدوان
معاوية ابن ابي سفيان لعنة الله

الله عليه **لعن پنجم** اللهم العن على ولد هذا
الزنديق الفرعون ابن الضحاك الكافر المنافق
السفاك الظالم العاصي الطاغي الباغي الغاوي
المفسد الملحد الذليل المحروم ولد الزنا وقاتل
سيد الشهداء اشقى الاشقياء الذي عجز عن
لعنه لسان جميع الاشياء قابيل ال عبا شريك
ابليس نحس لعن الله تبارك وتعالى والله اسود
وجهه في الخطاء المقيد بسخط ملائكة الارض
والسماء الكلب النجس الظالم المجوس في قعر
الهاوية يزيد بن معاوية لعنة الله عليه
لعن ششم اللهم العن على الكافر الفاسق الفاجر
المنافق المشرك الملعون الزنديق المطعون
الظالم الجبار الشرير المردود كاتب عثمان

الغدار عدو الله وعدو امير الكرار
الشقي المشهور من بين الامم الخائن
والخاسر في الوجود والعدم خنزير وادي
العرب والعجم الدائم في العذاب الجهنم عذاب جهنم
مروان ابن الحكم لعنة الله عليه لعن هفتم
اللهم العن على الشريرة الملعونة المفتنة
الطاغية الكافرة الخارجة حرب الجمل
الباقية في عذاب الملك الاعظم الاجل
المدفونة بقعر الدرك الاسفل من النار
بنت شرير الاشرار وخليفة الكفار و
الفجار الذليلة في يوم الاثنية ابنة ابي
بكر الملعون عايشة لعنة الله عليها

عليها لعن هشتم اللهم العن على مصنف
احاديث الخلاف مخترع البدعة في
الحج والطواف والكافر الطامع اللعين
النسناس الحجار المنكوب الخناس
الذي يوسوس في صدور الناس عدو
الله وعدو امير البررة شيخ الكفرة الفجرة
ابي هريرة لعنة الله عليه لعن نهم
اللهم العن على امير الكوفة والبغداد
ابي الشين الشداد باعث اهل الفساد
ملعون في المبدء والمعاد الكافرين
الكافرين من الآباء والاجداد المبرء
من كل صلاح وسداد المضطر الى يوم
المناد مشهور في جميع البلاد في الظلم

وكافة العباد ... القعود ... صفين
الذي يعوث تعالى مع الشيطان ابن زياد لعنه ... والأول
لعنة الله تعالى عبيد الله ابن زياد ... طلحة ... ملعون ...
في يوم المعاد اللهم العن على من ... المعبود ... والد
الله عليه واغرف بعينه ... محمد ومن النبي ... أهل

لعن دهم

أحاد المكاتب ... يوم العصابات ... عدو الله وعدو
والسموات رب العالمين قاتل أمير المؤمنين ... الذي
معصوب رب ... الملعون في النوبة ولد ...
البنت الخليل المنحوم القاهر الخليل ابن ملجم
... والشمائل اليهود ... عبد الرحمن ابن ملجم ...
تأويل الكتاب ... اللهم العن على من ...
الله تعالى ... عذاب ... كافة الذي ...

لعن يازدهم

لعنة الله عليه ... عدو الله وعدو ...
نبي ساعده والقهر ... الملعون ... كل الأرض ...
بعد ... الكافر الملعون أفضل عليه ... الضال ...
الملك ... المعبود الغاوي ... ابن ... لعنة الله عليه

لعن دوازدهم

اللهم

اللهم العن على الشيطان ... المنافقين هل
العداوة من الماضي ... والأشرار ... والقبايح
دليل ... الكفار ورسوله ... والفضايح ... الشقاوة ... عليه
الذي لا يؤمن بالله ... لعنة الله عليه ... اللعين
الى النار عين المطايب ... عبد الرحمن ابن عوف ... الفاجرين
البهتان والعن على الكافرين الفاسقين ...
اللهم العن ... نفاق في الدين ...

لعن سيزدهم

في الثقلين ... الكافرين ... العن
أهل الظالمين ... مع أمير المؤمنين ... اللهم

لعن چهاردهم

... لعنهما الله ... الغاوين ...
وقاطعين ... الطاغين الكافرين ...
على الظالمين ... الغاصبين ...
المغصوبين ... المنصورين ...
الناحرين ... والمتوكل والمعتمد ...
[illegible]

[illegible] که [illegible] قیل اذا واتت [illegible] قیوم

[illegible] الالف مرة [illegible]

فلوة فان حاجتک تقضی [illegible]

اعوذ بکلمات [illegible] اعوذ بک [illegible]

الم ذلک الکتاب [illegible]

العزیز الحکیم [illegible]

[illegible] کرده کردن [illegible]

[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

الم [illegible] الله لا اله الا هو الحی القیوم [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] الحکیم [illegible]

[illegible]

اگر خواهی که [illegible] کسی [illegible] که [illegible] شود [illegible] این

اسم را و در زیر [illegible] انگشت نهد پاک کن [illegible] در

۴	۳	۸
	۵	۱
۲	۷	۶

[illegible]

هذه الآیه [illegible] حفظ الجنین فی بطن امه [illegible] ولقد خلقنا الانسان

من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا

العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا

آخر فتبارک الله احسن الخالقین [illegible] این [illegible] را [illegible] مجرب است

	۱	
ج	۵	ز
	ط	

در کاغذ بنویسد و در موضع مطلوب دفن کند

از بهر خلاص از زندان در روز دوشنبه دفن کند در زیر [illegible]

ابجد هوز ط

د		ب
ج	ه	ز
ح	ا	و

[illegible]

دیگر [illegible] مطلوب [illegible] مجرب است

[illegible]

دعای سودا [illegible]

[illegible]

بجهة دفع نقص دردو ...
دیگر جمیع عوارض حمیات
دریابس یک ثلث سه
اجزا را ساوی کرفته بالا
بوداده جرب ساز نقد
قند اسفید و دانه
هنگام خواب ... کرده
... بروغن
کرده ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر امر بسته برتو ی خدای تعالی بر تو باد دام کرفت

[illegible]	بعد از رمل دو طرح کند یکی ماند بدست اید دو بماند بدست نیاید سه ان شاء الله تعالی بدست اید
[illegible]	بعد از رمل دو طرح نماید یکی ماند ظاهر نشود دو بماند ظاهر شود العلم عند الله
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند دردم بدهد دو بماند دو دزن باشد سه بماند درد بود است
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند اگر یکی بماند از جنب همسایه دو بماند از بیگانگان سه بماند از صاحب خانه
[illegible]	بعد از رمل پنج پنج طرح کند یک ماند سیاه رنگ دو ماند اسپید رنگ سه بماند کبود رنگ چهار ماند سرخ رنگ پنج ماند سفید رنگ باشد
[illegible]	بعد از رمل دو دو طرح نماید اگر یک ماند نتواند دید دو ماند تواند دید الله اعلم
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند مستوره دو بماند مستوره نباشد سه بماند عاشق باشد
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند ابستن باشد دو ماند ابستن نباشد سه ماند اولاد نشود
[illegible]	بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند خیر است دو بماند غم دارد سه بماند بد باشد

[illegible]

۱۴ محرم ۱۲۳۰

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

[illegible]

یا ارحم الراحمین

بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند بمیرد دو
ماند شفا یابد سه ماند طول کشد شفا یابد

بعد از رمل سه سه طرح کند دا ول بیچ کشد دو
بماند بمانداند و سلامت سه بماند درد باو برخورد

بعد از رمل سه سه طرح کند یکی ماند بدست آید
اگر دو بماند دور است سه بماند بدست نیاید
والله اعلم بحقایق الامور

بعد از رمل هفت هفت طرح کند یکی ماند از
نب دو بماند سه ماند از جاد و چهار ماند از شی
پنج از سر ماشش از سودا هفت از کرما باشد

بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی ماند از جوانمرد
دو بماند از نبات سه بماند از چهار پا یا ان چهار بماند
از زخم نعوذ الله اعلم

بعد از رمل دو دو طرح کند یکی ماند خبر است
دو بماند خیر نباشد والله اعلم بالصواب

بعد از رمل دو دو طرح کند یکی ماند مرد
پیشتر بمیرد دو بماند زن پیشتر بمیرد والله اعلم

بعد از رمل چهار چهار طرح کند یکی ماند صلح
شود دو بماند جنگ شود سه ماند صلح نه جنگ
چهار ماند جنگ صلح در افکند الله اعلم

بعد از رمل دو دو طرح کند یکی ماند کار برآید
دو بماند بر نیاید والله اعلم بالصواب

دعای هفت قفل صحیح معتبر

از حضرت رسول صلعم منقولست هر کس این هفت قفل را دعا
بخواند حق تعالی هشت در بهشت برا و وا کند و اند تر اهر
مطلب شر و هر بلای ناگهان و دیو پری در امان باشد بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله الخالق العلیم الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم

هرگاه زنی را بر شیرینی بخواند بخورد حق تعالی فرزند
نیکو کرامت فرماید بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله البصیر الذی لیس کمثله شیء و هو العلی العظیم

از جهت آسانی وضع حمل هم حکم دارد و از جهت قوه حافظه
بر شیرینی خواند زیاد شود بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الخالق العلیم الذی لیس کمثله شیء و هو الفتاح العلیم

هرگاه بنده گریخته باشد بر هفت پاره سنگ بخواند در گور
انداز د باز آید بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله السمیع العلیم الذی لیس کمثله شیء و هو العلیم الخبیر

اگر خواهی جنا ختمی را براندن خواب ببینی دو رکعت نماز بگذارد
این هفت قفل را بخواند تکیه کند البته او را ببیند صاحب رسول
بسم الله السمیع البصیر الذی کمثله شیء و هو العلی العظیم

هرگاه کسی را درد باشد تو بیر آهسته بخواند شفا
یابد انشاء الله بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الحکیم الذی
لیس کمثله شیء و هو العزیز الحکیم

دارنده این دعا از فرزند آدم عزیز محترم گردد انشاء الله
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العزیز الرحیم الذی
لیس کمثله شیء و هو الغفور الرحیم فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین

[illegible]

اصول دین پنج	
اول	توحید یعنی خدا یکی است
دوم	عدل یعنی خدا عادل است
سیم	نبوت یعنی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
چهارم	امامت یعنی دوازده امام
پنجم	معاد یعنی زنده شدن بعد از مردن

صفات ثبوتیه هشت	
قادر	عالم
حی	قدیم
بصیر	مرید کاره
ازلی متکلم	صادق

نمازهای واجب دوازده	
اول یومیه	دویم نماز جمعه
سیم نماز عیدین	چهارم نماز طواف
پنجم نماز آیات	ششم نماز [illegible]
هفتم نماز نذر	هشتم عهد
نهم قسم	دهم نماز استیجاره
دوازدهم نماز پدر	که از پدر فوت شده

فروع دین هشت	
اول نماز	دوم روزه
سیم زکوة	چهارم خمس
پنجم حج	ششم جهاد
هفتم امر بمعروف	هشتم نهی از منکر

صفات سلبیه هفت	
نه مرکب بود و نه جسم	نه مرئی نه محل
نه جوهر	نه عرض
بی شریک	معانی نو
غنی دان	خالق

کتابهای اعظم پنج است			
اول زبور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پنجم قرآن	اول انجیل بکتابها	بر پیغمبر نفرستد	[illegible]

فرشتگان مقرب پنج / پیغمبران اولوالعزم			
اول جبرئیل	[illegible]	[illegible]	اول نوح
ابرهیم موسی	عیسی رافیل	[illegible]	علی محمد

[illegible]

دکوه

الا فاذا ... [illegible]

واجعل سعيي مشكورا ... [illegible]

عفوا يا ذا الجلال والاكرام ... [illegible]

... الحمد لله الذي خلقني فهو يهدين والذي هو يطعمني

ويسقين واذا مرضت فهو يشفين والذي يميتني ثم يحيين والذي اطمع ان يغفر لي

خطيئتي يوم الدين رب هب لي حكما والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في

الآخرين واجعلني من ورثة جنة النعيم واغفر لابي ... وحي على الصلاة

سبحانه ... العلي والله اكبر ولا اله الا الله ...

وحي على الفلاح وحي على خير العمل

واجعل قلبي بارا وعيشي قارا

اللهم اجعل اولادي ابرارا واجعل لي عند قبر رسولك

صلى الله عليه وآله مستقرا وقرارا

... [illegible]

لا اله الا انت سبحانك ... ظلمت نفسي فاغفر لي ... لا يغفر الذنوب الا انت

لبيك وسعديك ... لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك سبحانك رب البيت

وتعاليت ... [illegible]

للذي فطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة حنيفا مسلما وما انا من المشركين ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا من المسلمين

[illegible]

... سورة فاتحة الكتاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ان لعدد ... الصبح احد عشرين وبعد الظهر اثنين وعشرين وبعد العصر ... عشرين

وبعد المغرب ... وبعد العشاء ... [illegible]

... [illegible] ... برهان الدين ... [illegible]

العدد فان الزيادة اسراف والنقص اخلال ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... والقمر في برج ... [illegible]

... الله تعالى ... [illegible]

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالحق بشيرا ونذيرا بين يدي الساعة

اللهم صل على محمد ... [illegible]

... السلام عليكم ورحمة الله ... [illegible]

... [illegible]

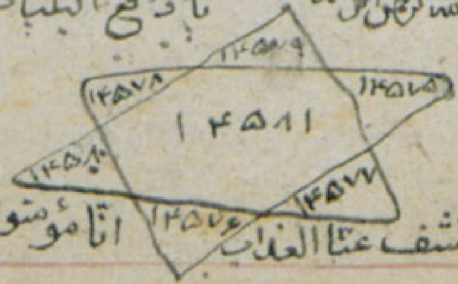
فد مثنه وكفعيه اسمال عن المرزبان وتيسير الامور واماره في النفس وقهر الاعداء وكسا ودشر حرعظيم وفضله كثير وذلك لطفه اللطف وبركاته

٣٣٨٢	٣٣٨٧	٣٣٨١
	٣٣٨٣	٣٣٨٥
٣٣٨٦	٣٣٧٩	٣٣٨٤

٣٣٨١

در بعضي از نسخ معتبره بنظر رسيده كه در وقت ... عليه عليهم ...
ان اسيد وچهار وكم ... ابيات را بخواند ...
بحق الفارج الفرد ...
عطارد دائم الله طال رفتي صباحا مساء كي ... فاغنما
فها انا فاسمعي قولي ابلغ المني ودرك العلو غنا ... تكرما
وان تكفي المحظور والشر كله بامر مليك خالق الارض والسما

بسم الله الرحمن الرحيم يا دافع البليات



ربنا اكشف عنا العذاب انا مؤمنون

الكهف المنقور

قال في القاموس وكالبيت في الجبل ج كهوف وكالغار في الجبل الا انه واسع فاذا صغر فغار والوزر والملجاء والسرعة والمشي وهو فعل ثماث ومنه بناء كتهف عنا والتوء زائدة واصحاب الكهف مكسلمينا امليخا مرطونس نوالس ساينونس بطينوس كشفوطط وقيل مليخا مكسلمينا مرطوس نوانس ذنيطانس كندساططيونس
وقيل مكسلمينا مليخا مرطونس بنيونس سادينوس كشططيوس ذنواس وقيل مكسلمينا يمليخا مرطونس بنيونس ساذنيونس بطينوس كشفوططوقيل مكسلمينا امليخا مرطونس بنيونس سادنيونس ذنوانوانس كشفيططيونس قال في حاشية القاموس اسم كلبهم قطمير اسم مدينتهم افسوس وعن علي عليه السلام هم سبعة واسماءهم كلبهم وهم يمليخا ومكسلمينا ومسلمينا وهولاء اصحاب يمين الملك مرطونس وديرنونس وشاذنوش اصحاب يساره وكان يستشيرهم السابع الراعي الذي وافقهم

عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع قال لما ولد عیسی بن مریم کان ابن یوم کانه ابن شهرین فلما کان ابن سبعة اشهر
اخذت والدته بیده وجاءت الی الکتاب واقعدته بین یدی المؤدب فقال له المؤدب قل
بسم الله الرحمن الرحیم فقال عیسی بسم الله الرحمن الرحیم فقال له المؤدب قل ابجد فرفع عیسی راسه
فقال وهل تدری ما ابجد فعلاه بالدرة لیضربه فقال یا مؤدب لا تضربنی ان کنت تدری و
الا فسلنی حتی افسر لک فقال فسر لی فقال عیسی الالف آلاء الله والباء بهجة الله والجیم
جمال الله والدال دین الله هوز هول جهنم والواو ویل لاهل النار والزاء زفیر جهنم
حطی حطت الخطایا عن المستغفرین کلمن کلام الله لا مبدل لکلماته سعفص
صاع بصاع والجزاء بالجزاء قرشت قرشهم فحشرهم فقال المؤدب ایتها المرأة خذی
بید ابنک فقد علم ولا حاجة له فی المؤدب باسقاط رواة قال حدثنا محمد بن
عن الاصبغ بن نباتة قال قال امیر المؤمنین ع سأل عثمان بن عفان رسول الله ص
فقال یا رسول الله ما تفسیر ابجد فقال رسول الله تعلموا تفسیر ابجد فان فیه الاعاجیب کلها
ویل لعالم جهل تفسیره فقیل یا رسول الله ما تفسیر ابجد قال اما الالف فآلاء الله حرف من اسمائه
واما الباء فبهجة الله واما الجیم فجنة الله وجلال الله وجماله واما الدال فدین الله
واما هوز فالهاء الهاویة فویل لمن هوی فی النار واما الواو فویل لاهل النار واما
الزاء فزاویة فی النار فنعوذ بالله مما فی الزاویة یعنی زوایا جهنم واما حطی فالحاء
حطوط الخطایا عن المستغفرین فی لیلة القدر وما نزل به جبرئیل مع الملائکة الی مطلع الفجر
واما الطاء فطوبی لهم وحسن مآب وهی شجرة غرسها الله عز وجل بیده ونفخ فیها من روحه
وان اغصانها لتری من وراء سور الجنة تنبت بالحلی والحلل متدلیة علی افواههم واما
الیاء فید الله فوق خلقه سبحانه وتعالی عما یشرکون واما کلمن فالکاف کلام الله
لا تبدیل لکلمات الله ولن تجد من دونه ملتحدا واما اللام فالمام اهل الجنة
بینهم

بینهم فی الزیارة والتحیة والسلام وتلاوم اهل النار فیما بینهم
واما المیم فملک الله الذی لا یزول ودوام الله الذی لا یفنی
واما النون فنون والقلم وما یسطرون فالقلم قلم من نور وکتاب
من نور فی لوح محفوظ یشهده المقربون وکفی بالله شهیدا واما
سعفص فالصاد صاع بصاع وفص بفص یعنی الجزاء بالجزاء
وکما تدین تدان ان الله لا یرید ظلما للعباد واما قرشت
یعنی قرشهم فحشرهم ونشرهم الی یوم القیمة فقضی بینهم بالحق
وهم لا یظلمون باسقاط رواة حدثنا القسم بن علی عن عبد
الحسن الراشد عن الصادق جعفر بن محمد ع قال اذا ظلم
الرجل فظل یدعو علی صاحبه قال الله جل جلاله ان ههنا آخر
یدعو علیک یزعم انک ظلمته فان شئت اجبتک واجبت
علیک وان شئت اخرتکما فیوسعکما عفوی

خواص الحروف منقول عن الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق ع

ا هزار بار بنویسد و با خود دارد بامداد پیش از سخن گفتن بگوید منعم گردد
ب پانصد بار بگوید یا با خود دارد از تفسیق خلاص یابد
ت توفیق و اقبال را هزار بار بخواند یا با خود نگاه دارد
ث جهت محبت در شب در روز هزار بار بگوید مراد یابد و اگر در [illegible]
سر طفل نگاه دارد نترسد ج در شب سه هزار بار بگوید [illegible]
رسول صلعم را بخواب بیند ح دو شب [illegible] بار بخواند و ورد [illegible]
افزون شود دوست گردد و اگر هفتاد بار بخواند و باد [illegible]
دردناک ماند شفا یابد خ جهت خبر غایب بر بام بلند رود
و هفتاد بار بگوید و نفس را بر آن جانب دمد که غایب است
خبر یابد د بنام هر کس که خواهد آواره شود بامداد پیش
از سخن گفتن هزار بار بگوید دولتمند شود ذ اگر در [illegible]

زوال باد نرسد [illegible] اگر بر خروس و مرغ [illegible] خواند و در پیش اندازد در [illegible]
مردم شیرین گردد ر بامداد هزار بار بگوید س اگر هفتصد بار بخواند و بر
خروس دمد و رها کند هر جا که دفینه باشد بر سر آنجا بایستد ش اگر
هفتصد بار بنویسد در آتش نهد [illegible] در کاسه [illegible]
در آن کند [illegible] دفینه در خواب ببیند ص پانصد بار
بنویسد و با خود دارد در چشم خلق با هیبت گردد ض اگر پانصد بار
بخواند از تشنگی نترسد ط اگر [illegible] دندان [illegible]
هر روز هفتاد بار بخواند حاجتش روا شود ظ اگر بر طفل نویسد
[illegible] ع اگر دو شب [illegible] بار بگوید در خواب ببیند
که در علم [illegible] غ اگر هفتصد بار بخواند [illegible]
شود ف اگر هفتصد بار بنویسد [illegible]
ضعف دل کم شود ق اگر هفتصد بار [illegible] خواند [illegible]
ک اگر [illegible] ده بار بنویسد [illegible]
[illegible] ل [illegible] م اگر [illegible] بار [illegible]
خوابه [illegible] دست گردد ن اگر [illegible] بنام [illegible]
دکان او [illegible] بنام او [illegible] روز هر روز هزار [illegible]

و با دیران جانب دعد که دشمن باشد فنا شود ف اگر ... بار بگوید
و با دیران جانب دعد که دشمن باشد فنا شود ق حمزه حاجت دوست
بار بگوید و اگر دوست بار بر کاغذ نویسد بنام کسی که خواهد باشد
که مهیا خدمت کند بخواند ک اگر از دزد و دشمن بار بگوید سر کلمه ایشان
بر دل او رسد و اگر با خود دارد عزیز شود گ اگر مقصد بار بگوید
مراد دلش آن باشد که از چشم خلق پنهان باشد ل درسد و اگر بر صفحه
مقصد بار بنویسد و با خود دارد چشم زخم بر دیگر کار نماند م بخواند
بار بگوید چیزی که برو گمشده یا باشد پیدا شود و اگر بر برگ ... نویسد
در دو زیر سنگ گران نهد که در زیر آن مثل آب روان باشد ن
در چشم خلق عزیز باشد ن اگر بیست بار بگوید بنام کسی که خواهد
زبانش بسته شود ق اگر بیست بار بر حریر بنویسد و با خود دارد از همه
خواص ده و اگر ... بار بنویسد و با خود دارد در مراد حاصل شود
و اگر بخواند مراد یابد هـ اگر بیست بار بنویسد و با خود دارد مراد
یابد ی هر حاجت که در همه حروف نهاسته دری است

۲۴ ربیع الثانی ۱۲۶۰

یار مندان ... شد

شد في كتاب لآلي حدثنا الشيخ الفقيه ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي
قال حدثنا محمد بن بكران النقاش بالكوفة قال حدثنا احمد بن محمد الهمداني قال حدثنا علي بن الحسن
بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا ع قال اول ما خلق الله
عز وجل ليعرف به خلقه الكتابة حروف المعجم وان الرجل اذا ضرب على
راسه بعصا فزعم انه لا يفصح ببعض الكلام فالحكم فيه ان تعرض عليه حروف
المعجم ثم يعطى الدية بقدر ما لا يفصح منها ولقد حدثني ابي عن ابيه عن جده عن امير
المؤمنين عليه السلام في الف ب ت ث انه قال الالف آلاء الله والباء
بهجة الله والتاء تمام الامر بقائم آل محمد ع والثاء ثواب المؤمنين على
اعمالهم الصالحة ج ح خ فالجيم جمال الله وجلال الله والحاء حلم الله
على المذنبين والخاء خمول ذكر اهل المعاصي عند الله عز وجل د ذ
فالدال دين الله والذال من ذي الجلال ر ز فالراء من الرؤوف الرحيم
والزاي زلازل القيامة س ش فالسين سناء الله والشين شاء الله ص ض
ما شاء واراد ما اراد وما تشاؤن الا ان يشاء الله
فالصاد من صادق الوعد في حمل الناس على الصراط وحبس الظالمين
عند المرصاد والضاد ضل من خالف محمدا وآل محمد ط ظ
والطاء طوبى للمؤمنين وحسن مآب والظاء ظن المؤمنين بالله خيرا
وظن الكافرين به سوءا ع غ فالعين من العالم والغين من الغني
ف ق فالفاء فوج من افواج النار والقاف قرآن على الله

جمعة و تسمية له لكل فالكاف من الكافي و اللام لغو الكافرين في قرائهم
على الله الكذب م ثم قال الميم ملك الله يوم لا مالك غيره و يقول الله
عز و جل لمن الملك اليوم ثم تنزل فينطق ارواح انبيائه و رسله و حججه
فيقولون لله الواحد القهار فيقول الله جل جلاله اليوم تجزى كل نفس
بما كسبت لا ظلم اليوم ان الله سريع الحساب و النون نوال الله
للمؤمنين و نكاله بالكافرين و ح قالوا و ويل لمن عصى الله
الهاء هان على الله من عصاه لا ى الف لا اله الا الله و هي
كلمة الاخلاص ما من عبد قالها مخلصا الا وجبت له الجنة
يد الله فوق خلقه باسطة بالرزق سبحانه و تعالى عما يشركون
ثم قال ع ان الله تبارك و تعالى انزل هذا القرآن بهذه
الحروف التي يتداولها جميع العرب ثم قال قل لئن اجتمعت
الانس و الجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله و لو كان
بعضهم لبعض ظهيرا حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري
قال حدثنا احمد بن عيسى الكلابي قال حدثنا موسى بن اسمعيل
بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي
طالب ع سنة خمسين و مائتين قال حدثني ابي عن ابيه عن جده
جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه ع عن علي بن ابي طالب ع قال قال
رسول الله ص من قرأ في دبر صلوة الجمعة بفاتحة الكتاب مرة و قل
هو الله احد سبع مرات و فاتحة الكتاب مرة و قل اعوذ برب الفلق
سبع مرات و فاتحة الكتاب مرة و قل اعوذ برب الناس
سبع مرات لم تنزل به بلية و لم تصبه فتنة الى يوم الجمعة الاخرى

فان قال اللهم اجعلني من اهل الجنة التي حشوها بركة و عمارها الملائكة مع نبينا
محمد ص و ابينا ابراهيم جمع الله بيننا و بين محمد و ابراهيم في دار
السلام صلى الله على محمد و ابراهيم و على آلهما الطاهرين

معجون منقى از خواجه علاء الدين كانفرى مسمى بمعجون جلوه بزرى كه نسخه اش
براى ظل الله ۲۰ در نسخه شده بود جهت تهذيب صفوت روح و حرارت و افزودن
قوه باه و تسكين سرعت انزال و زيادگى عقل و ذهن و دفع كننده مرضهاى
سوداوى و بلغمى و برص و بهق و باسور و قولنج و فالج و لقوه را و ازاله
آب ريزش و تاريكى چشم را دفع كننده عللهاى گوناگون در زنان نازاينده
را پسر آورنده فرزند كاتب اسقاط نموده و اختصار كرد جهت سهولت

جوز بوا ۱ درم	بسباسه ۱ درم	قرنفل ۱ درم	هيل ۱ درم	دارچينى ۱ درم	سادج هندى ۱ درم	
فلفل ۶ درم	دارفلفل ۴ درم	زنجبيل ۸ درم	بليله زرد ۸ درم	بليله ۳۲ درم	آمله ۶۴ درم	زنيان ۱۲۰ درم
زيره كرمانى ۲۵ درم	حب الزلم ۴۰ درم					

مجموع ادويه را يكيك كوفته و بيخته و پرورده قند
برابر ادويه با آتش نرم بگدازند چون بقوام آمده شهد ادويه با آن سرشته
بمقدار نخود حب ساخته در ظرف آبگينه نگاه دارند يك سال نيكوست
روزى يك حب بخورند ان شاء الله تعالى تا اثر امراض مذكوره است

در کتاب مصباح الدعوات وارد است که هر کرا امر مهم بوده باشد هفتاد مرتبه
این کلمات را بخواند با وضو و رو بقبله بدو دل تعلیم مجربست
یا محمد یا علی یا فاطمة یا صاحب الزمان بصرتی بضع و همچو در
بزرگان گفته اند که از برای حصول مطالب و وصول بر غایب هفتاد دو
مرتبه این دعا را بخواند عجایب شاهد میشود و گفته اند که تجربه شده
و اگر شب بخوانند در اثر ظاهر شود و بالعکس بسم الله الرحمن الرحیم
یا حی یا قیوم یا حلیم یوم لا ینفع مال و لا بنون الا
من اتی الله بقلب سلیم و ازلفت الجنة للمتقین غیر
بعید خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه منقولست که از برای مطالب
عظیمه و دفع عدو اگر این آیت را یکصد مرتبه بخواند
بیشک حاجت روا شود و مهمات کفایت شود و
بسیاری از بزرگان باین مدا ومت نموده اند و بمقصود رسیده اند
یا قاهر العدو یا والی الولی یا مظهر العجائب
یا مرتضی علی و از ائمه روایت شده که هر که از غم یا از
مطلبی یا مقصود و مطلب عمده باشد و در کار خود درمانده باشد و هیچ
و چاره آن کار را نداند معلوم نباشد که از چه طریق خواهد شد
بعد از نماز عشا هزار مرتبه بگوید یا کریم و بعد از آن هزار بار
صلوات بفرستد و مطلب را قصد کند و در بستر بخوابد در خواب
او را دلالت کنند در امر مقصود و این عمل از عمل مجربات است

روی ... صلی الله علیه و آله و سلم لا تزوجوا النساء بهذه الصفات
هیفقصة ولا عیفقصة ولا لغوثا
(زن شیرین نالان) (زن بدخو) (زن فرزند)
ولا شهبرة ولا دهیة ولا هبرة ولا نهبرة
(زن کبود چشم) (زن دراز و لاغر) (زن کوتاه و زشت) (زن کنده پیر)
ولا حنانة ولا منانة ولا دفقا ولا سلقوب
(زنیکه بر شوهر ناله کند) (زنیکه بر شوهر منت نهد) (زن ...) (زن ...)
ولا سلفاقه (صدق)
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعده ... ...

کلاولت و الفلع و العرق ... ...

بجهت ... ...

بعد از ... ... الله ... ... قیام ... ... الطالمین ...

نقش ... ...

بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله کافی معافی قیام دو الی کتابه من القوم الطالمین لا تخف

بدوح بدوح بدوح اقبل ولا تخف انك من الامنین نجوت من القوم الطالمین لا تخف

بدوح وادوح لرف ان تدخی ل اسما اقبل و لا تخف انك من الامنین ... الی ...

دوکل وادوح لرف ان جبرئیل عن یمینك و میکائیل عن شمالك اسرافیل ...

القوم الطالمین لا تخف جبرئیل عن یمینك و میکائیل عن شمالك ...

احل عاصل ... یا مسطططرون یا اهیا شراهیا ادونای اصباوت ...

یا غیاث ... بدوح ... الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ

بدوح	۱۱۱۱	[illegible]	۱۱۱۰
۱۱۱۵	[illegible]	۱۱۱۱	[illegible]
۱۱۱۱	بدوح	۱۱۱۵	بدوح
[illegible]	۱۱۱۰	بدوح	۱۱۱۱

جهت دفع سائس ... ...

۹۸۸۱ ط ۸۴۳۱۸۸۲۴۸۵ ط

جهت کنار ارده

و هفت مرتبه این فرزند را بخواند و از روح ... ... دم باد ... از روح ... الحکیم

جهت دفع شیر و ام از منزل ... بسیار ... ... بنویسد و در آن منزل ... ... آویزد

هوام از او ... ...

در بعضی کتب معتبره بنظر رسیده که هر کس مال دنیا خواهد

بعد از نماز عشا هفت مرتبه سوره و الشمس و هفت مرتبه

سوره و اللیل و هفت مرتبه قل یا ایها الکافرون

و هفت مرتبه سوره اخلاص و هفت مرتبه قل اعوذ برب الفلق و الناس

بر یک ... بخواند ... ... هفت مرتبه

اللهم اجعل لی من امری فرجا و مخرجا

۸	۳	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

۴	۹	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

[illegible]

عن اهل الدلال

زلف سیاه چو حلقه پر آن کرده

جامع کفر ایمان کرده

[illegible]

زاد آب حیوان سخن رفت که چون است

گفتند که معذرون شرط و جراحت

[illegible]

گفتند [illegible] صبر [illegible]
گفت [illegible] دور [illegible]

رفت [illegible] درست [illegible]
با صبر [illegible]

گفتند [illegible] صبر [illegible]
گفت [illegible]

گفتند [illegible]
گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لاله از دل [illegible]

[illegible]

لاله از دل [illegible]

[illegible]

لاله از دل [illegible]

[illegible]

لاله از دل [illegible]

[illegible]

تن عریان ز تو دیده گریان از من
تشنه کامی ز تو و سینه بریان از من

خنجر شمر لعین حنجر نازک ز تو
[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

یا اله یا اله یا اله الذی ... رب العرش العظیم

[illegible]

[illegible] و النجوم و استماع [illegible] الا [illegible]

[illegible] فرط [illegible] غزنه [illegible]

[illegible] اللهم صل و سلم و بارک علی [illegible] سید [illegible]

[illegible] الطاهرین [illegible]

نوبت [illegible] [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

و [illegible] قهار یا قهار یا جبار یا جبار

[illegible]

[illegible]

یا فتاح [illegible]

[illegible] بجهت [illegible]

خلقان همه خفته‌اند و ما [illegible]

یارب تو در ملک ما [illegible]

ای دل ربا ما بشر [illegible] دلربا

یکدلربا به که صد دل ربا

نه دل ربا نه دلبر آید ربا

یا دل ربا [illegible] یا دلربا

[illegible]

[illegible]

بی رحمان را رحیم ز کیوان تو

خصمان مرا مطیع ز کیوان تو

[illegible]

از قلم [illegible] بر لوح عدم

تصویر کائنات [illegible] رقم

از رحمت خود نامه سیاه [illegible]

نومید مکن مرا [illegible] لوح و قلم

[illegible]

[illegible] منزل [illegible]

[illegible]

احوال [illegible] گرچه نهان داریم

[illegible]

[illegible]

یارب بسبب حیات حیوان بفرست
از خوان کرم نعمت الوان بفرست

از بهر لب تشنه طفلان نبات
از سینهٔ ابر شیر باران بفرست

[illegible]

مشهور بخیر چون چرخ و قیاموسم
پیدا و نهان چو شعله در فانوسم

القصه درین جهان چو [illegible]
[illegible] معکوسم

[illegible]

[illegible]

چون غنچه دل [illegible] زر
بی قطع امید [illegible] زر

تا دل [illegible] حجاب
[illegible]

سبحان الله [illegible]
سبحان الله [illegible]

سبحان الله بغیرت کن فیکون
سبحان الله [illegible]

[illegible]

[illegible] چون پرده برشد نه تو مانی و نه من

برای درد چشم نوشته بیاویزد و پنج مرتبه نیز بخواند

[illegible]

[illegible]

نفس [illegible]

[illegible]

دوای که حمرت و آب ریزش و غبار چشم مفید است

[illegible] ۵ [illegible] ۵

[illegible] ۲ [illegible] ۵ ۲ ۵

[illegible] ۵

[illegible] روز در آب [illegible]

پنج روز در آب [illegible] ریزش [illegible]

[illegible] و [illegible] نموده [illegible]

[illegible] ۲ [illegible] ۵

[illegible]	چشم	[illegible]	[illegible]
۱	۱۰	۱۰	۵

[illegible]

[illegible] چشم تازه [illegible] حمرت و آب ریزش [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳	۱۰	۳		۶	۶

[illegible] زاج [illegible] در آب [illegible]

[illegible] ۴ [illegible] نموده [illegible] والله

وله هر کس شکست الف قرآن تا اگرچه دانم این قول خبر است
کند ذکر دعوی اعجاز رشت بد گران معجز که از شق القمر هست

ساعات الاستخارة منسوب الى الامام الصادق عليه السلام

يوم السبت	اول النهار الى الضحى ج	وبعده الى الزوال لا	وبعده الى العصر ج	ومن العصر الى الغروب لا
يوم الاحد	اول النهار الى النصف النهار ج	وبعده الى العصر لا	وبعده الى المغرب ج	وبعده الى العشاء لا
يوم الاثنين	اول النهار الى طلوع الشمس ج	وبعده الى الضحى لا	وبعده الى نصف النهار ج	وبعده الى العشاء لا
يوم الثلثا	اول النهار الى الضحى لا	وبعده الى نصف النهار ج	وبعده الى العصر ج	وبعده الى العشاء لا
يوم الاربعا	اول النهار الى الزوال ج	وبعده الى العصر لا	وبعده الى العشاء ج	
يوم الخميس	اول النهار الى طلوع الشمس ج	وبعده الى نصف النهار لا	وبعده الى العشاء ج	
يوم الجمعة	اول النهار الى طلوع الشمس ج	وبعده الى الضحى لا	وبعده الى العصر ج	وبعده الى المغرب لا
			وبعده الى العشاء ج	

ابجد الكبير

ا ب ج د ه و ز ح ط ي ك ل

م ن س ع ف ص ق

ر ش ت ث خ ذ ض ظ

[illegible]

جدول معرفت لوح حیات و لوح ممات بدین طریق نوشت

در دانستن لوح حیات و لوح ممات باید که نام بیمار و نام مادرش را بحساب ابجد صغیر بشمارند و بگیرند که از ماه چند روز گذشته است آن را بر آن ضم کنند و بعد از آن پنج روز دیگر اضافه کنند و عدد همه را جمع کنند و بر سر لوح کنند آنچه باشد بر لوح بگیرد در هر لوح که باشد حکم چنان است والله اعلم بالصواب

لوح حیات

۳	۲	۱
۱۳	۱۵	۴
۱۷	۱۶	۱۴
۲۳	۲۱	۲۴
۱۹	۲۹	۲۲

[illegible]	۲۵	[illegible]	۱۰	۲
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۶	۴
[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷	۵

اگر خواسته باشد که مطلع باشد بر احوال کسی که غایب باشد ایام آدینه بازده با مرده یا در راه ... اول با وضو باشد اول هفت صلوات بگوید و فرستد و سوره حمد را تا آخر بخواند و آیة الکرسی تا هم فیها خالدون بخواند و دو فعه گفت و چشم بهم بگذارد و دو انگشت شهادت بر مربعات بگذارد و بعد از آن این ها عرکه [?] مرتبات داشته بخواند از آن خواهر ... انه ... غایب آینه ناگاه در ... دو ... در ... آنچه بگذرد ... باشد

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

تعبیر خواب ... از امام جعفر صادق علیه السلام

[illegible]

از نزع ... کرد و اجزا مفصله را و
و با کبره ... مرغ تر ده و با ...
در سرکه شیر ... مغز و دو ... زرد و
در اشخاص مستغرق ... کوا ...
و قسم رمع مرض ... خواهد شد

قصد ... ۴	ازرنجیس ۳	... ۲
قرنات ۲ و ۲	... ۲	... چهار و
... ۳	... ۳	

جهت ... هرچه باشد ...
... ۱
سنه ۱۲۳۱ ...
...
... ده ...
... معالجه شد ...
...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد حضرت سبحان نعت مصطفی — صد درود و صلی یزدان باد بر آل عبا

ابتدا میکنم بنام خدا — صانع تحت و فوق ارض و سما

داور کردگار بیمانند — که بود فارغ از زن و فرزند

بعد از آن نعت احمد مرسل — باز گویم مفصل و مجمل

بعد از آن نعت حیدر صفدر — گویم از روی صدق شام و سحر

سرور مومنان علی ولی — منبع معجز خفی و جلی

بعد اوصاف حیدر اولاد — یاد دارم حسن حسین را استاد

که ز یوسف بود علیه السلام — بهر تعبیر خواب را انتظام

که وقوع است خواب اول ... — که با ... ...

نصف آن ... دیده دور از آن — این نصیب ... ...

نصف شب هر کسی که بیند خواب — دور باید ظهور او زین باب

خواب هنگام صبح تعبیر ... — در همان روز ظاهر ...

الف یوسف ... تعبیر — از برای جمیع اهل بشر

خواب ... کسی شاید گفت — تو دلا ... منافق ...

خواب ... اول ... — گر بگوید نگوید ...

یا بمونی کهات لا لعفل
خواب کفش نو است ای عاقل
خواب در روز معتبر نبود
خواب شیطانه است اثر نبود
عرس است و برنج گرفتن مال
عینما به نزه احوال
جوز بادا رحنی و فلفل
جت بید رکار تو مشکل
نکس نکس ار دو زبان است
دانه انکس که هو اکاه است
زبره و راز یانه و گشنیز
مال و حف است نزد ان تمیز
کر ببینی بخواب خربزه
رسدت مال و جاه هر روزه
است درخواب کرتن اشیار
باعث خوف و محنت آزار
کر ببینی زر سفید بخواب
کر افتدت عطاب حظاب
بول درخواب اندوهت و ملال
سرب صنج چه محنت است و بال
مس آهن بخواب غم باشد
کر بجد در دو صد درم باشد
نقره خالص و طلا زان بعد
است به بکه در نوایس سعد
زیبق کر آیدت بخواب ابدان
کم بود مال و جاه و زینب نشان
است اطلاک سعد اندر هم
مبقر اید ترا مصیبت و غم
هرکه بیند بخواب بنکلس
بابها بانی کرمی ارکب روان
افتد در مصیبت و محنت
رود از جنک او زر و نعمت
لعل در خواب خوب دیده است
دانه این را اکر بحور است
شاخ مرجان عقد مروارید
است در خواب صحن صحن سعید

همیرا هم سعادت است بخواب
حشمت و عز و راز کار صواب
هرکه بیند بخواب جوع یمن
غالب آید بکشور دشمن
کر بیابد بخواب کیس الماس
هست علم و کمال و مال و اساس
که بیابد بخواب سیماید
مر ترا مفلسی بفزاید
خوف و هم زجاج اندر خواب
هست خوف شکستگی در باب
کر ببینی بخواب حیوانات
بشود مر ترا مزید حیات
شیر و ببیر و پلنک و دشمن دان
گرگ اهو شش دزد رهزن دان
کر به بینی منافق و میمون
کر ببینی تمت شک افزون
کر ببینی بخواب ارنب سلد
پس ببینی خلاف نیز سبب
دوزد بانی شغال و مارسوره
مار رحنی کرک و موشی فرکو
است روبه عروسی و عشرت
مجلد آل لیک داغ محنت
مار کرد او بخواب زر باشه
نام از مال بهره ور باشه
بلخ ولشه و زاه بسیار
لشکر خصم دان تو در اظهار
هرکه در خواب شیر بیل اوار
بادشاهی بیابد و منصب
هرکه برگلان سوار شود
دشمن از دست او بجی نرود
اسب تازی بخواب دولت دان
اسب ایکلک نکبت دان
کر بخوردی نشستی اندر خواب
طرب و عشرت است در ...

هر که آید بخوابش اشتر
یکسند او را فزاده ضرر

گاو اگر سرخ یا سیاه بود
دولت و عیش و مال و جاه بود

خواب گاومیش را است تعبیر
بود در ظهور او تا شیر

خواب [illegible] ز حمل اشتر
خیر باشد ظهور او بار

هر که بیند بخواب اوج کلاه
باید از لطف دوست برگ و نوا

گر زمین را بخواب بیند بس
باید از دوست عزت بس

مشتری را بخواب بیند کس
مشکلاتش تمام گشت به

هر که اندر بخواب اوج هوا
بابرآید از خواجه‌اش کام

هر که آید بخواب او خورشید
مشتری باشد چون جمشید

زهره بیند کسی بخواب اندر
دولت و حرمت افزون یاب

گر عطارد بخواب بیند کس
علم و جاه و جلال افزاید

هر که بیند بخواب قرص قمر
هست اسباب جمله نعمت و زر

هر که بیند ستاره‌های فلک
اثر خواب او بود نیک

مال و عمر افزایدش بسیار
مدحت باید از صغار و کبار

کوه اعظم اگر بخواب آید
علم و حلم و کمالش افزاید

سبزه و مرغزار اندر خواب
گر ببیند نشان اسباب

اگر ارض قفر آید در خواب
علم افزاید و وصال بود

باغ و اشجار و میوه اندر خواب
دولت است و فراخی سال

آب اگر تیره و کلفت باشد
قرض و تنگی و عیش ناخوش باشد

تخم کشتن بباغ در زندان
گرد رنج دو ماهی دلبندان

میوه‌ها که شکوفه ضیا
هست تعبیر او جدا جدا

سیب مطلوب بوسه تحفه
وصل جانان و روزی نغزه

نارگیل ترنج و کله خرما
متغیر شود بهر باغ

است انگور پرسش باران
است امرود صحبت یاران

است بادام گردکان مویز
رزق روزی است نزد اهل تمیز

هر که بیند که میخورد خرما
هست تعبیر خواب برگ و نوا

گر ببیند ترنج یا نارنج
رهایی از غم و مصیبت و رنج

آلو و آلو بالو و عناب
عیش و عشرت بانگ اندر خواب

به انجیر و زرد گردو زیتون
هست تعبیر خواب بس میمون

گر ببیند عسل همی خورد
فیض از عمر و زندگانی برد

خربزه هندوانه رزق حلال
می‌رسد بار با وخوف و وبال

شلغم و کاهو و چغندر و سیر
هست در خواب حیله و تدبیر

شلغم و اسفناج و [illegible]
هست [illegible] ضعیف و عمر دراز

نخود و ماش و لوبیا و جو
مال و جاه است زیاده خواهد بود

گندم و جو و باقلا در خواب
گر بیابد ترا ز روی حساب

گندم انگور [illegible]
[illegible]

ارزنی در زرب از بیند بخواب | هست مکر و ظلم و خوف و عذاب
گاو زرد ار بخواب او بنگرست | ور ببیند سرخ ناشکیباست
بر شتر گر کسی سوار شود | در غم و محنت او دچار شود
کوه اگر اشترست اول عمر | وسطش هم وسط زحمت عمر
گر ببیند شتر تو بشتر | آخر عمر محنتش بینی
حمل خرس بخواب اگر آید | محنت و هم که ور را افزاید
گوسفند گر بخواب بس بیند هیچ | فیض یابد ز مال و نعمت خویش
گر ببیند بخواب مرغ و خروس | با همه مثل طوطی و طاوس
عقل و ادراک از آن بیفزاید | در حجاب شکسته بگشاید
هر که سیمرغ را بخواب بدید | وطن از عقل بر کناره کشید
عنکبوت ار کبوتر اندر خواب | کار از دل گشاده اندر خواب
جوجه شاهین بخواب بس خوبست | آهو دیدن بخواب مطلوبست
بز و آهو و گوزن بخواب | هست از یاد حشمت و اسباب
مرغ سقا و لک لک و کلنگ | میبرد آید ز لوح خاطر زنگ
هست در خواب شاهباز و دراج | باعث بخت و نعمت ازواج
هست خرچنگ و عقرب اندر خواب | عین سرگشتگی و رنج و عذاب
گربه دیدن بخواب نیمه بری | باید از جست گرفتاری

گوهر و مهره که کسی در خواب | بد بود گرنه در آنچه آب
هر که از زیر بر فراز رود | از زر و مال بی نیاز شود
منصب و جاه و سلطنت یابد | از کمال لطف و مکرمت یابد
هر که بر سر بپیچید او شمله | نفرتی کند ز زور دنبل
جامه سرخ گر بود در بر | هست تغییر بخت و خشم و شر
جامه سبز دولت و فتوح | لذت عمر هم فزاید روح
هر که پوشید او سفید قبا | اهل طاعت شود بامر آنکه
جامه زرد رنج بیماریست | باعث محنت و دل افگاریست
هر که بیند آمدش جهان | داد فرزند صالحش یزدان
در بیابان بار زر کند در خواب | علم و حکمت بجو ازین باب
هر که خود را برهنه در بنگرد | گرددش عمر و مال و جاه تلف
هر که در خواب بخورد لحم گراز | از حرامی رسد بمال و نیاز
هر که در خواب رنگ حنا | میرسد هم ز رنگ حیف و بنوا
هر که در خواب بد غنیمت خورد | وضع حشمت [illegible]
روغن الغیا بخواب غم باشد | خورد نقش نحست و دائم [illegible]
هر که بیند که او شبانه کو | عیش در غم زند شانه کو

ساربانه بلال و بخت دانی | کسب صیاد هم مصیبت داه
در شنبه ببین هر که او در خواب | میکند پس بسا خرب از شتاب
هر که در خواب شعر بافته کند | حاصل عمر خود دکفان که
هر که او داشت تاج زر بر سر | روی بخت نه بیند او دیگر
هر که مصحف بخواب بیند بکف | باید از دوستان عز و شرف
شب شنبه اگر ببیند خواب | دیر باشد ظهور او بجواب
شب یکشنبه ار بود خواب | زود گردد زیاده اسباب
شب جمعه نه دور نه نزدیک | از خواب ار ببیند نیک
در دوشنبه کسی که خواب دید | زود باید ظهور وقت بعید
در سه شنبه که در خواب دید کسی | زود باید جفا و جور بسی
چهارشنبه ظهور خواب نکو است | زود گردد عزیز دشمن دوست
شب پنجشنبه ار بود خواب | زود گردد زیاده اسباب
مور در خواب گر [illegible] نهان است | گر تراکیب و منفعت زان است
نحل ضفدع اگر بخواب آید | صاحب خواب را عذاب آید
گه هر که شهر اگر آتش | بنماید عدو شود سرکش
لشکر خصم کارزار کند | گه آن شهر را حصار کند

گر مسلمان

گر مسلمان بخواب بیند کافر | در جهان کس گناه شد واقف
کافر از خواب گر مسلمان شد | از غم روزگار ایمن شد
گر ببیند کسی کسوف بخواب | پادشه را بود ز خصم عقاب
ور خسوف بخواب بنماید | وزرا را فساد و جور آید
هر که [illegible] بخواب لرزان شد | شهر پر شود خوف و زلزله شد
خواب بخشد نتیجه قحط و مرگ | دست دارد نه منفعی از برگ
رود در جنگ و صدای توپ تفنگ | گر ببینی بخواب بر جنگ
رعد و برق از نمود از ظاهر | اندر احوال [illegible]
هر که در خواب میکشد طنبور | عشق دریای او نهد [illegible]
مبتلا میشود بعشق بسی | در هوا کسی رود حال [illegible]
هر که در خواب کار زری میکند | پاک گردد ز رنج محنت و درد
هر که در خواب میخورد شکر | باید از علم از [illegible] تشهیر
آفتاب ار غروب شد طالع | هر که این خواب دید الواقع
صاحب [illegible] را ببیند زود | باید از خواب [illegible] مقصود
ماه [illegible] علم است هلال | است رحمت نمود [illegible] هلال
هر که [illegible] در حمام | پاک گردد ز [illegible] حرام
سر تراشی دلیله [illegible] | رفع [illegible] حسن
هر که موی سیاه کرده سفید | هر که [illegible] شود [illegible]

هر که موی سفید گردد سیاه — گشت آلوده از فعال گناه
گر ترا شد مجلس بامدر خواب — چون به نیکی نکوست در هر باب
مصحف را بخواب اگر بینی — در غم و مال جاه بنشینی
هر که او مرده بیند اندر خواب — غایب آیدش هم از احباب
مرده گر زنده بود دنیا — که بدیت آیدت ایا دانا
بوسه از مرده گر شنید آید — که از آنجا خاطرش بیاساید
گوشت از مرده گر بخوری در خواب — مال و میراث یابد از اقراب
هر که گردید جفت با مادر — مرده حاجی شود با مر قدر
چون بباید برنج را بخورد — کم از خون ایشان بخورد
گر بخواهر بخواب کردی جفت — عیش کسی خواب را نباید گفت
خیر کن خیر کن که دفع شرات — زان که از جنس تر اخترات
با برادر بخواب جفت شده — بر حذر باش از قول قبیح
باید ز هر که جفت شده زنهار — باید از حق با صحت استغفار
فسق در خواب باعث ضرر است — پس زنا نیز باعث خطر است
هر که در دست گرد انگشتر — هم شریعت کند با مر قدر
جامه کهنه هم غم است و ملال — رحمت نو ببیند شود خوشحال
هر که در واقعه بخواب عریان — شود خوش بکار سر نهان
هر که بیند خفتن که عمر دراز — در دولت بروی او شده باز

گر جوان بخواب کهنه پیر — ملک شد جواری از صغیر کبیر
پیر اگر چه بخواب گشت جوان — مشکلاتش تمام شد آسان
هر که در خواب دید بچه طعام — یابد از عمر زندگانی کام
گوشت گر بچه دیدی شمار — حرمت بینی از صغر و کبار
گوشت در خواب هر که خام بخورد — روزیش از ره حرام بود
هر که بیند بخواب گشت شراب — از زر و مال ربیع برنج و عقاب
خوردن شیر دمات در خواب — است تعبیر عزت و دولت
نان حلوا کرم دان اکرام — که ترا آید از خواص و عوام
گر دهانت بخواب شیرین شد — لذت خواب قوه دین شد
شور شد از دهانت ای دانا — بشوی بسیار ریا و ربا
لقمه گر از دهن زنی فرو — اجلت گرد از حساب کلی
هر که بیند که مرد رفت بخاک — ذات او گردد از بلیات پاک
بازن خویش صحبت آن — نعمت است از برای اموال
با کبران بخواب جمع شدن — است تعبیر خواب صحبت حسن
خدمت باید از عمر حلال — که نباشد در وریا و وبال
هر که بیند که چشم او کندند — از خلایق بدور افکندند
هست موی مصیبت اخوان — موت خویش دایم زخشم حبیبان
گوش او گر بریده شد میدان — غم و فاقه بمرد از یاران

الف فرزند و لب بچه آن / خالت عمه خاله با ماما دان
این چنین گفته اند اهل جهان / که اگر قطع شد رود دندان
عمه و خاله میرد از چپ و راست / دستها گر برید گفتم راست
هر که دندان خود ز بالا کند / موت آبا بود و یا قسم زند
هست دندان زیر از مادر / با همه قوم خویش قوم دیگر
هر که گیرد بخواب ناخن دست / از همه محنت و مصیبت رست
ناخن پا اگر شد بخواب / باقبض کند ز راه صواب
گردن کس اگر بخواب زدند / پدرش مرده بثواب زدند
ور کنندش بخواب پاره شکم / راز او بر ملا شود مردم
هر که تعمیر خانه کرد بخواب / از فراغت شود دلش سیراب
هر که در خواب صف کند بگو است / گر رسد چه با آب لیس بگو است
گر بخواب است طواف شهر ظاهر / روزیت بشود لبسی وافر
گر کتابت کند کسی در خواب / هست تعبیر او فعال ثواب
مصحف مدح منقبت بگو است / گر کتابت کنی بخواب ای دوست
هر که در خواب چرخ زد چو کلنگ / قوت میرسد ورا بی ننگ
گر کند دزد دزدی او فتد در بند / مرد عاشق شود بیابد بلند
هر که با کس بخواب شیره دهد گل / دهد از لطف نیاز و پند و دل
هر که در خواب دید خرستانی / میکند او زیارت بستانی
هر که در خواب دید راه سفر / میکند خود دلت بی از زر
هر که در خواب گنج و زر یابد / مال کس دزد و دزد خود یابد

هر که در خواب دید باغ بهشت / تخم دولت زر و عزت کشت
هر که در خواب دید دوزخ دید / باید از خشم پادشه ترسید
کوه رکوه نهر را سیلاب / گو از خشم ملک و شهر خراب
آتشی گر عظیم شد پیدا / حاکم ظالمی رسد آنجا
هر که در خواب جشن شه بدید / از ضعف جانت بادت ترسید
هر که در خواب دید طوفان شد / عالم از شهر آب عمان شد
پادشه کوش او فتد در شهر / انقلاب او فتد زمانه نهر
هر که در معظم او فتد سوزش / مرد اینه آله کند نفوس
هر که در خواب پوشش جوشن / شود ایمن ز فتنه دشمن
تیغ فولاد پاک جوهر دار / هست تعبیر قوت مقدار
هر که دارد بخواب تیر و کمان / از حصاری بلا بود با مان
نیزه در خواب قوه بخت است / شهرت و اعتبار قدر و عزت است
جوهر زر اگر رسد است / گر بود قلب نقد ننگ بد است
پیر دیگر در خواب پوشش [illegible] / مالی و جاه و حشمه میرسد دار
جمله اسلاح جنگ اندر خواب / گر بود با تو میرسی زعداب
علم و نیزه شان شوکت دین / در جهان ارزد یاد شهرت دین
پادشه آید از بخواب کسی / خبر شیرینی بده بکسی
خان و سلطان اگر ببینی خواب / رسدت مال و حشمت و اسباب
وزرا و اعاظم حکام / گر ببینی بخواب در ایام
باید از نکر ما گران حضرت است / تا نباید [illegible] خطر است

گر به بیند کسی عکس در خواب | بتکلف رسد برنج و عقاب
هر که دارد رو غرا بخواب بدید | ضرر رسش باید از عذاب شدید
صورت صید از عالم خواب | بنماید نکو است در همه باب
صورتان عابدان درویش | پس مبارک بود بخواب بدان
شیخ الاسلام قاضی اندر خواب | گر به بینی نکو است در همه باب
گر کنیزک بخواب بنماید | بر اجابت پیوسته نیک شد
صورت حافظان بود نیکو | گر نماید بخواب از نسبه رو
هست در خواب کثرت بازار | بستگیها و محنت و ادبار
آهن بازار اگر بخواب آید | محنت و تفرقه بیفزاید
هر که بیند که در نماز بود | در دولت بروش باز بود
هر که بیند که روزه داشت بخواب | بر رخ دل گشود باب حجاب
هر که در خواب داده جنس زکوه | یافت از محنت و عذاب نجات
هر که میرفت در عمارت قصر | میشود در زمانه خسرو عصر
بو شد از جا فسون رد کفش بخواب | زن کند تا تم از طرق حساب
هر که در دست کرد انگشتر | هم شریعت کند با مر قسدر
عیش عشرت بخواب محنت دان | ماتم غم بخواب شادی دان
خنده در خواب اندوه است ملال | است آشفتگی و کلفت حال
گریه کردن بخواب خوشحالیست | باعث جاه منصب عالیست

رقم

زخم و حرف درشت اندر خواب | گر خورد نیزه از روی حساب
حرک زخم جراحت اندر خواب | قرض الوده که بود در جواب
در نجات چه غرق گشت کسی | مشغول مبتلا بقرض عقب
هر که در واقعه بیافت قمار | گرد زود بغم شود افکار
در بیازد زغم خلاص شود | پس عزیز عوام خاص شود
هر که بیند که خانه تار شود | غم و ظلم دلفگار شود
خانه تار اگر شود روشن | مبرهد از مذلت دشمن
هر که شمع و چراغ دید بکف | باید از گرد کار عز شرف
هر که در خواب رخ خود دور زد | آتش حرص و بخل بفروزد
هر که برد بخواب خرس لباس | میکند قطع اختلاط اناس
گرد را خفته [illegible] کس بس | هست پنهان چه آتش کرکش
هر که [illegible] آب | میکند کارها بهر ثواب
رزق [illegible] | از جفا و جدال بیاساید
هر که در خواب [illegible] | یا اهی کی بر با با
محنت و مفلسی بیش آید | بر دلش صد هزار آتش آید
هر که را آتش بود بیشه | بنود جز ملامت اندیشه
هر که در جنت [illegible] شده بزار | شده از قید محنتش ممتاز
باید از عمر زنده بود | در دولت بروی او بگشود
گر غط [illegible] ری ار کند در خواب | هست شادی و خرمی ثواب

گر کند بی پوستین دوزی / شودش صد هزار غم روزی
هر که در خواب گشت سلطانی / رزق او را بود فراوانی
در جهان صاحب صلاح بود / با رازجهٔ فلاح بود
کفش دوزی کند بخواب کسی / فیض یابد ز عمر خویش بسی
عزت از اهل سلطنت یابد / کو ز گنج معرفت یابد
هر که در خواب گه نقالی / است خود عیش و خوشحالی
هر که بیند دکان قنادی / کو بود بر عشرت شادی
هر که صحاف شد بخواب نفیس / است از یاد جاه فوق [illegible]
هر که صباغ شد بیکار رنگ / باعث محنت دل افگار
گر دباغی بخواب [illegible] بلا / گر ز امرش ابتدای دانا
گر نگار گری در خواب / باعث رنج و محنت عذاب
هر که در خواب گوشه گری / میشود از بلای دهر بری
مسگری رنگ است حشمت جاه / زرگری با دشت هر است سیاه
شاخ هم گر بود است اندر خواب / است عمر طویل و کار ثواب
گر سراجی ار کسی بیند / با طرب در نشاط بنشیند
گر خراطی [illegible] غم / باعث درد و خوف رنج الم
هر که باشد بخواب میوه فروش / میفزاید ورا خصلت هوش
گر بدانی گر ناید زرد / [illegible] تعبیر خواب بس نکو

هر که او کوکب طواح / دولت آیدش کم کسی [illegible]
گر بزری فروشی از هوشیار / است اسباب نعمت بسیار
گر جواهر فروشی کسی / است علم و کمال و حشمت بسی
هر که در خواب گهه قصابی / رسدش خوف مرگ ناگهانی
هر که برنج همی زند صابون / میشود بس طهارتش افزون
هر که طباخ گشت بخت طعام / میرسد زود کار انجام
هر که حلوا پزی کند در خواب / گهه آلوده او ز بیم عذاب
سبب ابر کجا که فالوده / گهه از حرص و کبر آلوده
هر که بیند بخواب قند نبات / یابد از محنت زمانه نجات
صید زنجبیل چونه زرد / گر ببیند بخواب [illegible]
است تعبیر خواب از بهر درد / نزد ارباب معرفت نیکی
[illegible] و حیرت راز [illegible] / است در خواب عیش عمر دراز
[illegible] بیند [illegible] / رنگ آن [illegible] ضرر
[illegible] بیند گل [illegible] / گر ناید بخواب ای هوشیار
است تعبیر خواب عیش طرب / گهه افزون کمال علم و ادب
گر ناید بخواب [illegible] / صاحب قدر [illegible] کرامت
هر که بیند بخواب در ما / [illegible] موج [illegible] در با

گر دکانش را نگری بخشد
مال و اموال سروری بخشد

هر که بیند بخواب تیغ خرد
پس زنجا آورد بیرون لؤلؤ

صاحب علم و کیمیا گردد
بی‌نیاز از نیازها گردد

هر که در بحر زورقش بشکست
بشود در رتبه و کارش پست

گر خود آب بحر بیرون شد
از غم روزگار مامون شد

هر که بیند دو شمع در یک طاق
هر دو چشمش گشت دیدارش

از ضیای بصر بماند باز
هر دو چشمش سیاه آرد باز

هر که بیند منار شهر افتاد
رود اسباب حالش برباد

دید مسجد اگر بخواب خراب
مذهب از شاه وان شود نایاب

هر که بیند بخواب خنده بهار
گم از جان و عمر برخوردار

خندی باز عشرت و نشاط
اگر عیشش در پیکان بساط

پس زمستان بار بستان ل
هر دو کجب بود بخواب بیان

هر که او مرد بود زن گردد
عاجز از ذات اهرمن گردد

هر که زن بود مرد شد در خواب
شود از بخت فیض گوهر یاب

هر که در خواب ساز داد نعمش
نکبت آید ار صغیر کبیر

هر که در خواب دید نقش طراب
فارغ از رنج و محنت خطراب

هر که در خواب گوی بازد
یابد از هر غمی شکست

هر که در واقعه نشد عریانی
شود کشف آنکه راز نهانی

هر که نجار در خواب نقش
یابد اسباب حشمت و تمکین

هر که در خواب دید برج حمل
یابدش از دو یاد دین و دل

برج ثور ار بخواب بنماید
عقده از کار او گشاید بد

برج جوزا اگر ببیند باز
سفرش رو نمود دور و دراز

سرطان را بخواب دولت دان
اسد و سنبله تو عشرت دان

قوس در خواب قوت اسرار ست
جدی بخت زبون و خشم آرست

دلو سرچشمه کیمیش آید
بلکه عزت و کام تمام آید

حوت سازد همی درت ز رو طلا
سجده و صبر باید دامن

شکر لله که بعزم اتمام
نسخه خواب گشت جمله تمام

این عبارت بصدق شه آباد
باد از ما روان او دلشاد

از کلام حسان بن ثابت در مدح امیر المومنین

قال لی قل لعلی مدحة	ذکره یخمد نارا موصده
قلت لا اقدم فی مدح امرء	ضل ذو لب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بکتفی یده	فاحس القلب ان قد برده
وعلی واضع اقدامه	فی محل وضع الله یده
انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی	الامتی الکمة الکمة التی

ملعون جهنمی ابابکر لعین

مدان سگ تحا عمر ابسفین

عثمان پلید مابه عصیان است

این جمله ز بنات اسما است مبین

منقول است از خط شیخ الشهید علیه الرحمه و او از روی خط ابن بابویه قمی علیه المغفرة
نقل نموده که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه فرموده اند
که هر کس واقعه در خواب ببیند حکم آن از ایام ماه بان طرز معلوم میشود
واقعه بر دو قسم است صحیح و غیر صحیح و واقعه صحیحه بر منقسم میگردد بچهار قسم
اول آنکه در کمال خوبی است و آن بیست و دوم هر ماه است دوم آنکه خوبست
و صحیح و آن ششم و هفتم و بیست و هشتم و سی ام است سیم آنکه صحیح است و تعبیر آن
تعویق دارد چهارم و پنجم و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و هفدهم
چهارم آنکه آنچه در خواب دیده شده در بیداری رو میدهد نهم و بیستم
و پانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیست و هشتم است و واقعه غیر صحیحه هم بر دو
قسم است یکی آنکه اثری بر آن مترتب نمیگردد و آن یکم و دهم و سیزدهم
و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و نهم است
و دیگری آنکه بر عکس میشود و آن دوم و سیم و بیست و چهارم است
و در روایت حضرت سلمان رضی الله عنه وارد شده است که اگر در روز
ششم ماه خوابی دیده شود بعد از یک روز یا دو روز تعبیرش ظاهر گردد
و اگر در روز نهم خوابی دیده شود اثرش در آن روز ظاهر گردد

گردد و اگر در روز دهم دیده شود تا بیست روز ظهور آید و اگر در روز
یازدهم دیده شود تا بیست روز اثرش روشن شود و اگر در روز
سیزدهم دیده شود تا نه روز تعبیر آید و اگر در روز چهاردهم دیده شود
تا بعد از بیست و شش روز اثر بخشد و اگر در روز پانزدهم دیده شود تعبیر
از سه روز اثرش بوقوع برسد و اگر در روز شانزدهم دیده شود تعبیر
از دو روز اثرش معلوم گردد و اگر در روز بیست و هشتم دیده شود در
آن روز اثرش بوقوع انجامد و اگر در روز بیست و نهم خوابی دیده شود
در همان روز اثرش ظاهر گردد

[illegible]

۶	٧	٢
١	٥	٩
٨	٣	۴

٨	١١	١۴	١
١٣	٢	٧	١٢
٣	١۶	٩	۶
١٠	٥	۴	١٥

[illegible]

در هر شب غروب ماه بدین موجب است

پنجم	چهارم	سیم	دویم	اول
۳ ع ۲۵	۲ ع ۴۳ دقیقه	۲ ع ۳۲ دقیقه	۱ ع ۵۱ دقیقه	۵ دقیقه

دهم	نهم	هشتم	هفتم	ششم
۸ ع ۳	۷ ع ۲۴	۶ ع ۵۱	۵ ع ۴۲	۴ ع ۳۴

چهاردهم	سیزدهم	دوازدهم	یازدهم
طلوع آفتاب یا دوره	۱۱ ع ۲ دقیقه	۱۰ ع ۲۵ دقیقه	۹ ع ۳۴

طلوع ماه در شب

هفدهم	شانزدهم	پانزدهم
۲ ع ۳۲ دقیقه	۲ ع ۸ دقیقه	۱ ع ۳۲ دقیقه نیم

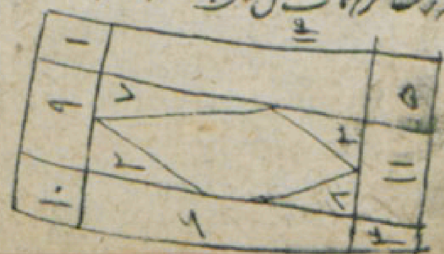
بیست یکم	بیستم	نوزدهم	هجدهم
۶ ع	۵ ع ۸	۴ ع ۱۷	۳ ع ۲۵

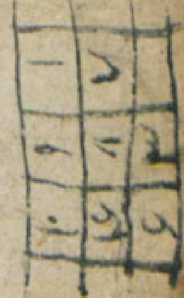
بیست پنجم	بیست چهارم	بیست سیم	بیست دویم
۹ ع ۴۰	۸ ع ۲۲	۷ ع ۱	۶ ع ۸

بیست نهم	بیست هشتم	بیست هفتم	بیست ششم
مخفی شعاع است	با آفتاب برآید	۱۱ ع ۸	۱۰ ع ۱۵

شب سی ام یا آنکه اگر ماه کم کند غره خواهد بود
مخفی شعاع است

[illegible]





انما

بر بس سبا ث

محمد مجتبی علی

بسم الله ۵۱۲

بر بس سبا ث

والامام الحسن بن علی ۸۲۲

بر بس سبا ث

والامام الهمام ابن علی ابی عبدالله الحسین

۸۲۲ ۳۲۲

بر بس سبا ث

امام علی زین العابدین

الحسن ۵۵۶

بر بس سبا ث

یا حی کهف حامی اسد

۵۵۶

یا علی یا علی یا علی یا علی یا علی

ابلیس فرعون

۲۵۴۰

۱۱۴۹	۲۵۳۶	۲۵۴۴	۲۵۴۳	۲۵۲۹
	۲۵۴۲	۲۵۳۰	۲۵۳۶	۲۵۴۱
۲۵۴۵	۲۵۳۱		۲۵۳۸	۲۵۴۸
بلوح ۱۵ در ۱۵	۲۵۳۹	۲۵۳۴	۲۵۳۳	۲۵۴۴

مسبع اینجا را چو کنی نقش اگر خواندی پر سود و دارای چه اهل حس کفر رفتی بخوبی دارش

اگر در سر هوای سروری سلطنت داری بیاور کاف و دال این مسبع کز و ازین ارخواهی روانی

همچو کاه کوه گسستی از جای بر داری ان الصارم کن ۱۵ در ۱۵ مسبع ار دانی الحبیب

فرشته با زهره با خورشید چو کنی ترقیم چو ۱۵ باج رفق بر کاغذ ده که آید

اول با دوست از جمیع نیم باشد چه اهل از چین با خوشتن داری یقین سدا

دار و ادوسی بنده گان در کف خشنبه

۷۸۵

هـــل الســـ

بـــســ ســـتـــ

محمد باقر و جعفر

۴۳۲ ۷۸۵

وبطهــــر کم

بـــســ ســـث

والامام موسی علی و محمد جواد

۴۳۲ ۷۴

نطهــــرا

بـــســ ســـاث

والنقی و العسکری و المهدی الهادی

۷۴

و در این خواص و از مسبع اسمای عظیم است چون این سوره را در ساعت [illegible]

سعد او مربع نویسد و بخور بسوزاند و این مربع با خود نگاه دارد و در صبح و شام

هفت نوبت بخواند جمیع مهمات [illegible] بشود مضر مجمع کل

۱۰۱۳۹ ربع ۲۵۲۹ ... اسمای الله ...

... در صحت و تجربه ...

او رو زخمی ... که در هیچ ...

... ز ... تو ... دعود ...

من از حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

[illegible]

معشوقه بنام ... و کام دگران است

چون غرهٔ شوال که عید رمضان است

[illegible]

درس دعای عمر تو تکرار میکنیم

در شمار یوم فلک اوراق ...

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

دردیازم

[illegible]

[illegible]

میراث پدر خواهی علم پدر آموز
کین مال پدر خرج توان کرد بده روز

[illegible]

دریا چو حیات است و کف خلاجه نقط
بوسته بکرد نقطه میکرد خط
[illegible]
سیصد بره سفید چنین بیضه بط
[illegible]
از کله خواص ما نه از جای غلط

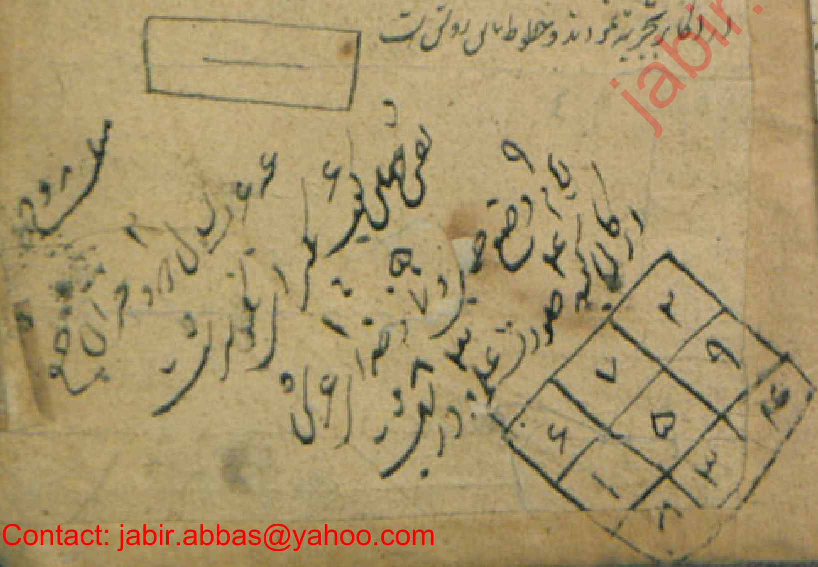
[illegible]

مادر غلط فزود قدری گفتا به او انچه رگفت است مادر بگشاد به رگفت بابا در راه قوای نگار است دختر ز عجوزه این چو بشنفت

از خصه عیب نمود قدری که ای که مکن رکار خود دست که چه رقوام چدی ناگاه دادم رگفت انچه بود درست رو ترش نمود این چنین گفت

بجهت تفریق جهت دیگ ق به بن طور بنویسه و در کاسه چینی با ظرف تسبیه و بنویسه
و در میان جای خراب دو نفر بیاشه دفعه از هم متفرق شوند خود
بنویسه که تفرقه به انسود د مای بر نجم جمع همه چشم رحم علو بسته و ه بش
از کاغذ بردا شسته شه جاعت جمعت افلقت نفخ

عین المعین شب جمعه هر نهار مرتبه بخواند که هر طلبی دارد
الٰهی قد انقطع رجائی عن الخلق وانت رجائی
از شیخ بهاء الدین قدس سره هر دو را جمعه از نهر برون راه در جاه کر الاکبر و در
بر زمین آب که چهار خط افکندی در بیا خطوط در یکدیگر و انحلا و لطرار
جسد سیاه را از حرف و ل از حرف البیان ثبت نقیه و در روز حرف قرین تمام الجبیث و لطردان
خط سیاه که هر ناخن تمام مرتبه بگوید صلی الله علیک یا رسول الله
مطلب برادر ده جواهر و خاسته را طریقه بدایه که انی را در یا بجو
از کار بتجربه نموده و خطوط سی روش است



سوره یس را هفت مرتبه که به آیه مبین رسد و که نیست را میخواند و در هر
مبین به اشاره بکاسه آب نفس دهد آب در میه عنبر از عدد مبین و حیض مینی قرعی
گره و صورت خود را بنویسه و با طراف اوطاق بیاشه نوع دیگر بر قبرستان
کهنه رو قبله بود که سه صد و ده عدد ریگ بعد نام عمر بردا شسته بر هر یک
یک نوبت رنگ را این دعا را گرفته بر قبر یس را بخواند در گود اندازد
اللّٰهم العن عمر ثم ابابکر ثم عثمان و عمر ثم عمر ثم عمر
ثم عمر فبعد از تمام سر گود را غلط بست بالعم یا بول بخار از خاک
بر غایه اول هفت صلوات و هفت صلوات بخواند نوع دیگر
اگر بخواهد که بدانند که حال او چنین خواهد بود این طلسم بنویسد
در ته پیمانه خود و بنهید هم خود را خواب بیند ۵۲۲۰۲۹۹۱۶۲۴۱۱۱۹
بجهت حاضر شدن بر رود بنویسه و در دست راست کرده جانب بخواند

٥	٥	٥
٢	٢	٥
٣	٤	١

افسون هارا زنده هر کس را که خبر او رد این دعا را در
دل خود خوانده بصورت المکس را بخر زنده مار کرده
شد یا به تلیاً شقیقاً نوع دیگر جهه آمدن غایب سوره والضحی را
را سیزده مرتبه هر یک بخواند و در یس اندازد حاضر شود نوع
اگر کسی را خواهی دوست خود کرد این آیه را بخوان مجرب است
بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی له ملک السموات
والارض وما بینهما وعنده علم الساعة والیه ترجعون
نوع دیگر ختم قرآن را در هر چهار رکعت و هر دو چهار مرتبه جمعه بر خواند
دو رکعت نماز حاجت که بعد یک صد مرتبه صلوات فرستاده بعد
صد مرتبه قل هو الله احد بخواند کسی را از برآمدن مطلب خود
بخواند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چو مردو از رشک ... چو یوسف در کمال زنده کالی

زتاب آفتاب آن نه قصب پوش | نمونه از هستی فراموش

دو چشم نرگسین بر خواب داده | برهنه تن به روی آب داده

... | برای کفن و دفن او بپرداخت

... | چو گنج اندر دل خاکش نهاد

چو مجنون بخلوت خانه خاک | ندا آمد ز نزد ایزد پاک

که ای مجنون چه آوردی ... | بر آمد از دل مجنون یکی آه

[illegible]

کلاف زرنگار

چو مرده از رشک ایشان حریف در کمان زنده کلاه

چو چشم خوبان [illegible]
به خشم مرده اندر [illegible]

که چندان [illegible]
خداوندا بحق کاف [illegible]

که در محشر [illegible]
[illegible] مجنون